

# [Afghanistan Digital Library](#)

adl1184

<http://hdl.handle.net/2333.1/5tb2rct0>

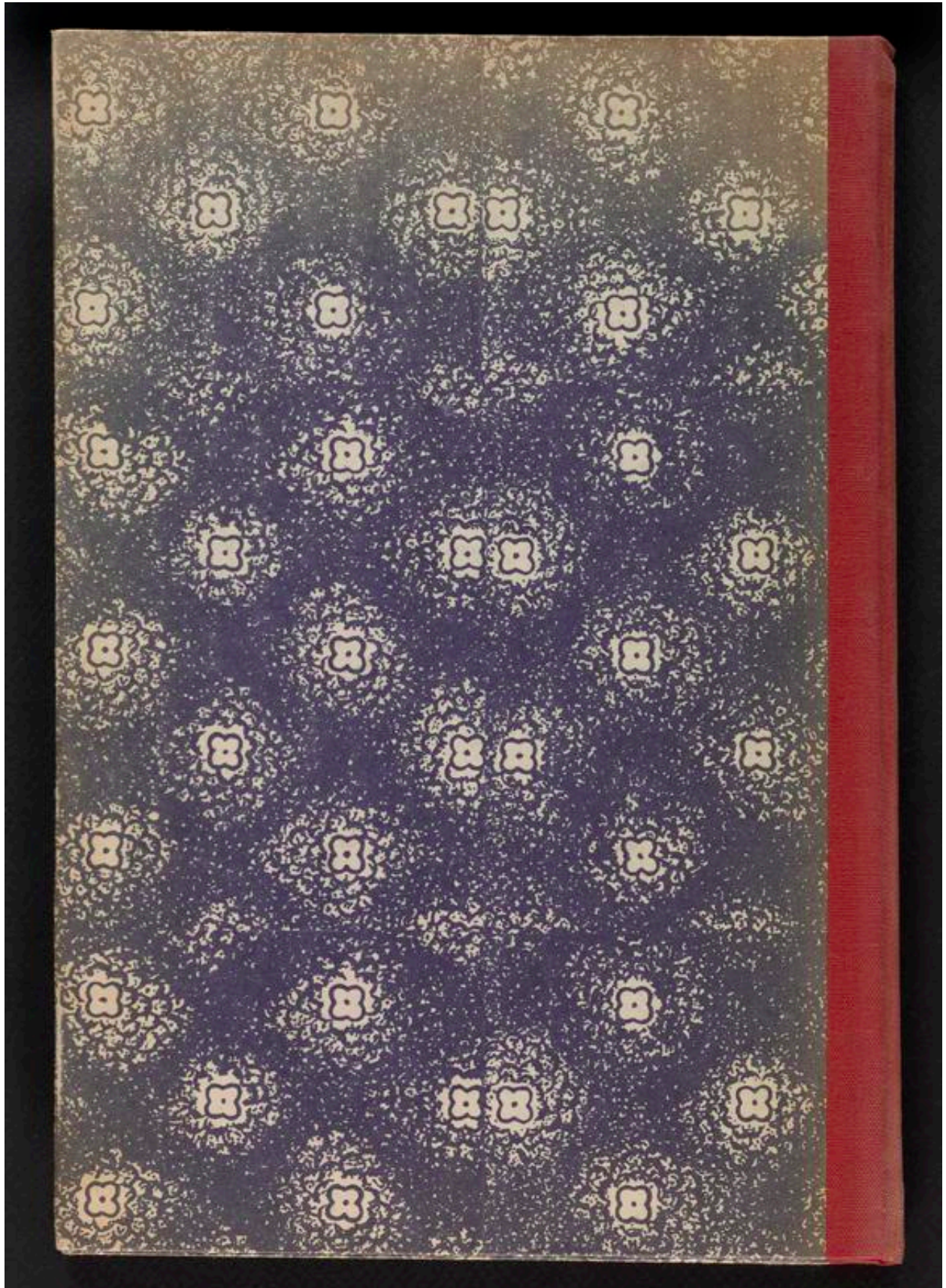


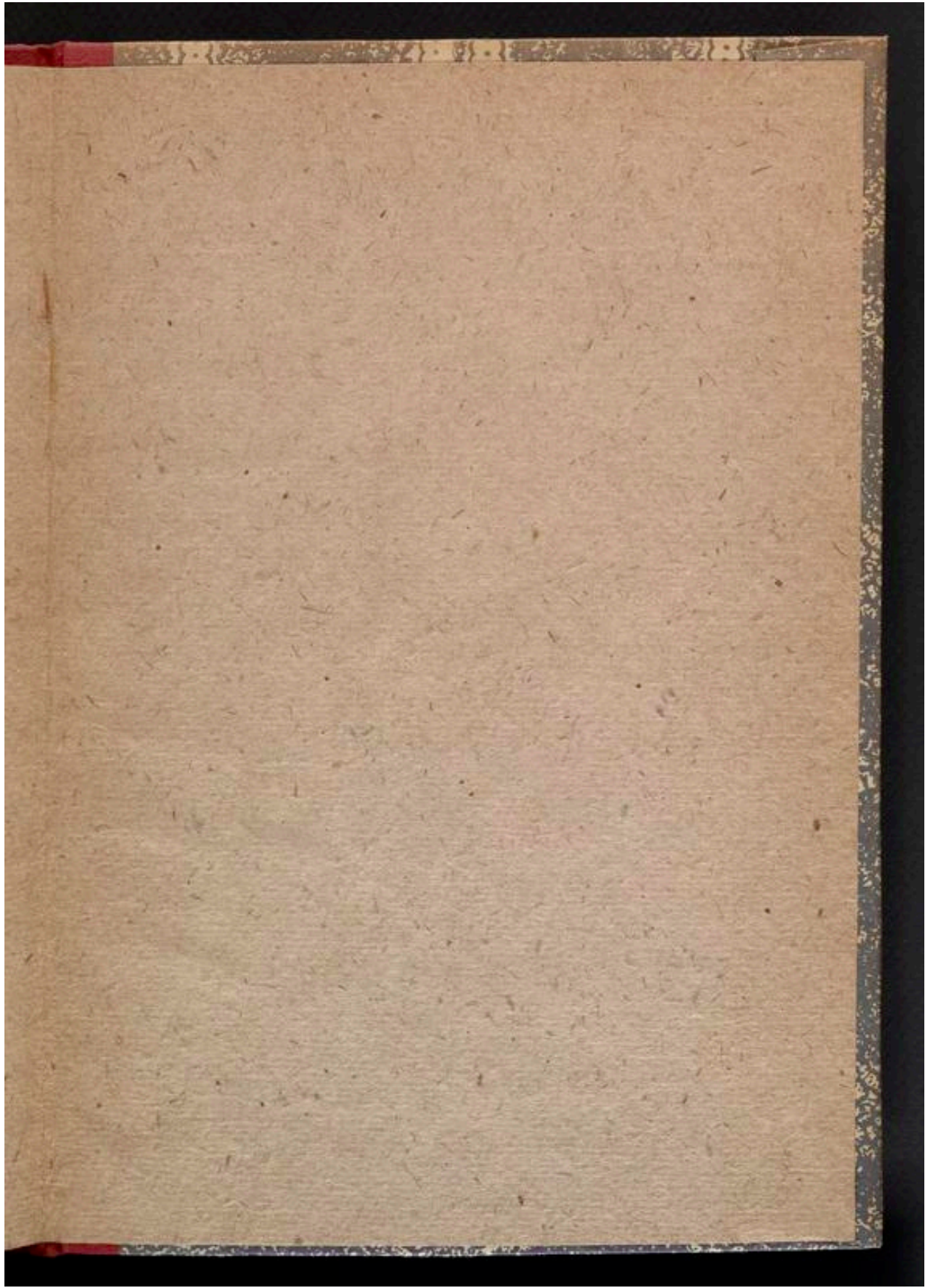
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

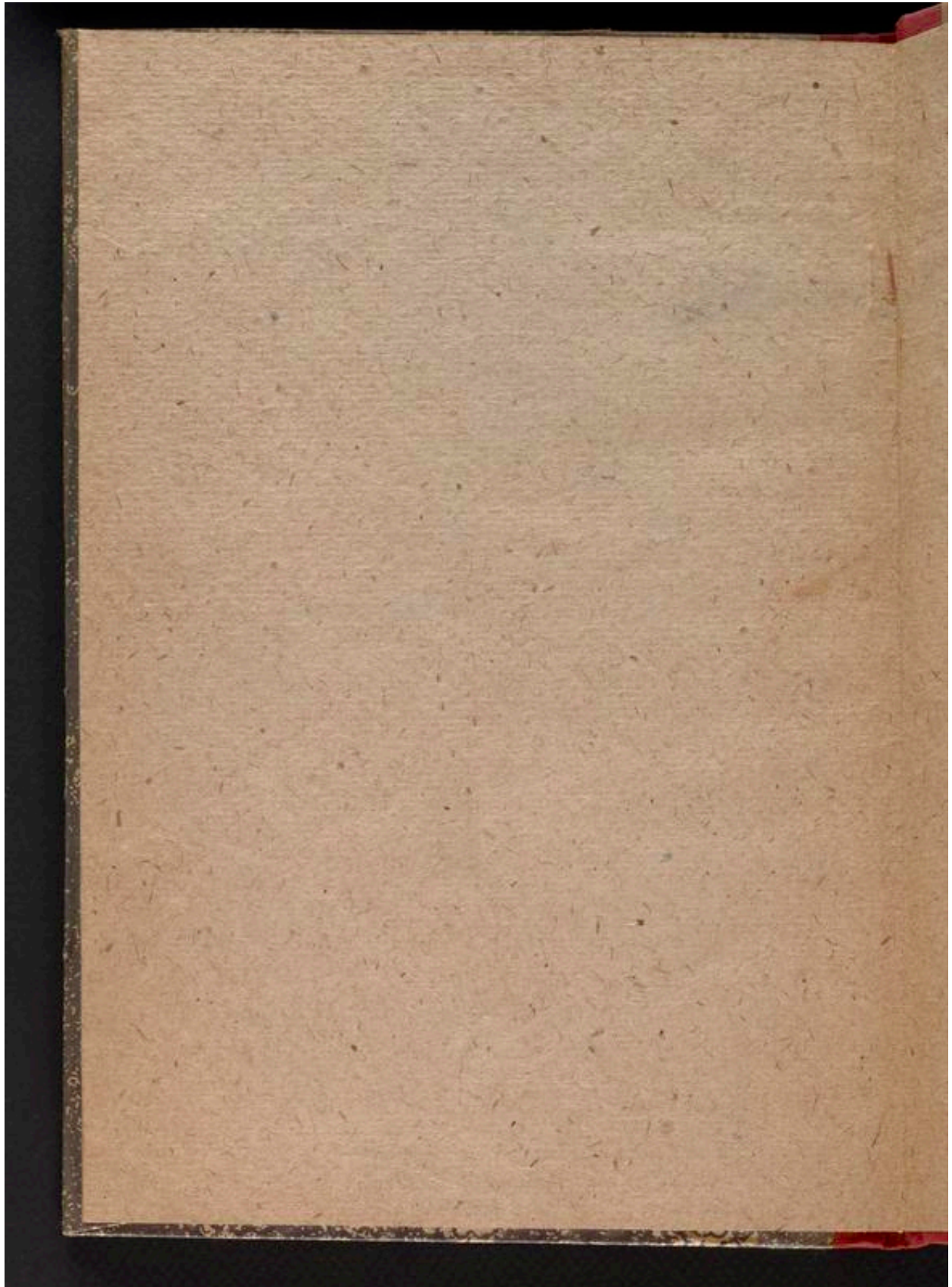
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

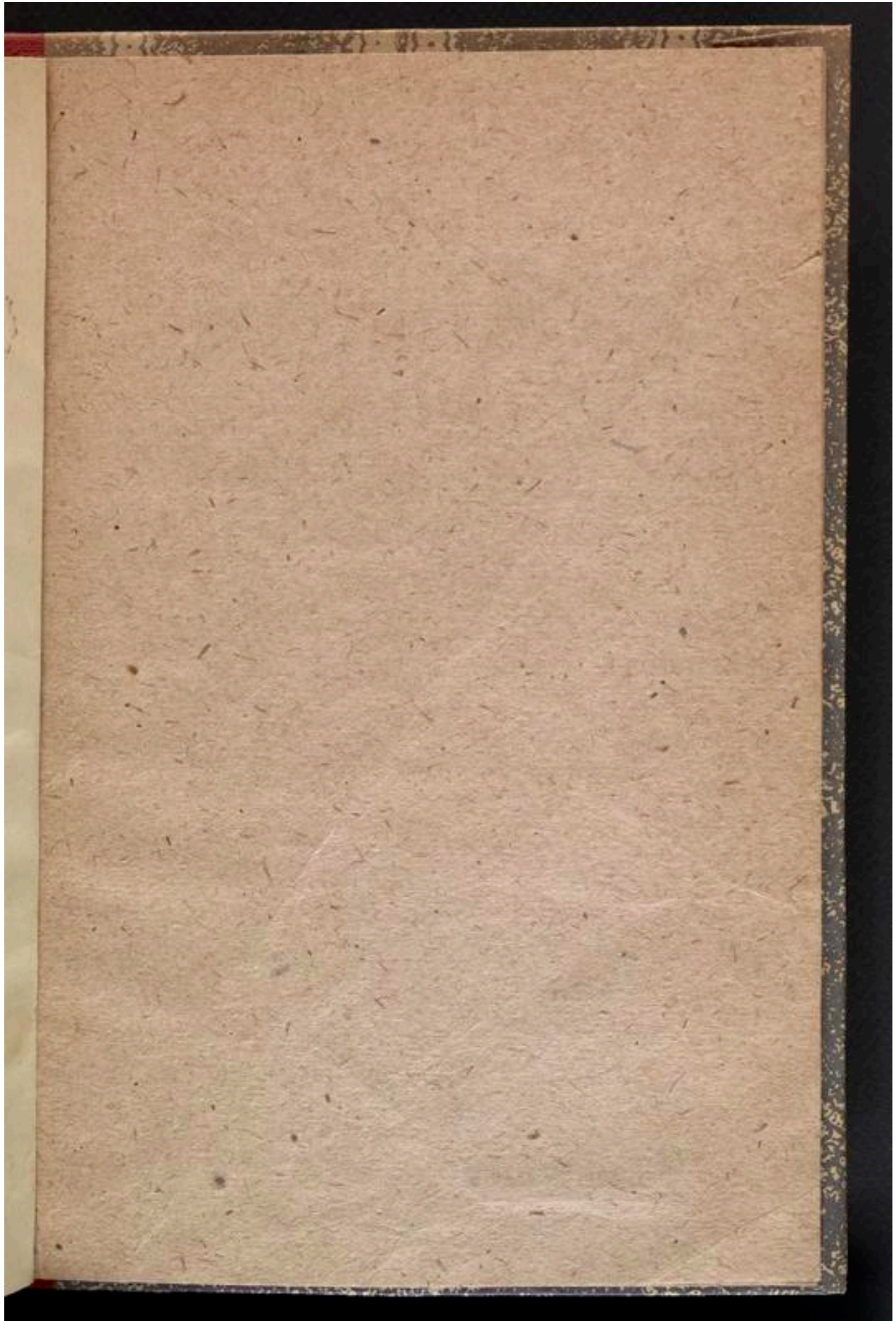
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu







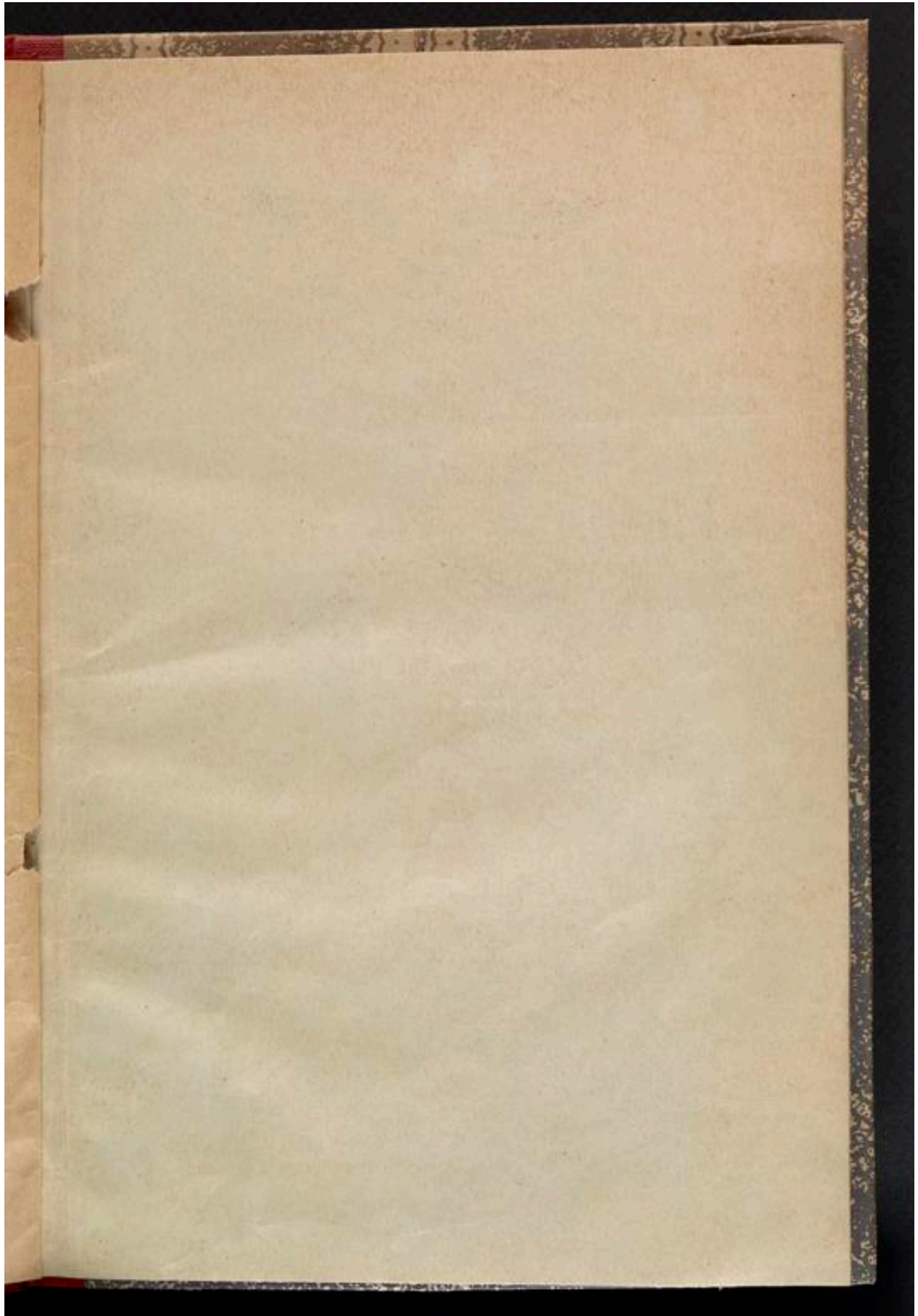




انجمن تاریخ

پرده نشینان پنجگونی

مؤلفه  
ماله مسیانی



نمبره عمومی اشراک ریاست مطبوعات (۲۰۶)  
از نشرات انجمن تاریخ آذربایجان (۲۳)

همه جا قضاة و بوا تسکمی مجتهدان است  
هیچکس را خبری نیست که ایلی چو است

## پرده نشینان سخنگوی

تاء ایف

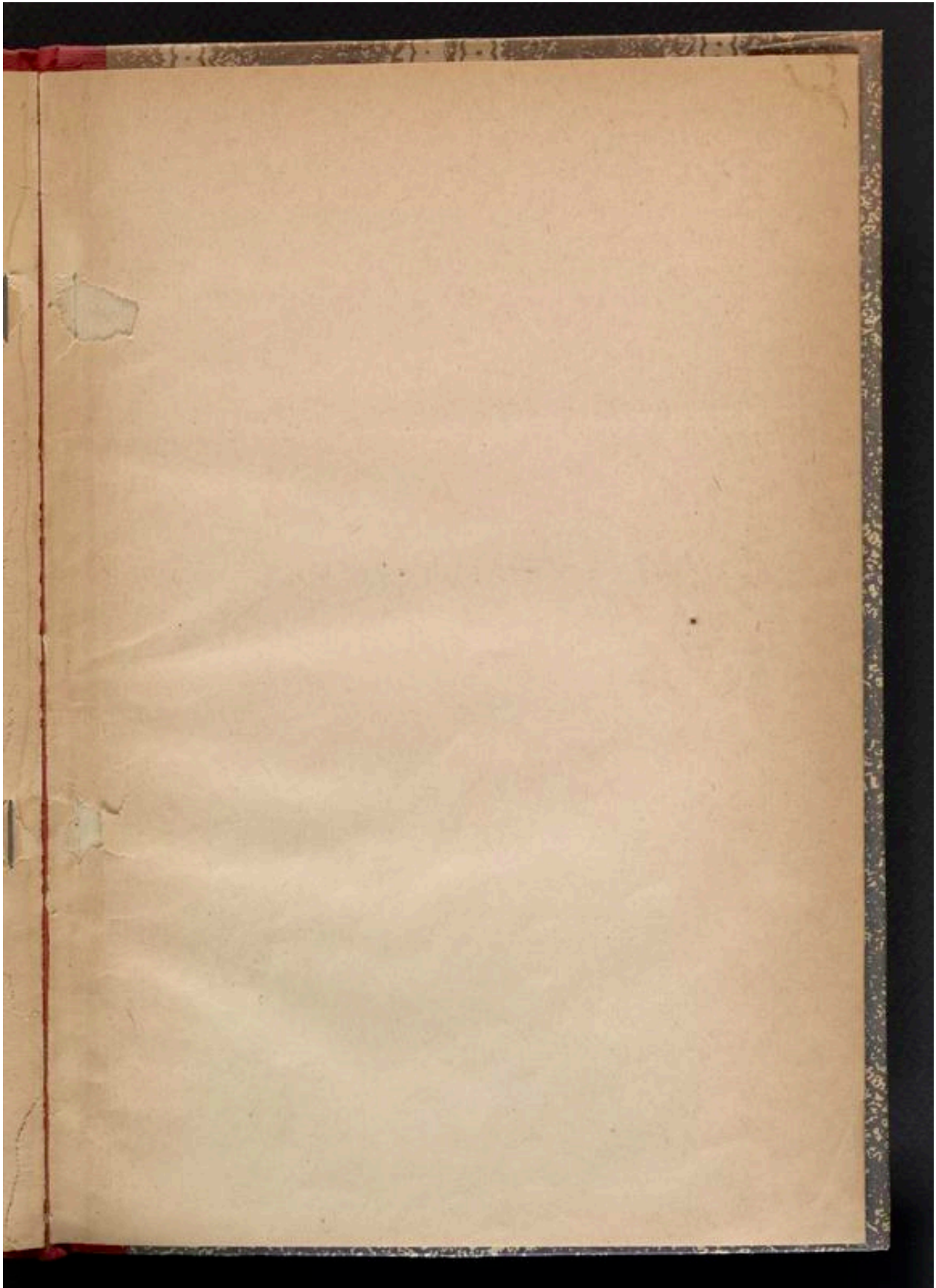
ماگه رحمانی

۷

تعداد طبع ۵۰۰ جلد

تاریخ طبع ۱۳۳۱ شمسی





فهرست مندرجات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۳	آرزوی	۱	دیباچه
۳۳	تبیغی	۲	فصل اول (نظریه باقیات فارسی از ابتدای اسلام تا اخیر قرن ششم)
۳۴	ماهی خانم	۳	رابعه بلخی
۳۴	جهان	۶	مهرنی (کنجوی)
۳۴	حیات	۹	سید بیگم علویه
۳۵	پرنوئی	۱۴	مطربه کاشغری
۳۵	کدمه بیگم	۱۵	فصل دوم (قرن هفتم - هشتم و نهم)
۳۵	تهائی اکبر آبادی	۱۶	سلطانة زینیه
۳۶	تهائی دهلوی	۱۶	فاطمه سام
۳۶	کلبین بیگم	۱۷	کوکب (ستاره باغ)
۳۶	گلرخ بیگم (گلچهره بیگم)	۱۸	پادشاه خاتون (لامخاتون)
۳۷	سلیمه بیگم	۱۸	جهان مدک
۳۷	بنت اصفهانی	۲۰	هما
۳۷	فصیحہ (جمیلة اصفهانی)	۲۲	جهان خاتون
۳۷	نورجهان بیگم	۲۲	عاشیه مغریه
۴۲	آرام	۲۳	بنت البخاریه
۴۳	فقا	۲۳	دوات
۴۳	زرگی	۲۳	زایری
۴۴	جانان بیگم	۲۴	مهری
۴۴	کلبش	۲۴	بیدالی
۴۴	جهان آرای بیگم	۲۵	ای بی
۴۵	زینب النساء بیگم	۲۵	عفتی
۴۸	زینت	۲۶	آفاق جلایر (بیگی هروی)
۴۹	امانی	۲۶	تهائی کرمانی
۴۹	لقا	۲۷	زینبای خانم
۴۹	خدیجه سلطان	۲۷	ماه
۵۰	چندا (ماه لقا)	۲۸	عصمتی خواجگی
۵۱	گناه بیگم	۲۸	تهالی
۵۱	فصل چهارم (قرن سیزدهم)	۲۸	کلبش
۵۳	عاشیه افغان	۲۹	فصل سوم (قرن دهم - یازدهم و دوازدهم)
۵۶	نادره	۲۹	آغا بیگم (آقایی)
۵۶	رشیده	۳۱	تهالی شیرازی
۵۷	حاجیه	۳۲	حجایی
۵۷	مستور	۳۲	انویی
۵۷	دشاد	۳۲	
۵۷	آغا باجی	۳۳	

(ب)

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۸۶	بیگم دہلوی	۵۸	زینبہ خانم
۸۶	پری	۵۹	فخری
۸۶	تصویر ہندی	۵۹	صفت
۸۷	جلالی	۵۹	نعت
۸۷	جمالی	۶۰	طیبہ
۸۷	جوانی	۶۰	ماء انابان خانم
۸۷	حجایی	۶۰	صاحبہ
۸۷	حجایی (دو)	۶۱	خاور قاجار
۸۸	حسبہ بیگم	۶۲	عفاف
۸۸	حیاتی	۶۲	فخر خانم
۸۹	دختر	۶۲	سلطان
۸۹	دشاد خانوں	۶۳	ملک
۸۹	ریحانہ بیگم	۶۳	حاجی گوہر خانم
۸۹	ریحانہ	۶۳	مریم خانم
۸۹	سراجی	۶۳	جهان خانم
۸۹	ناشیرہ سمرقندی	۶۴	دہر ارفع جهان بانی
۹۰	عاجزی	۶۴	صفت بیگم
۹۱	صفتی سمرقندی	۶۵	حیران خانم
۹۱	صفتی	۶۵	ماء شرف خانم (مستورہ کردستانی)
۹۱	کنیز فاطمہ	۶۷	فرز العین (طاهرہ فروینی)
۹۱	گوہر خانم	۷۰	محبوب
۹۱	فاطمہ خراسانی	۷۵	مستورہ غوری ✓
۹۲	لطیف	۷۶	بی بی سنگی ✓
۹۲	معوی	۷۶	شاهجہان بیگم (بیگم بیویال)
۹۲	مخدومہ یزدی	۷۸	مریم کنیزک ✓
۹۲	نظیر	۷۹	مستورہ عاجزہ ✓
۹۳	انسانی	۸۰	گوہر کبابی
۹۳	انہائی قابی	۸۱	زہرہ
۹۳	عندی	۸۱	آغا کوچک
۹۳	یاسمن بو	۸۱	آمنہ فدوی ✓
۹۴	خان بختاری	۸۲	بیوجان ✓
۹۴	لائہ ہندوستانی	۸۴	فاطمہ سلطان خانم
۹۴	عناق	۸۴	امہانی
۹۴	شاہدنت جلایری	۸۵	فصل پنجم (شاعرات مجہول الزمان)
۹۴	فاطمہ قوال	۸۵	آفادوست
		۸۶	آفانی
		۸۶	لیتہ

۱۰۰۰۰

۵۴ ناخکھی ? Nahjaba ?

(ع)

فهرست مدارك و مآخذ

- |   |   |
|---|---|
| ۱ - مجمع الفصحاء                          | ۳۲ - روضة الصفا (میر خواند)                                 |
| ۲ - ریاض الشعراء (واله د اغستانی)         | ۳۳ - طبقات ناصری  |
| ۳ - مجالس النقایس با لطائف نامه فخری      | ۳۴ - منتخب التواریخ (بداونی)                                |
| ۴ - تذکره حسینی                           | ۳۵ - تاریخ عمومی ایران (عباس اقبال)                         |
| ۵ - تذکره آتشکده آذر                      | ۳۶ - تاریخ ایران بعد از اسلام (عباس پرویز)                  |
| ۶ - نعات الانس (جامی)                     | ۳۷ - تاریخ ادبیات ایران (رضازاده شفق)                       |
| ۷ - ابواب الایباب (محمد عوفی)             | ۳۸ - تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام (سلیم بساری)           |
| ۸ - نمونه ادبیات تاجیک (صدرالدین عینی)    | ۳۹ - افغانستان بیک نظر (شاهعلی غبار)                        |
| ۹ - تذکره ذوات شاه سمرقندی                | ۴۰ - ترک جهانگیری   |
| ۱۰ - مرآت الخیال (شیرخان لودی)            | ۴۱ - طبقات سلاطین اسلام                                     |
| ۱۱ - مشاهیر نسوان                         | ۴۲ - تاج الاقبال، تاریخ بهویال (شاه جهان بیگم، نواب بهویال) |
| ۱۲ - خیرات حسان                           | ۴۳ - خطابه های کانون با نوان ایران                          |
| ۱۳ - تذکره روز روشن                       | ۴۴ - نخستین کتیکره نویسندگان ایران                          |
| ۱۴ - تذکره صبح گلشن                       | ۴۵ - شریک مرد (خدا یار محبی)                                |
| ۱۵ - تذکره شمع انجمن                      | ۴۶ - زن در جامعه (حبیب الله آموزگار)                        |
| ۱۶ - تذکره نیکارستان سخن                  | ۴۷ - حبیب السیر   |
| ۱۷ - ریاض الفردوس                         | ۴۸ - روابط ادبی ایران و هند                                 |
| ۱۸ - تذکره نسوان ملامحمد صدیق آخندزاده    | ۴۹ - تاریخ هند (دلافوز)                                     |
| ۱۹ - تذکره الخواتین                       | ۵۰ - شعر العجم (شبله نعمانی)                                |
| ۲۰ - کلمات الشعراء (سرخوش)                | ۵۱ - دسته گل ادبی (رستم مسانی)                              |
| ۲۱ - تذکره هندی (غلاممدانی محفی)          | ۵۲ - بهترین اشعار (گردآورده بزمان)                          |
| ۲۲ - گنجینه سروری                         | ۵۳ - گلچین جهانبانی   |
| ۲۳ - دیوان ماه شرف خانم (مستوره کردستانی) | ۵۴ - امتال وحکم (دهخدا)                                     |
| ۲۴ - دیوان محفی (زیب النساء)              | ۵۵ - سراج الاخبار   |
| ۲۵ - دیوان عائشه قندهاری                  | ۵۶ - کلدکسیون مجله کابل                                     |
| ۲۶ - پهننی میرمنی (شاهعلی بینوا)          | ۵۷ - > > > بانو   |
| ۲۷ - دانشمندان آذربایجان                  | ۵۸ - > > > آینه   |
| ۲۸ - آتشکده یزدان (عبدالحمید آیتی)        | ۵۹ - > > > گلهای رنگارنگ                                    |
| ۲۹ - حقه طاهره                            | ۶۰ - > > > جهان نو  |
| ۳۰ - مفتاح التواریخ                       | ۶۱ - > > > تاج محل  |
| ۳۱ - تاریخ گزیده (حمده مستوفی)            |   |

(د)

- |  |   |
|--|---|
| ۷۱ - کندی ، تاریخ مغلها                          | ۶۲ - کابل کسبون مجله نرغی                       |
| ۷۲ - سمیت ، تاریخ هند . نشر سنه ۱۹۱۱             | ۶۳ - آریانا                                     |
| ۷۳ - سمیت ، تاریخ هند نشر سنه ۱۹۳۱               | ۶۴ - خوانندتیا                                  |
| ۷۴ - سیکس ، تاریخ ایران                          | ۶۵ - سالنامه فارس ( مقاله مسلسل آقای<br>نقیسی ) |
| ۷۵ - برلس ، تاریخ ادبیات فارسی<br>( بزبان روسی ) | ۶۶ - سوانح زینب النساء ( شیلی نعمانی )          |
| ۷۶ - محمود الحسن ، قصه های عشقی<br>مشهور جهان    | ۶۷ - تاریخ ادبیات افغانستان                     |
| ۷۷ - دائره المعارف بریطانیکا                     | ۶۸ - جنک فلمی متعلق به قاکولته ادبیات           |
| ۷۸ - دائره المعارف اسلام                         | ۶۹ - جنک فلمی که سابق مال حاجی<br>عبدالاحد بود  |
| ۷۹ - دائره المعارف روسی                          | ۷۰ - برون . ادبیات فارسی                        |



بسم الله الرحمن الرحيم

# دیباچه

در همه دوره های تاریخ ادبیات فارسی میتوان بر نام زنان شاعره برخورد . ولی عدد آنها نسبت به تعداد شعراء کمتر و اشعارشان اکثراً از بین رفته است . همچنین شرح حال و ترجمه احوال شاعرات کمتر در دست بوده . بعضاً حتی عصر و مولد آنها هم معلوم نیست و در تذکره ها بصورت عمومی جزئی کار نام با تخلص و نموه شعر چیزی راجع بزنان نگاشته شده و بدون شرح مفصلی در خصوص عهد و مسلک با تعریف جمال و کمال شاعره موجود است این دو امر زاده و نتیجه موفقیت زون و دست زنها در جامعه مشرق زمین میباشد . ازین رو هر که بخواهد در خصوص زنانیکه در ادبیات زبان فارسی سهمی دارند شرحی بنویسد و در اطراف اشعار و آثار ایشان بحث را به چهار مشکلات زیادی می گردد چه اولاً قلت معلومات اجازه نمیدهد شرح مفصل حیات آنها را بفرماید . گمان عرضه دارد . ثانیاً از روی دوسه رباعی و عجز بلکه اکثراً از روی یکی دو فرد در باره ایافت شعر شاعره چه قصه و می توان کرد ؟ و در اطراف آن چه گفتگویی می توان نمود ؟

زنان مسلمان برده نشین بودند و حتی نام و آثار ایشان اجازه خروج از زیر پرده را نداشت . اگر به تخلصهای شاعران نظری اندازیم ، می بینیم که اکثر آنها در آن به پرده نشینی و مستوری خود اشاره نموده اند . حیایی ، مطقی ، مستوره ، محبوب ، نهانی ، این تخلصها خود دلیل گوشه نشینی و دوری صاحبان آنها از حیات اجتماعی می باشد . طبقه اسوان در تمام دوره تاریخ در زیر بار خود و ستم مردان فرار گرفته ، از تمام حقوق حیاتی و اجتماعی بی نصیب بودند . حتی از تعلیم و تربیه صحیح بهره ای نداشته ، چه در عصرهای گذشته با وجود آن که دین مقدس اسلام زنان را با مردان مساوی و صاحب هر گونه حقوق ساخت و تعلیم را برای هر دو جنس فرض نمود ، تعلیم زنان را یک امر بی فایده و خطرناکی میدانستند و بیکار ، و طایفه زن خدمت شوهر و نگاهداری اطفال تعیین شده بود .

تربیه درست و تحصیلات اساسی بیشتر نصیب دختران و زوجه های سلاطین اسلامی بود . ازین رو از جمله آنها عدد بزرگ شاعرات ، مانند سلطانه رضیه ، پادشاه خاتون نورهان بیگم ، زیب النساء ، دختران پادشاه ، زنان و دختران فتح علی شاه قاجار و غیره ظهور نمود و بعد از آن زنان طبقه امراء و نجیباء دریافت تعلیم نائل شده ، بشعر سرایی اقدام می نمودند و اکثر ایشان بدربار پادشاهان و در حرم ایشان جای می گرفتند . از طبقات دیگر جامعه تنها علما و ملاما به تعلیم دختران و زنان خود تسویه می نمودند ، زیرا در نوده مردها قدرت اخلاقی تعلیم نداشتند ، چه رشد بزنها .

نقطه

اگر بعبان آن زمانی کسه بر خواهران خود امتیاز تعلیم را داشته ، خواستند از چو کات تنگ رسومات خارج و داخل حیات اجتماعی کردند و با مردان همسری کنند ، نظری اساسیم می بینیم که تقریباً همه آنها درین راه ناکام شدند ،

رابعه بلخی که دختر نجیب زاده ای بود ، خلاف رسومات و عادات عصر خود بر غلامی عاشق شد ، و اگر چه شاید محبوب او در شرافت و دانشی از بسیاری نجیب زادگان بهتر بوده باشد ، اما با آن رابعه از نقطه نظر طبقه خود مر نکب گناه مطبوعی شده ، در نتیجه فریادی فرور خانوادگی و عرف و رواج بی رحمانه زمان گردید .

مهمتی که صاحب روح بزرگ و شاهره هنرمندی بود ، تمام عمر هیچو بلبل خوش الحان در قفس زرین ، در قفس تنگ و سرد دربارهای شاه گنجه و سلطان سنجر سلجوقی گذرانید و چون حیات او مطابق قوانین آن زمان نبوده ، بازندگان آن زمان همصرا اوفرق نام داشت به فحاشی و بی باکی متهم گردید .

سلطانه رضیه که زن فاضله و سیاست مداری بود و مملکت خود را با عوش و ملاطفت اداره می نمود ، برای آنکه بیکارهای حکومتی بهتر رسیدگی کرده بتواند ، حجاب را دور افکنده لباس مردانه پوشید و این حرکت سبب سقوط سلطنت وی گردید .

و بالاخره صدسال قبل شاعره حسین و آزادی پرست ، با لقب آرزومند و احسانان شوریده ، که در نتیجه ظلم پدر از طفولیت با بسرم خود نامزد شده و با وجود فقر اینکه نسبت باو داشت ، مجبور کرده شد در حباله نکاح او در آید ، خواست خواهران ستم دیده خود را ازین فید شرم آور برهاند ، ولی راه غلطی پیموده به بیرون مذهب سید علی محمد باب که تازه ظهور نموده بود پیوست و در نتیجه قضای همت بلند خویش گردیده ، درین راه کشته شد .

چقدر خانمهای با ذوق و صاحب استعداد فریادی بی اعتنا نسی و ظلم مردان شدند ! مستوره کردستانی در هر غزل و شعر خود از بی مروتی و بی وفائی شوهر مینالید ، محبوب هراتی و حاجری هر دو در اثر ظلم و بی رحمی شوهران در عنوان شباب با دلهای پردرد و ارمان هم آغوش مرگ گردیدند ، مهتری ، شعبی و چندین دیگر از شاعرات مجبور بودند استبداد همسران بیبری که هرگز به آنها علاقه و محبت نداشتند و شاید با مرادالدین بن بازواج با ایشان در داده بودند ، تحمل نموده از تمام خوشبهای مشروع دنیا چشم پوشند و اگر این وضع به تنگ آمده ، از آن سرپیچی می کردند ، فوراً بسزای خود میرسدند .

این چند تن از زنان نامور و مشهوری بودند ، که تاریخ اسمهای ایشان را ثبت نموده تا عصر ما رسانید ، لاکن تعداد بانوان گمنامی که فریادی بی رحمی و ستم مردان ، محیط و رسومات و عارف کسردیده اند ، از حساب بیرون است . چقدر دلهای پر آرزو و امید بدون آنکه از لذائذ حیات بهره ای ببرند در زیر خاک شدند ، چه استعدادها و فواید روحی که شاید گوهر آرائیهای به شجینة عالم علم و ادب می افزودند ، بی اثر

مفقود و معدوم شدند ، و بشر از وجود آنها هرگز فائده ای ندیده و حتی اطلاعی هم ندارد . . .  
 آنها رفتند و تاسف ماسودی ندارد ، خدا کند آن استعداد ها اینکه ازین به بعد وجود خواهند آمد  
 مانند آنها ازین نروند و بتوانند به جامعه و ادبیات خدمتی رسانیده ، از یادش آن محظوظ کردند .  
 چون خوشبختانه درین اواخر در بین زنان شرق و در آن جمله در بین زنان و دختران  
 وطن عزیز ما جنبش و نهضتی پدید آمده و از طرف دیگر تشویق و تحریک بزرگان و دانشمندان  
 برای بلند بردن سوبه این طبقه بشاعده میرسد موقع را مساعد کرده ، خواستم زنان  
 سخنگری عصرهای گذشته را به هموطنان گرامی معرفی نمایم ، لذا به تدوین ترجمه حال  
 و نحوه کلام ایشان پرداختم ، امید وارم دوستان علم و دانش با ملاحظه و مطالعه این اثر  
 استعداد و قابلیت ذاتی بانوان مشرق زمین را ، مخصوصاً فارسی زبان آنها به نظر احترام  
 و تقدیر نگریند ، مطمئن گردند که با کمترین توجه و اهتمام ایشان در راه تنویر این  
 طبقه عمده معنای به زنان که تاکنون عضو عاطل و بیس مانده جامعه شرق شمار  
 می روند ، بیکنار افتاده ، بهر رشته امور زنده کسی اجتناب نسی با مردان شان  
 دوش بدوش و مساویانه و وظائف اجتماعی ، ملی و طبیبی خویش را انجام خواهند داد .  
 پیش از آنکه بهرائض خود خاتمه دهم ، امید است که اولاً به نسبت کمی وقت و اینکه  
 پیش از منتهای ای نیستم و ثانیاً اینکه این اولین اثر نویسنده بوده قبل ازین با تنبلی و تفحص  
 کاری نداشته ام ، اگر سهو و لغزشی مشاهده رسد مرا معذور دارند علاوه بر آن چنانچه  
 فعلاً تذکار شده ، در تدوین این کتاب به مشکلات زیادی برخورددم ، زیرا برای بدست  
 آوردن کثرین معلومات درباره شاعرات به تبعات زیادی اقدام می نمودم و در نتیجه  
 اکثر از یک جمله مختصر تعریف شخصی آنها و یکی دو بیت و یا بندونه یا رباعی یا یکتغزل  
 نمونه کلامشان بیشتر دریافتیم ، طوری که مجبوراً از تحلیل آثار ایشان و اظهار نظر به صرف نظر  
 نموده ، نوشتن آن معلومات مختصریکه درباره حیات و آثار آنها بدست آورده ام اکتفا میکنم  
 درابتدا خیال داشتم که شرح حال شاعرات معاصر را نیز درین جلد داخل نمایم ولی به سبب فرصت  
 کم مجبور شدم ازین خیال خویش صرف نظر نموده آنرا برای زمان و جای دیگری بگذارم .  
 همچنان خود را مکلف میدانم که از تمام کسانی که با من در نگارش این اثر چه از حیث  
 رعنائی ماخذ و چه از جنبه تهیه و تدارک منابع مساعدت و لطف اخلاقی نموده اند منتهای  
 شکران و سپاس گذاری را بجا آورم اولتر از همه باید از استاد بزرگوارم شیخ علی هاشم شائق  
 مشاور وزارت معارف و استاد بو هنتون کنابل نام ببرم زیرا ایشان ماخذ بسیار گرانبها  
 و فنی خود را بدسترس این جانب علاوه بر دیگر رهتونیهای قیمتدار قرار داده اند .  
 معاونتهای اخلاقی شیخ علی گویا ابتدای مشاور ادبی ریاست مستقل مطبوعات ، شیخ علی پینوا  
 مدیر عمومی پینتو توله ، شیخ علی غبار ، نابنده شورای ملی و شیخ علی یاز محمد خان نظامی  
 مدیر صحافت پینتو توله نیز در نزد من قابل احترام است تذکار کنم که کهای شیخ علی اریان  
 معاون کتابخانه وزارت معارف و همچنان شیخ علی غلام جان خان مدیر کتابخانه ریاست  
 مطبوعات را که در مراجعه به کتب و ماخذ هر گونه تسهیلات را برای این جانب فراهم آورده  
 بودند ، نیز لازم میدانم .  
 ماگه رحمانی کنابل ، ۱۸ جمادی ۱۳۲۸



—X—X—

# فصل اول

## نظری بادبیات فارسی

### از ابتدای اسلام تا اخیر قرن شش

در نیمه اول قرن اول هجری عربها خراسان (افغانستان موجوده) و فارس را استیلا نموده تحت نفوذ خود درآوردند. بنابراین بدت بسیار کوتاه زبان و ادب عرب ممالک مفتوحه را تحت الشعاع قرار داد. بطوریکه علماء و شعراء درین زبان سخن میگفتند و مینوشتند. سلطه این زبان در فارسی بمدی بزرگت بود که تا اکنون درین زبان القاب عربی معمول است و از طرف دیگر لغات دخیل عرب در آن بکثرت دیده می شود.

بقول بعضی نویسندگان نویسان زبان و ادبیات فارسی در قرن اول هجری ظهور نمود و ابوحنیف سندی را اولین شاعر این زبان میدانند. بول چون این شاعر در حدود سال ۳۰۰ هجری حیات داشت (۱) و شاعران دیگر قبل از او زندگی می کردند. این قول ایشان را قبول نمیتوان. بعد از تقریباً دو قرن تسلط عربها بر خراسان و فارس، در سنه ۲۰۷ بکتاب از امرای خراسان (افغانستان) طاهر بن حسین یوشنکی که از طرف مروان حاکم خراسان مقرر گردیده بود، خطبه سلطنت را تمام خود خوانده، استقلال خراسان را اعلان نمود، و بدین رنگ سلسله طاهریان در افغانستان بوجود آمده، تا حدی نفوذ اعراب ازین مملکت تسلسل یافت. در زمان طاهریان زبان فارسی نسبتاً هسته ای به خود گرفت و چندین شاعر فارسی گو بوجود آمد که معروفترین آنها حافظه یادغسی است. حافظه در زمان عبدالله بن طاهر حیات داشت و درین زبان صاحب دیوانی بود.

حکومت طاهریان چندان طول نکشید چه بمقتوب لبت صفاری در ۲۵۳ اولاً سیستان و بعد از آن یوشنک و هرات را در تصرف خود درآورد و تا سنه ۲۵۸ کرمان فارس، کابل، بامیان و بلخ را تسخیر نموده، در سال ۳۵۹ مجدداً طاهر، آخرین پادشاه خاندان طاهریان را اسیر گرفته، این سلسله را منقرض ساخت و سلسله صفاریان را تاسیس کرد. اگرچه، چنانچه قبلاً گفته شد، ادبیات فارسی در عصر طاهریان وجود داشت ولی ترقی و نهضت حقیقی آنرا به عهد صفاریان باید نسبت داد. چه بمقتوب لبت با زبان عربی که تا آنوقت زبان دربار و ادب بود، آشنائی نداشت و تا چهار شعراء و نویسندگان مدح او را بزبان فارسی دری که زبان ملی او بود، می نمودند و ازین روشهر و ادب فارسی در عصر او رونق گرفت.

(۱) کتاب المعجم فی معایر اشعار العربیه در کتاب ادبیات فارسی اعداد به دوم تاریخ حیات او را فی قرن اول هجری نگاشته اند، ولی در معانیها ظهور ادبیات فارسی را در قرن سوم هجری میدانند.

هنگامیکه طاهریان و صفاریان حکومت خراسان و فارس را در دست داشتند ، حکومت ماوراءالنهر در دست پسران اسد بن سامان بود و در سنه ۲۶۱ خلیفه عباسی امارت آن منطقه را به نصربن احمد بن اسد تفویض نمود ، هر حکومت بخارا را به برادر خود اسمعیل سپرد و بعد از وفات نصربن احمد ، اسمعیل حکومت تمام ماوراءالنهر را در تصرف آورده ، در سال ۲۸۷ عمر ولایت صفار را در جنگ شکست داد و در نتیجه خراسان و قسمت شرقی فارس را جزء دولت خود ساخت . خاندان سامانیان در سنه ۲۸۹ انقراض یافت .

پادشاهان این سلسله خیلی علم دوست و دانش پرور بوده ادبیات فارسی در زمان ایشان بسیار پیشرفت نمود ، و سخن سرایان و نویسندگان بزرگی مانند : ابوشامه کورنی بلخی رودکی ، مسکیم کاشانی ، دقیقی ، بلخی و غیره ظهور کردند همچنان رایج ، اولین زبیکه فارسی شعر سروده و نام او در تذکره ها نوشته شده ، عهد نصربن احمد بن اسمعیل سامانی در بلیغ حیات داشت .

عبدالملک بن نوح سامانی یکی از غلامان خود را که البته بنام داشت ، فرمانده لشکر خراسان مقرر نمود و مشارالیه بعد از مرگ اوسر از اطاعت برادر و جانشینش منصور بن نوح ، پیچیده ، غزه را استیلا کرد و خودش و پسرانش مدت ۱۶ سال در آنجا پادشاهی کردند بعد از آن در سال ۳۶۶ امرا ، یکی از غلامان الشکین ، امیر سبکتگین را که داماد او نیز بود ، پادشاهی انتخاب نمودند و موسس حقیقی سلسله غزنویان همین مرد شجاع است ، که بزور شمشیر خراسان و قسمتی از هندوستان غزنی را بشهریار پشاور تسخیر نمود و در سنه ۳۸۴ از طرف نوح بن منصور سامانی به حکومت خراسان اعزام شد ، پسر او محمود غزنوی که یکی از بزرگترین شاهان افغانستان است ، قلب و پدیری را وسعت زیادی بخشید ، در بین سنه ۳۹۲ و ۴۱۶ دوازده دفعه به هندوستان لشکر کشیده ، تمام کشمیر و اکثر ولایات غزنی هند را در تصرف خویش در آورد و در سال ۴۰۸ خوارزم و در سنه ۴۲۰ وی را ضمیمه دولت خود ساخت و سلطنت عظیم و مقتدری تشکیل کرد که از لاهور تا سمرقند و اصفهان پهن شده بود فتح هند و گرفتن بزرگترین شکست این کشور ، سومنات که از آن نبروت هنگامتی دست محمود افتاد ، مخصوصاً سبب شهرت او گردید .

سلطان محمود پادشاه ادب پرور و شعر دوست بوده ، در حدود ۴۰۰ شاعر بطور خوشی گرد آورد ، از آن جمله فردوسی ، منوچهری ، عنصری ، و دیگر استادان بزرگ شعر و ادب بودند . در نتیجه لشکر کشیهای محمود غزنوی به هند ، زبان و ادبیات فارسی درین سرزمین نیز رواج و انتشار یافته ، رفته رفته زبان علمی و ادبی آن دیار گردید .

اولاد و احفاد محمود نتوانستند قلب و دین بزرگی را اداره نمایند ، لذا در جنگهای بی دریغ با سلجوقیان در بین سنوات ۴۲۹ و ۴۳۷ ولایات فارس ، ماوراءالنهر ، بلخ و خوارزم را باخته ، مجبوراً به غزنی و قسمت مفتوح هند اکتفا نمودند ، قالیشکه در سنه ۵۰۶ غزنویان غزنها را از دست ایشان برده ، آنها را به هند فرار ساختند ، ولی معبد نام غزنی در سال ۵۸۲ لاهور را که پایتخت غزنویان گردیده بود ، متصرف شده ، این سلسله



را خانه داد. پادشاهان آخری خاندان غزنویان مانند موسی خود ادبیات طایفه داشتند و بعضی شعرای بزرگ قرن ششم هجری مثل محمود سعد سلمان و سنائی بدربار آنها بسر میبردند و مورد نوازش ایشان بودند.

سلجوقیان که اصلاً از ترکستان بودند، بعد از آنکه ولایات غربی خراسان و فارس را از دست پسران محمود بیرون کشیدند، سلطنت مستقلی تاسیس کردند و لقب سلطان السلاطین بر خود گذاشتند. رفته رفته تمام آسیای غربی تا سرحدات روم تحت اداره سلاجقه قرار گرفت و سه پادشاه این خاندان بر این قلمرو وسیع حکومت نمودند. آنرا عظمت و نفوذ فوق العاده بخشیدند، اما بعد از مرگ ملک شاه در سنه ۴۸۵، در بین پسران او جنگ شروع شد و این بی اتفاقی سبب تخریب مملکت گردید. اگرچه سلطان سنجر که بعد از مرگ برادران خود در سال ۵۱۱ بر تخت سلطنت جلوس نمود، هنوز تمام ریاست سلاجقه را در دست داشت، ولی در حقیقت این پادشاه در اخیر سلطنت خویش دارای اقتدار و سلطه شاهان ماقبل سلجوقی نبود. بعد از فوت او در سال ۵۲۲ خوارزم شاهیان بزودی این شعبه سلاجقه را منقرض ساختند.

پادشاهان سلجوقی از ادب و شعر آموخته بودند. در ترقی و انبساط ادبیات فارسی خدمت شایانی کردند، و در زمان ایشان شعرای بزرگ مانند عمر خیام، انوری، جلی و غیره حیات داشتند. همچنین بزرگترین شاعره زبان فارسی، مهستی، گنجوی، در عصر سلطان سنجر سلجوقی بدربار او میزیست.

خوارزم شاهیان، که اولاد واحفاد انوشیروان، یکی از امرای سلطان ملکشاه سلجوقی بودند. در تاریخ ادبیات رولی بازی نکردند، چه دوره پادشاهی ایشان در جنگ و مرج گذشت و آنها فرصت آنرا نداشتند که به علم و ادب توجه نمایند. ولی با زحم بشعر و ادب بیگانه نبودند، چنانچه رشید و طوطا بدربار آنها پرورش یافته بود. باحتمالاً چنگیز این خاندان از بین رفت و باخواندگریها و ویرانههای این مرد ستیگر باب دیگری در ادبیات فارسی گشوده شد، که در موفیع خودش به آن اشاره خواهد شد.

#### رابعه بلخی

او این شاعره زبان فارسی که در زندگانهها از او نام برده شد، رابعه بنت کعب فرداری میباشد که معاصر شاعر و استاد شهر زبان فارسی رودکی بود و در نیمه اول قرن چهارم در بلخ حیات داشت، بدو که شمس قاضی و محترمی بوده در دوره سلطنت سامانیان در بلخستان، بست، قندهار و بلخ حکومت می کرد. تاریخ تولد رابعه در دست نیست، ولی باره ای از حیات او معلوم است.

این دختر عاقله و دانشمند در اثر توجه پدر معلم خوبی اخذ نموده، معلومات وسیعی حاصل کرد، و چون فریبه شعر داشت، شروع بسرودن اشعار شیرین نمود. عشقیکه رابعه نسبت

بسکی از غلامان برادر خود در دل میروید ، بسرسوز و شور اشعارش افزوده آنرا بیایه تکامل رسانید ، چون مسبوب او غلامی بیش نبود و بنا بر رسومات بی معنی آن عصر رابعه نمیتوانست امید وصال او را داشته باشد ، از زندگی و سعادت بکلی ناامید بوده ، بگناه تعلق خاطر جزین او سرودن اشعار بوده ، که در آن احساسات سوزان و بیجان روحی خود را بیان مینمود . گویند روزی رابعه در باغ گردش می کرد ، ناگهان مسبوب خویش را که بیکتاش (۱) نام داشت مشاهده نمود ، بیکتاش از دیدن معشوقه به بیجان آمده ، سر آستین او را گرفت ، اما رابعه به خشم خود را رها نکرده ، اعرز کرد ، (آیا برای تو کفایت نمیکند که من دل خود را بنوادام دیگر چه طبع میکنی ؟) (۲)

حادث ، برادر رابعه که بعد از مرگ پدر حاکم بلخ شده بود ، توسط بسکی از غلامان خود که صدوقیه بیکتاش را در دیده ، بجای جواهرات و طلا در آن اشعار مملو از عشق و سوز و گداز رابعه را یافته و آنرا بقرض دریافت پادشاه به پادار خود داد ، (۳) از این عشق آگاهی افته ، با وجود پاکتی آن برخواهر خود آشفته ، حکم بقتل او داد (۴) در رابعه فتنه در هفتون جوانی ، بسادل بر ارمان این دنیا بی را که از آن جز هم و نا کامی نصیبی نداشت بوداع نمود .

اگرچه جز تعداد بسیار محدود چیزی از اشعار رابعه باقی نمانده ، ولی آنچه بسکه درست است بر لیاقت و ذوق ظریف او دلالت نموده ، ثابت میسازد که شیخ عطار و مولانا جامی در تمجیدی که از او نموده اند مبالغه نکرده اند .

پدر رابعه نظر به لیاقتش بر او لقب ( زین العرب ) گذاشته بود رابعه تخلص نداشت ، اما محمد عوفی در ( لباب الالباب ) گوید او را ( مکس روئین ) میخواندند ، زیرا وقتی قطعه ذیل را سروده بود ،

خبر دهند که ببارید بر سر ایوب      ز آسمان ملقان و سر همه زرین  
اگر ببارد ازین بلخ بر او از صبر ؟      سزد که ببارد بر من بسکی مکس روئین  
اینک چند نمونه کلام رابعه -

### بهار بلخ

زبس گل که در باغ ماوی گرفت	چمن رنگ ارزنک ماوی گرفت
صبا سافه مشک تبت نداشت	جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
مگر چشم مینون به ابر اند راست	که گل رنگ رخسار لیلی گرفت؟
بی مانند اندر عقبن قدح	سرشکی که در لاله ماوی گرفت
قدح کبر چندی و دنیا منکبر	که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت
سر سر کس ترازه از زر و سیم	نشان سر تاج کسری گرفت
جو دهان شد اندر لباس کبود	بنفته مگر دین نرسی گرفت ؟

(۱) بیخنتی میرمنی، خاغلی، بنوا و مقاله آقای ایرج افشار در شماره ۲۰ سال دوم مجله (جهان نو).

(۲) نغمات الانس ، جامی رح (۲) (بیخنتی میرمنی) خاغلی، بنوا ، صفحه ۵۴ .

(۴) مشاهیر نسوان ، مقاله فوق الذکر آقای ایرج افشار و (بیخنتی میرمنی) خاغلی، بنوا .

دعوت من بر تو آن کس بودن عاشق کند  
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم کش (۱)

دوش بر شاخک درخت بنگس مرغ  
من جدایم ز بار خویش و نسالم  
من سگریم چو خون دیده ببارم

نشانه از سوسن و گل سیم و در بناد  
بهداد از نقش آذر صفتشان آب  
منش چشم آرام شد مگس ایسر  
که در بارید مردم در چمن ایسر  
اگر دیوانه ای آمد در ایس  
کحل خوشبوی نسیم آورد رنگت  
سرای چشم هر نا اهل کس و نسیم  
عجب چون سبج خوشتر میرد خواب

الا ای باد شبنگیزی پیام من ببار بر  
بهر از من مکنندی دل یکدیگر مهر و با  
تو چون ماه و من ماهی هم سویم بنایه بر  
تیم چون چنبری گشته بدان امیدارویی  
سبیر گشته مشوقم همه غم زین قبل دارم  
اگر خواهی که خوب را بروی خود ببار آری (۱)  
ایا مؤذن سگار و حال عشق که خبرداری  
مسارای (بنت کعب) اشدوه که یار از تو جدا ماند

مرا عشق همی محبت (۲) کنی بعدل  
بند عشقت اندر من همی ببارم شد  
تیم بی تو نخواهم جعیم تا تو روست  
بروی نیکو نیکه مکن که یک چند  
هر آینه در وقت آنچه گفته حکیم

(۱) در مقاله آقای ایرج افشار این مصرع چنین نوشته شده - تا بدانی درد عشق  
و داغ مهر و غم خوری ... (۲) شاید این کلمه متهم باشد . (اداره)



عشق از مرا یساز آورد در بند	سکوش بسیار نسا مد سود مند
عشق در بایست گرا۱۰۰ بسد بد	کی توان کردن شنای هوش مند
تاشقی خواهی که تا پایان بری	بس که بیستد بد باید نسا بسند
زشت باید دید و انگار بد خوب	زهر باید خورد و انگار بد فند
تسبی مکرده ما حسنم هسی	کیز کشیدن سخت تر گردد کند

### مهستی

در اطراف حیات پررکترین شاعره زبان فارسی، مهستی، افسانه ها و روایات بسیاری نگاشته شده که در عقب آنها حقیقت بسکلی پنهان است و جز اینکه چنین شاعره حیات داشته و چند راعی و شعری از او بیادگار مانده، چیزی دیگری راجع باو بطور یقینی معلوم نیست و حتی در باره عصر و محل تولد وی اختلافات زیادی موجود است.

در تذکره های قدیم او را هم عصر و محبوب سلطان سنجر سلجوقی معرفی مینمایند ولی در سالهای اخیر آقای رشید یاسمی در نتیجه تحقیقات و مخصوصاً از روی کتاب خطی که در زمان سلطنت ابو محمد بهادر یعنی در قرن هشتم تحریر یافته، حیات مهستی را در قرن پنجم در عهد محمود و مسعود غزنوی میدانند و همچنین آقای محمدعلی نسریب در کتاب ( دانشمندان آذربایجان ) او را معاصر سلطان محمود غزنوی مینویسد.

با وجود آن آقای فریدون نوزاد در مقاله مفصلی که در شرح حال این شاعره نامور در شماره ۳۱ مجله ( گلهای رنگارنگ ) درج نموده، سنه تولد او را ۴۹۱ و یا ۴۹۲ مینویسد، زیرا در کتاب قلمی بنام ( مهستی ) که در سنه ۹۰۰ نگاشته شده و حاوی ترجمه احوال این خاتم میباشد ذکر شده که هنگامیکه مهستی بدر بار پادشاه آن زمان در کهنه بار یافته، ۲۰ ساله بود و چون آن پادشاه را مسعود بن محمد بن ملکشاه میدانند که در سنه ۱۱ هجری جلوس نمود، لذا اگر مهستی در سال اول یا دوم جلوس او بدر بارش راه یافته باشد، تولد او در سنه ۴۹۱ یا ۴۹۲ بوقوع پیوسته. بهر صورت چون غیر آن کتاب خطی که زمانی در تصرف آقای رشید یاسمی بوده، همه تذکره های دیگر بر آن متفقند که مهستی در قرن ششم میزیست، قول آنها اعتبار بیشتری دارد و اگر چه سنه تولد او را بطور یقینی نمیتوان تعیین نمود، باید در او آخر قرن پنجم یا در سالهای اول قرن ششم بای بر سه و جود نهادد باشد.

طوریکه گفته شد معطف الراس مهستی نیز مشکوک است، تذکره های مختلف آنرا گاه شهر کنجه گاه خجند و نیشابور و حتی بدخشان هم میشمارند. آقای فریدون نوزاد از روی همان نسخه قلمی ( مهستی ) و تذکره دیگر اینکه اول و آخر آن اقتاده و در شرح حال شعری گذشته است، آنرا خجند دانسته، ولی آن هم یقینی نیست. همینقدر معلوم است که مهستی اکثر زندگانی را در شهر کنجه بسر برده، با یور خطیب گنجوی ازدواج نمود. آیا این شاعره اسرار آمیز از کدام خاندان بود و پدر او که بود؟ در ( آتشکده آذر ) گفته شده که، ( مهستی از اکابر زادگان کنجه است )، و اگر باز بقوله

آقای نوزاد رجوع شود ، معلوم می گردد که او از قول همان کتاب (مهستی) پدر  
مشارالیه را از روحانیون و فقهای شیعه میداند ، که در تریه و تحصیلات دختر خود  
جد آسمی نموده . علاوه بر علوم متداوله فن موسیقی را بواسطه بهترین استادان آن عصر باو  
آموخت ، تا اینکه ، ( درین هنر سر آمد روزگار خود گردید ) .

نام او (منجه) یا (منجه) بوده و در باره تخلص او گفتگویی زیادی موجود است ،  
صاحب (خبرات حسن) گمان میکند که سلطان سنجر او را بدان لقب نموده و معنی آن  
(مهستی) یعنی (بزرگ هستی) میباشد ، اما آقای رشید یاسمی از قول کتاب خطی  
فوق الذکر مینویسد که وقتی که پدر شاعره او را برای اولین بار دید از قرط خوشی گفت ،  
(مهستی) او ازین سبب نام او (مهستی) بود در نزد کردها این نام را با نام مختلف  
تعبیر نموده ، آنرا (مهستی) یعنی ماه هستی ، (مهستی) یعنی (بزرگ هستی) و همچنان  
(مهستی) بزرگ خانم و (مهستی) - ماه خانم (ستی مخفف سیدی - خانم) ترجمه میکنند ،  
بقول آقای فریدون نوزاد مهستی بعد از وفات پدرش و چندین ترک گفته ، به همراهی  
مادر در شهر گنجه اقامت گزید و بعد از مدتی بسیار گناه شهره حسن صوری و کلمات  
معنوی او توجه اکابر و تاجران را جلب نموده ، از هر طرف بدین او میشناختند و همین  
شهرت او سبب تقریبی وی بدور شاه گنجه گردید ، ولی چندی بعد شاه از علاقه مهستی  
نسبت به تاج الدین (۱) احمد بن خطیب ، که بعد از مرگ پدر خطیب گنجه شده بود ،  
بد برده ، او را تبعید نمود .

آقای امیر خیزی در شماره ۶ حال دوم مجله (آینده) از قول همان کتاب آلمانی  
بی سرو پا مینویسد که شاه گنجه مهستی را چندی محبوس نموده ، بشغف از کمان دولت  
او را رها کرده ، ولی چندی بعد دوباره حبس نمود ، وقتی که مهستی مدتی بعد از بند  
خلاص شد ، با اتفاق یور خطیب بار سفر بسته ، روانه خراسان شد ، و در یکی از شهرهای  
آن دیار سه صد شاعر بدین آنها آمدند ، اما چون ثبوت وعده ای با خود نداشتند ،

مهستی از آنها رانجیده ، زیاده ذیل را گفت ،  
آن دزد چون بود که در خانه درون شود ، خانه زبیم دزد زروژن بیرون شود  
خانه روان و دزد طلبکار خانگی چون خانه رفت خانگی او را زبون شود  
چون یور خطیب این را شنید ، فوراً زیاده دیگری خوانده ، مانع رفتن شعرا گردید ،  
آخر زمان که طبع حکیمان نگون شود سه صد حکیم مسرجلی را زبون شود  
آن دزد دامدان که طلبکار ماهی است و آن خانه آبدان که زروژن بیرون شود  
بعد از مدتی یور خطیب از مسافرت دلگیر شده ، میل مراجعت نموده و مهستی هم باین  
امر حاضر گردیده ، مردود به گنجه بازگشتند .

ولی آقای نوزاد ماجرا را دیگرگون بیان نموده ، مینویسد که مهستی بعد از آن  
که شاه گنجه ( یعنی محمود بن محمد بن ملکشاه ) او را تبعید کرد ، بعد از مسافرت  
در زنجان و بلخ که اهالی آن از او بدبیرائی شایانی نمودند ، بیرو که پایتخت سلطان سنجر  
ساجوقی بود ، شناخته ، بزودی در صف ملازمان او قرار گرفت و ظاهراً سنجر او را دبیره

(۱) Brown, Aliterary History of Persia, VoL.II.

خود مقرر نمود، چه در بعضی تذکرها (۱) او را بنام دهمی (بیره) یاد میکنند.  
 بعد از چندسال توقف دربار سلطان سنجر، مهستی به کتبه مراجعه کرد، با امیر احمد  
 یوزختاب ازدواج نمود، چه بقدمه آقای نوزاد در بیان هنگام تحولی در افکار او  
 روی داده، از زندگی سابق خود پشیمان و بیزار گردیده، و خواست حیات نوینی شروع  
 نماید هر دو بپراحت و عورت نابایان زندگانی در کتبه سر بردند و از پیشک آبا صاحب  
 فرزندان شده اند بانه اطلاعی در دست نیست، تاریخ وقت مهستی نیز معلوم نیست، آقای  
 فریدون نوزاد آری یکی دو سال بعد از مرگ نظامی، یعنی در سنه ۷۶ یا ۷۷ هـ میداند،  
 اما فراموش نباید کرد که این تاریخ نیز مانند تاریخهای دیگر حیات مهستی یقینی نیست،  
 خلاصه اگر آنچه های را که درباره این شاعر، بزرگ بطور یقینی میدانیم جمع  
 کنیم معلومات بسیار مفصلی بدست می آید.

نام او (منجه) یا (منزه) بود، مهستی یا مهستی نخلص می نمود، در قرن ششم (۲)  
 در شهر کتبه می زیست، مسافرت های زیادی کرد و چندی دربار سلطان سنجر سلجوقی  
 بهشت دیره بسر برد، بالاخره به کتبه مراجعه نمود و با امیر یوزختاب، خطیب این شهر،  
 ازدواج کرد و در همانجا وقت نمود.

بیکانه چیزیکه میتوان صورت قطعی گفت آنست که مهستی هر گاه بوده و در هر  
 عصریکه حیات داشته، شاعری برجسته و باذوق و در فن شاعری استاد بود و از آن زمان  
 تاکنون شاعری دیگر بی پایه او نرسیده و همسنگ او نشده، نام او در صف بزرگترین  
 شعرای زبان شیرین فارسی مانند انوری و عریضیام که هر دو معاصرین او بودند،  
 قرار میگیرد.

مهستی اکثراً رباعی میسرود، ولی قصائد و غزلیات و قطعات نیز داشت، متأسفانه  
 تقریباً همه اشعارش از بین رفته و جز تعداد مختصریکه در تذکره ها ضبط وثبت مانده،  
 چیزی برای ما رسیده، اینک آن اشعاریکه در دسترس است:

### رباعی

(۱)

من عهد تو سخت هست میدانم	بشکستن آن درست میدانم
هر دشمنی ای دوست که با من کردی	آخسر کردی، نخست میدانم

(۲)

آن بت که رخسار شک گل و با من است	و زلفه شوخ فتنه مرد وزن است
دیدم برهش لطیف چون آب روان	آن آب روان هنوز در چشم من است

(۱) تذکره دولتشاه سمرقندی و مقاله مسلسل آقای سعید نفیسی در (سالنامه فارس)  
 سنه (۱۳۱۳).

(۲) بنا بر کتاب فلمی که در تصرف آقای رشید یاسمی وده، در قرن پنجم، در عهد  
 سلطان محمود غزنوی حیات داشت.



- (۳) ای باد که جان فدای پیغام تو باد / گسود سر راه مهنش را دیدم / کر بر گدازی بسکوی آن حور نژاد / کز آرزوی تو جان شیرین میداد
- (۴) هم مستم وهم غلام سرمستانم / من بنده آن دمم که ساقی گوید / بسبزه زاهدانه و زاهدانم / بسک جام دیگر بگیر ومن نتوانم
- (۵) یک دست به مصحفیم و یک دست به ما / ما نیم درین گنبد نابغه شام / که نزد حسلا لیم و کتبه زد حرام / نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
- (۶) ای پور خطیب گنجه بندی پیل پر / از طاعت و معصیت خدا مستغنی است / بر نعت طرب شن بسکف ساغر گبیر / باری تو مراد خود درین عالم گبیرا
- (۷) برخیزو بیا که حجره برداشته ام / با من به شرایب و کبابی درساز / وز بهر تو برده امی خوش انداخته ام / کین هر دو ز دیده وز دل ساخته ام
- (۸) لعل تو میکنم آرزو می کردم / درمستی و در جنون و در مثنوی / می بانو کشیدن آرزو می کردم / چشنگ نوشیدن آرزو می کردم
- (۹) در دل همه شرک و روی در خاک چه بود؟ / خود را بدان خلق زاهد کردن / زهری که بجان رسیده نریاک چه بود؟ / باغس بلید جامه پاک چه بود؟
- (۱۰) ما را بسدم پیر سکه نتوان داشت / آنرا که سر زلف تو زنجیر بود / دو حجره دلگیر سکه نتوان داشت / در خانه زنجیر سکه نتوان داشت
- (۱۱) افسوس که اطراف گنبد خار گرفت / سیمای زاهدان تو آورد مدار / زاغ آمده لاله را به متقار گرفت / شتر عرف لب اهل تو زنجیر گرفت
- (۱۲) تاسنیل نسو غایبه سائسی نکنند / کس زاهد صد ساله سینه دست / باد سحری نافه کاشو نکنند / بر کردن من که یاد سائسی نکنند
- (۱۳) ایام بسرا آن است کس تا بتواند / مهدی دارد فلک که تا کرد جهان / یک روز میرا بسکام دل نشانند / خود می گردد میرا همی گرداند

( ۱۴ )

بامن دل پر زرق و نفاق تو چه کرد  
تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد

فیه چکنم که اشتیاق تو چه کرد  
چون زلف دراز تو شبی می باید

( ۱۵ )

در پای فتادم و گرفتارم دستش  
یمنی جرمم نیست و ایسکن همنش

در رمگذاری که نازه دیدم همنش  
امروزش از آن هیچ نمی آید یاد

( ۱۶ )

در دیده بجای خواب آبی بینم  
آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

ه شب ز غمت نازه غدا می بینم  
وانگه که چونر کس تو خوابم ببرد

( ۱۷ )

چو بیدار نور آفتابش بینم  
هر که که تنگه کنتم در آتش بینم ؟

با ایسر همیشه در غمتش بینم  
گر مردمک دیده من نیست چرا

( ۱۸ )

وز جو تو دل شکسته ای نیست چو من  
ایسکن بوقا نشسته ای نیست چو من ؟

در دام غم تو خسته ای نیست چو من  
بر خاستگان عشق نسو سواراند

( ۱۹ )

کز صد غم دل با تو بپکی بر گوید ؟  
از چرخ بیارد از زمین بر روید ؟

هر که که دام فرصت آن دم جوید  
مجرم و نا جنس در آن دم گوئی

( ۲۰ )

اندر آب و داندان چو شکر گیرد  
از ذوق لبش زندگی از سر گیرد

هر کارد که از کشته خود بر گیرد  
گر بار دیگر بر گلوی کشته نهد

( ۲۱ )

وز جمله خسروان ترا ندین کرد  
بر گل نه نهاد پای زمین ندین کرد

شاهان فلک استیلاوت زمین کرد  
تادر هر کس سینه ز زمین است ملت

( ۲۲ )

بیر غم او ز جان و دل بر بگذشت  
چون پای درو نهادم از سر بگذشت

کار از آب خشک و دیده تر بگذشت  
آیم تنگ نمود بس آتش عشق



الحق هوس مجال داری

از من طمع وصال داری

این چیست که در خیال داری ؟

و صلح نتوان بجواب دیدن

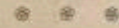
آیا تو کیا مجال داری ؟

جائی که صبا گذر ندارد



سیده بیگم (علمویه)

سیده بیگم دختر سید ناصر نامی از اهل جرجان است و هم عصر رشید و طوطا بود .  
 یعنی در اوائل قرن ششم میزیست . شیرعلی خان نودی در ( مرآت العیال ) ( ۱ ) او را  
 بنام علمویه یاد می کند ، اما در تذکراتی دیگر به ( سیده بیگم ) معروف است و طوطا بکه  
 از غزل ذوق معلوم می شود ، خودش نیز تیغی خود را در مقطع ( سیده ) می نویسد .  
 دلی دارم به پهلوی بفرار از عجز یا خود چه گویم پیش می بردان ز درد بفرار خود ؟  
 بدرود چنان گویم که خون گردد دل خارا چو باد آرم من سرگشته از یار و دیار خود  
 از آن بیرونه در عالم چنین سرگشته میگردم که می بینم چو زلف او بریشان روزگار خود  
 گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود  
 زادتنا ندارد گوش بیکبار آن جفا پیشه اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود  
 بیکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز سروسان نمی بینم من میکنم بیکار خود  
 ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مردن بنوامم سوخت آخر سیده لوح مزار خود  
 سیده بیگم صاحب فضل و کمال بود و مؤلف ( مشاعر نسوان ) دیوان او را دیده .  
 از آن تعریف می نماید . چند شعر ذیل را بیجواب رشید و طوطا و بدیع کسی گفته .  
 زهی بقای تو در نامه ابد مسطور زهی تنای تو از خامه ازل مذکور  
 مناقب تو بر اوراق مکرمت مکتوب فضائل تو بر الواح مملکت مسطور  
 خصال تو همه بر کتب شهرت موقوف فمال تو همه بر بساط مکرمت مسطور  
 سرشت ذات شریف تو از متالب پاک بهشت طبع لطیف تو از معایب دور ! ( ۲ )



مطربه کاشغری

مطربه از اهل کاشغر و در حرم طغان شاه بود ، بقول ( نمونه ادبیات تاجیک ) در قرن  
 ششم حیات داشت ولی صاحب تاریخ گزیده ریاضی ذیل را که در وقت غالب شدن خوارزم  
 شاه بر سلاطین غور سروده است ، آورده ، و از آن معلوم میشود که در اوائل قرن هفتم  
 هنوز زنده بود .

شاهها ز تو غوری به لباسات بیست	مانندة موزه از کف پات بیست
از اسپ پیاده گشت و رخ پنهان کرد	فیلان بشو شاه داد وز مات بیست
نمونه دیگر اشعار او مرتبه ایست که بر مرگ طغان شاه گفته .	
درمانت ای شاه سیه شده روزم	بس روی تو دیدم کمانم خود بردوزم
تیغ تو کجاست ای دروغنا تا من	خون ریختن از دیده باو آموزم

( ۱ ) مرآت العیال ، صفحه ۲۳۹

( ۲ ) ریاضی الشعرا ، صفحه ۲۶۹

# فصل دوم

## قرن هفتم ، هشتم و نهم

در نیمه اول قسرن هفتم خاک فارس میدان نبرد های خونین لشکر یان چنگیز خان یا خوارزم شاهیان و نرك و ناز مغل بود تا اینکه در سنه ۶۲۸ با قتل جلال الدین خوارزم شاه این سلسله افراس یافت و فارس تسلیم اطفال چنگیز گردید ، ولی تا سنه ۶۵۴ هجری زمانیکه هلاکو فتنه اسمعیلیه به قتیق و تشییر قلاع فهستاقسی و دره های جنوب البرز فرو نشاند ، زدو خورد ها دوام داشت . بعد از آنکه ایل خانان فارس را تا حدود آسیای صغیر در تصرف خود در آورده و بر همه حریفان غالب آمدند در طی يك قرن سلطنت آنها در سر ناسر مملکت سببه آرامی و صلح حکمفرما بود و این سلسله با آنکه چندان صاحب فضل نبودند ، در ترقی دادن علم و ادب و تشویق فضلاء و شعراء کوتاهی ، طوری که درین عصر چند تن از بزرگترین شعرای زبان فارسی مانند سعدی ( علیه الرحمه ) خواجو و غیره ظهور نمودند . در طبقه نسوان نیز درین عهد چند شاعره در فارس و چند شاعره دیگر در هندوستان شهرت داشتند .

سلسله ایل خانان بامر کک ابوسعید بهادر در سنه ۷۳۴ خاتمه یافت ، چه با آنکه انوشیروان آخرین پادشاه مغل تا سنه ۷۵۶ سلطنت نمود ، اختیار کلی در حقیقت بدست امرا و بزرگان بود و در ایران ملوک الطوائفی روی کار آمد ، تا اینکه در سال ۷۸۲ لشکر کشی های امیر تیمور به خراسان و فارس شروع شد و دبری نگذشت خاک این ولایات جز دولت عظیم تیموری گردید که از دهلی تا دمشق و از بعبیره خوارزم تا خلیج فارس وسعت داشت ، بعد از مرگ او این دولت تجزیه گردید ، اگر چه شاهرخ میرزا بن تیمور توانست تا انداز ای آتش اغتشاشات را خاموش سازد و قدرت فلعرو خود را حفظ نماید ، اما بعد از مرگ او زدو خورد های خونین بین احفاد تیمور و امرای مختلف شروع شد و دوره هرج و مرج پیش آمد .

آخرین پادشاه تیموریان مران میرزا حسین بای قرا که بسگی از مشهورترین سلاطین این خاندان است از سنه ۸۷۵ الی ۹۱۱ حکومت نمود و درین مدت در مملکت او سببه راحت و آرامی وجود داشت ، علاوه بر آن این سلطان فاضل و دانش پرور کسیه بزبان فارسی و ترکی شعر می گفت در اثر تشویق و به کمک وزیر دانشمند و عالم خود امیر علی شبر نوائی فضلاء و شعرای بیشماری بدر بار خود کرد آورده ، صلات کرانی به آنها اعطا می نمود و آنها را به نوشتن اشعار و به کار تشویق می کرد ، طوری که عصر این پادشاه عصر طلائی ادبیات و صنعت گفته میشود . گویند در زمان او همه ساکنین شهر هرات که پایتخت سلطنت او بود شاعر بودند و حتی فصایان و بوت دوزان و خیاطان شعر می سرودند . پس عجیب نیست که در قرن هشتم که زمان هرج و مرج و جنگهای خونین بود کمتر شاعر ها بوجود آمده اند ، و اگر بوده اند هم آثار و اشعار ایشان مفقود شده ، ولی در قرن

نهم و خصوصاً در عهد سلطان حسین بایقرا چندین شاعر گنبدت که از آن جمله بسکی زن برادر امیرعلی شیر نوازی بود .

درفرن هفتم در هندوستان سلاطین مملوک از سلسلهٔ فوریان حکمرانی می نمودند و شاهان این خاندان نیز شاعر و ادب توجه داشته . در راه بلند بردن ادبیات فارسی کوشش های زیادی نمودند . چنانچه قبلاً اشاره رفت ، بعد از ایلخانیان و تغلق سلاطین هند از طرف شرق زبان فارسی درین کشور انتشار و رواج یافته در فرنگهای مابعد رفته رفته بیکانه زبان علمی و ادبی دربار هندوستان گردید و شعرای برجسته ای بار آورد .

یک نکتهٔ قابل ذکر این است که در فرن هفتم سه زن در فارس و هند سلطنت کردند ، ملک رضیه سه سال در دهلی و پادشاهی نمود ، نرکان خاتون و دخترش پادشاه خاتون ( لاله خاتون ) سمت حکمرانی کرمان را داشتند و حکومت اولی تقریباً مدت بیست و شش سال و ازدومی دو سال دوام نمود .

ولی در فرن نهم در هندوستان کمتر زنان سخن برآوردند و اگر بوده اند هم نام آثار آنها از بین رفته و پادشاهان چون در هند کرمانه نرکان که شاعرها در آن می زیستند نیاروده اند در صفت شاعرات عصرهای مجهول فرار گرفته اند .

### سلطانیه رضیه

سلطانیه رضیه دختر شمس الدین التمش غوری می باشد که در سنه ۶۰۷ هجری در دهلی بر تخت سلطنت جلوس نموده بیست و شش سال پادشاهی کرد . التمش رضیه را از همه اطفال خویش بیشتر دوست داشت و در تعلیم و تربیه او کوشش زیاد کرد . در اثر توجه پدر خود رضیه تمام علوم متداوله آن عصر را آموخت علاوه بر آن حسب میل سلطان التمش در اسب سواری شمشیر زنی و غیره فنون مردانه مهارت سزائی داشت . طوری که از نسا و یرش معلوم می شود . خیلی قشنگ و دلربا بود که سوزنده صدای بسیار جذابی داشت که به دلربائی اش می افزود . زیبایی معنوی رضیه او را محبوبه تمام اطرافیانش فرار داد . بود . خلاصه رضیه دارای تمام صفاتی که لازم پادشاهان است بوده ، از هر نقطه نظر لیاقت سلطنت را داشت و فتنه پندرش مجبور می شد دهلی را ترک کند تمام امور دولتی را به عهدهٔ رضیه می گذاشت . او هم آبرایه عقل و فراست اجرا نموده طریقت تعریف و تعظیم بزرگان عصر خود فرار گرفت . چون پندرش حسن ادراک او را دید به تاج الملك محمود پاور خو امر نمود فرمان ولایت عهدی رضیه را صادر نماید ولی با وجود این فرمان و فتنه التمش در سنه ۶۳۳ وقت کرد بزرگان دربار و صدر اعظم دیر آتش رکن الدین فیروز شاه را بر تخت سلطنت نشاندند . سلطنت فیروز شاه طول نکشید چه این پادشاه خیلی کم اراده و ضعیف الفکر و عیبش بود رفتار بی عارانه اش سبب اغتشاش شده بعد از هفت ماه سلطنت بعضی از مملوک و درباریان او را براندان انداختند و رضیه را بجای او بر تخت شاهنشاهی بلند کردند .

مراسم تاجگذاری سلطانه رضیه بتاريخ ۱۶ ربیع الاول سنه ۶۳۴ هـ صورت گرفت و این دختر شاهنشاه قاره بزرگ هند شده نظام الملک جدیدی که در عهد شمس الدین التمش سمت سدارت داشت ، لشکری برخلاف سلطنت ترتیب داده دهلی را محاصره نمود این محاصره بسیار طول کشید ولی بالاخره چند تن از طرفدارانش بر او خباثت نموده به رضیه پیوستند و این امر سبب شد که سلطانه درین کیرودارا پیروز گردد .

بعد از آنکه صلح و آرامش برقرار شد رضیه به عظم و سنی امور داخلی دست یافته خواهد بود و سدارت خویش مقرر و شروع به فعالیت نمود . تا این فرصت رضیه در حجاب بود ولی برای آنکه در کارهای کشوری چتر رسیدگی بتواند ترک چادر گفت و مطابق سببای مردانه خویش لباس مردانه بپوشید . در ماه رمضان ۶۲۷ هـ به سلطانه خبر رسید که والی نیرهنده ملک تونیا شورش نموده ، رضیه با لشکر خود رهسپار نیرهنده گردیده چون به روزه شهر رسید ، ملک تونیا بر او دقتی حمله کرده فرمانده فشنون رضیه را شکست و خود سلطانه را اسیر گرفت ولی بزودی دلخواهت جمال ملکه گردیده با او تکلیف ازدواج نمود ، رضیه نیز برای آنکه به زود خوردهای داخلی خاتمه دهد پیشنهاد او را قبول کرد ، بعد از عروسی مرد و بطرف دهلی روانه شدند ، اما بزرگان و کابر راضی نشدند شهر را بدستین تسلیم نمایند ولو شوهر ملکه شان باشد ، تا باین بالشکر ملک تونیا مجادله نموده آنها را شکست دادند و مجبور به فرار ساختند . ملک تونیا و ملکه رضیه بزودی اسیر دست هندوان گردیده بتاريخ ۲۴ ربیع الاخر سنه ۶۳۸ هـ به قتل رسیدند .

سلطانه رضیه علاوه بر فضایل دیگری که داشت شاعره نیز بود و اگر چه اکثر اشعارش ازین رفته اینک چند شعر او که در کتاب مشاهیر نسوان ضبط و ثبت است .

در دهان خود دارم عندلیب خوش العیان	بیش من سخن گوین زان دردمن دارند
از ماست که بر ماست چه تقصیر دل زار	آن کشته اند از هم بی سبب ماست
کنم به برکت پاچرخ تخت سلطانه ای	دهم به بال عیاش خدمت مکس را ای
باز آسبرین منه در راه الفت گام خویش	هان ولی نشنیده باشی فعه فرهاد را

### فاطمه سام

این زن صالحه در قرن هفتم در دهلی زندگی میسر کرد و با شیخ فریدالدین گنج شکر و برادرش شیخ نجیب الدین متوکل رابطه برادرانه دینی داشت ، با یافرید الدین گنج شکر ، راجع به او گفته است که ( فاطمه سام مردیست که او را بصورت زنان فرستاده اند ) یعنی فاطمه گاهی شعر می سرود و سلطان الشایخ نظام الدین شعر ذیل را بطور نمونه کلام او آورده است (۱)

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی      مردو طلبی ولی میسر نشود  
وفات این شاعره در سال ۶۴۳ هـ (۲) واقع شده و در دهلی دفن گردید .

(۱) تذکره نسوان ملامحمد صدیق د آخند زاده ،  
(۲) مشاهیر نسوان ، گنجینه سروری ، تذکره نسوان .

### کوکب (ستاره بانو)

ستاره بانو دختر شیخ سعدی شیرازی است و در نیمه دوم قرن هفتم در شیراز جهان داشت  
اشعار خوب می سرود و تغزل او (کوکب) است این مطلع را از او میدانند  
عشق بزان رو بسوی قیله آن کوه کشید هر کجا محراب ابرویش نماید رو کشید

### پادشاه خاتون

#### (لاله خاتون)

پدر پادشاه خاتون قطب الدین محمد قراخانی نام داشت و سومین حکمران کرمان بود.  
سلسله قراخانیان در سنه ۶۱۹ هجری از استیلای کرمان توسط براق حاجب تاسیس یافت  
و تا سال ۷۰۳ هجری دوام داشت. ولی مرکز مستقل نبود و پادشاهان آن تحت تاثیر و نفوذ  
ایلیخان قرار داشتند (۱)

مادر پادشاه خاتون قتلخ ترکان یا نسرکان خاتون اولاد براق حاجب بود  
و بعد از مرگ او با پسر عمش قطب الدین محمد ازدواج نموده از او چند دختر داشت که  
یکی آن پادشاه خاتون بود.

پادشاه خاتون در اواسط قرن هفتم تولد یافته چندین سال لباس مردانه می پوشید  
و بنام سلطان حسن شاه معروف بود و فقط چند نفر از دختر بودنش واقف بودند.  
زیرا سلاطین مغل و ایلیخانان عادت داشتند دختران زیبا را از هر گوشه و کشتار جمع  
نموده و بدر بار خود بیاورند و بعد از چندی آن ها را به امرا و غلامان خویش بدهند (۲)  
پس از وفات قطب الدین محمد پسر سفیر او سلطان حجاج پادشاه شد ولی در حقیقت  
زمام حکومت بدست ترکان خاتون بود و این زن دور اندیش برای استقامت و صلاح  
خود پادشاه خاتون را به زوجیت آبا قباخان از سلسله ایلیخان داد.

وقتی که حجاج به سن رشد رسید برترکان خاتون شوهرده او را مجبور ساخت برای  
شکایت نزد داماد خود برود و آبا قباخان از ما در زن خود طرفداری نموده حجاج را  
محروم سلطنت و مجبور به فرار ساخت ترکان خاتون تا سال ۶۸۱ هجری مستقل کرمان بود  
ولی چندی بعد از مرگ آبا قباخان در سنه ۶۸۰ هجری دیگر قطب الدین محمد سیور غمش  
از سلطان احمد نسکو دار پادشاه جدید سلسله ایلیخان فرمان امپری کرمان را حاصل  
نموده بر تخت نشست و ترکان خاتون در اثر غم و اندوه دنیا را بدرود گفت.

پادشاه خاتون که پس از مرگ آبا قباخان به خانه پدر مرا جهت نرسیده بود  
در سنه ۶۸۲ هجری با شهزاده کیکاووس پسر آبا قباخان ازدواج نموده با اتفاق شوهر رهنبردار  
روم گردید. در سنه ۶۹۰ هجری از مرگ سلطان ارغون که پس از احمد نسکو دار پادشاه  
ایلیخان رسیده بود کیکاووس پادشاه شد و با پیران مراجعت نمود. پادشاه خاتون از موقع

(۱) تاریخ صو می ایران (عباس اقبال) ص ۱۵۵

(۲) روضة الصفا (میر خواند)

استفاده کرده خواست انتقام مادر را از سیور غنمش بگیرد و به بهانه دیدن وطن بکرمان آمده سیور غنمش را دستگیر رحیم نمود چندی بعد سیور غنمش گنک کرد و چون زن خود از رحیم رهائی یافت، ولی بزودی بدست کبختا و افتاد و با امر خواهر خود کشته شد. بعد از مرگ او در سنه ۶۹۲ هـ پادشاه خاتون حکمران مستقل کرمان گردیده بوقت سفره الدین متصف گشت و چون بکزن قاضی و دانش پرور بود علماء و شعراء را بسزا و عزیز میداشت خودش نیز شعر مینگفت و خیلی خوش خط بود.

در سنه ۶۹۴ هـ کبختا و وفات کرد و باید و داماد سیور غنمش جانشین او گردیده به ابرار زن خود و مادر او گرد و رحیم حکمران کرمان را از دست پادشاه خاتون گرفته خود او را تسلیم کرد و چون نبود و این زن انتقام چو او را بقتل رسانید.

پادشاه خاتون چندی در قریه مسکن نام مدفون بود ولی بعد از آنکه معبد شاه حاکم کرمان شد امر کرد امش او را از آنجا بکرمان نقل داده در مدرسه ترکان خاتون دفن نماید (۱)

در کتب تاریخ و تذکره ها سفره الدین را بنام پادشاه خاتون ذکر میکنند. اما در بعض جاهاى دیگر (۲) او را لاله خاتون نوشته اند و شاید لاله تخلص او بوده باشد اگرچه از اشعار او چیزی معلوم نمیشود. اینک چند شعر او:

### غزل

من آن رزم گهه کنار من نیکو کار هست	زیر مقنعه من سخی کلاه دار هست
درون پرده عصمت که جایگاه من است	مسافران صبا را کند ز به دشوار هست
جبال سایه خود را در بسغ میدارم	ز آفتاب که آن مرده گرد بازار هست
نه هر زنی به دو کز مقنعه هست که بگو	نه هر سری به کلاه منزای سردار هست
اگرچه بر همه عالم مسرا خداوند هست	ولی بتو خدا پیشه ام پرستار هست
همیشه بسازم زن بسزای مقنعه	که تا رو بودی از عصمت و نیکو کار هست

### رباعی

بر لعل که دید هرگز از مشک رفتم	با غالیه بر نوش کجا کرد ستم
جا اما اثر خصال چه بر لب نسو	تاریکی و آب زند گسالتی است بهم

### رباعی

بس غصه که از چشمه نوش نسو رسید	تا دست من امروز بدوش تو رسید
در گوش تو نه های در می بینم	آب چشم من مگر بگوش نسو رسید ؟

(۱) روضة الصفا میر خوانده .  
 (۲) خطابه های کرانویان در سال ۱۲۱۴ هـ شریک سرد منوچهر خدایار میسر  
 مقاله ایرج افشار در شماره ۲۰ سال دوم مجله جهان نو . ملا محمد صدیق آغچه زاده  
 در تذکره نسوان او را بهر سه نام سفره الدین پادشاه خاتون و لاله خاتون ذکر میکنند



جهان ملك

جهان ملك دختر جلال الدين محمود شاه بن شرف الدين محمود شاه ايتنچو است  
 ودر قرن هشتم در شيراز زندگي ميكرد . خاندان ايتنچو در عهد سلسله ايلخانان در فارس  
 و مضافات آن حكومت داشته ولى در سنه ۷۴۲ شيخ ابوالحاق برادر محمود شاه و هم  
 جهان ملك اشرف چوپاني را شكست داده استقلال حاصل كرد و تا زمان قتل شيخ ابوالحاق  
 در سنه ۷۵۸ اين خاندان مستقلا حكومت ميشود (۱)

محمود شاه در زمان حيات پدر خود محمود شاه حاكم شيراز بود . ولى در سنه ۷۳۵  
 بن او و برادرش كيهنمرو بسر حكومت شيراز جنگ شروع شد و تا زمان قتل كيهنمرو  
 بدست محمود شاه دوام داشت . چون برادر ديگر اوشمس الدين محمد برا و شوريد محمود  
 او را حبس نموده ولى محمد فرار کرده به پير حسين چوپاني پيوست و هر دو بالشكر عظيم  
 طرف شيراز روان شدند . چون محمود شاه تاب مقاومت نداشت تاچار از شيراز به بغداد  
 گريخته از آنجا با امير باغي بهرامير چوپان بطرف شيراز حرکت كرد و در سنه ۷۴۳  
 هجری شيراز را گرفت . ولى در همان سنه با امير باغي بقتل رسيد (۲)  
 از احوال جهان ملك چيزي در دست نيست (۳) اين قدر معلوم است كه شاعره بوده و  
 اشعار شيريني مي سرود كه از آن جمله بازده غزل اول او در يك جنگ قلمی ضبط و ثبت  
 است (۴) غزلهاي ذيل از آن جمله است . -

ای مثل چشم مست چشم فلک دیده	نقش خیال رویت بر لوح جان کشیده
دل ز اشتیاق وصلت از جان ملول گشته	جان در هوای مهرت از غم پلپ رسیده
صد باره خارهجرت دریای دل شکسته	وز بوستان وصلت هرگز گلی آنچه
کس چون تو دلزبانی بهرحم پادشاهی	فارغ زهر گدا نمی دیده نمی شنیده
جان خیر بداری کین خسته فراقت	دل را بسکان بداده غم را بجان خرید
نادیده دید رویت سیلاب شوق را	تا دل گزیده مهرت از جان طمع برید
تا چشم نیم مست بر جان کین کشاده	هستم ز بار هجران چون ابرویت خبیده
ای تو دیده دیده گرد جهان دوبده	تا در جهان خوبی یاری چو تو گزیده
تا کلك صنع ایزد نقش وجود بسته	چون تو فلک نهادی هرگز نیافریده

— غزل —

بار من با من وفا اداری نکرد	دل ببرد از دست و داداری نکرد
از سحاب اشك در دریاى چشم	قرقه گشتم هیچ غم خوا ری نکرد

(۱) بقیه صفحه گذشته (صفحه ۳۰) شاه خاتون و لاله خاتون در سه جای ذکر میگردد .  
 (۲) تاریخ عمومی ایران عباس اقبال، صفحه ۱۶۴  
 Encyclopidia of glam (۳)  
 (۳) جامع علی سینوا در کتاب پشینی میرمنی (صفحه ۳۹) به اشتباه نام پدر او را دختر  
 سلطان محمود بن سلطان محمود غزنوی خوانده است .  
 (۴) این جنگ قلمی متعلق به فاکولته ادبیات میباشد .

یار من روزی چنین یاری نکرد  
 خاطرم آهنگه یزاری نکرد  
 دیدم که ممکن چه خوبناری نکرد  
 روزوشب جز گریه و زاری نکرد  
 شرح می دادم غریب داری نکرد

یار در روزی چنین یاری کند  
 با وجود آن همه آزار و جور  
 در فراق زوبت ای آرام جان  
 چشم بیخواب من از درد فراق  
 من بیزار غمش جان و جهان

غزل

از دست فراق چند عالم  
 که جور غم تو بر چه عالم  
 شوق تو نمی دهد معالَم  
 بگرفت زجان شود ملام  
 ابروی تو کف من الم  
 تا بر کف پای دوست مالم  
 پیوسته ز هر چه در خیالم

آخر نظری بسکن به عالم  
 به فرست خیال تا بیند  
 گفتم مگر تو بهو آب بینم  
 باز آئی که در فراق رویت  
 چشتم هلال در شب عهد  
 برخاک درش نهاده ام روی  
 وصل تو جو بر جهان معالمت

(غزل)

آخر نظری کن بین از عین عتایت  
 خوش باشد اگر با تو توان کرد حکایت  
 هستم به بد بسدا ر تو مشتاق بغایت  
 از دوست به دشمن نتوان برد شکایت  
 تا شود که برد گوی زمینان عدایت  
 بهار ازان به که کنند خصم حمایت  
 ای دوست مگر باشد این عقل و کفایت  
 تا از من بیچاره چه کرد داند روایت  
 ز بهار نظر با از نگبری ز کفایت

بگفتند شدت بنا درد من از حد و نهایت  
 دردی که دلم از غم هجران تو دارد  
 شرح غم هجران چه توان گفت نگارا  
 گر جور کنی با من بیچاره چه چاره  
 تارای که داری تو و میل تو سوی کیست  
 کرد دوست بر بزد بیخفا خون دلم را  
 از جور رفیقان نکند ترک غم دوست  
 با ما بیخفا نسی صنما باز نسدا غم  
 ای جان جهان من ز کفایان جهانم

(غزل)

باز آمد و شد حال من از زلف او آشفته تر  
 هم لطف او یاد آورد از حال درویشی مگر  
 چشم بره گوشم بدر کسروی که می آرد خبر  
 بیچاره در جستجو تا گوی خورد خون چکر  
 چون دادند از بد دولتی در کار مسکینان نگر  
 ورنه من بیدل کجا این محنت و این درد سر

گفتم که باز آید مگر در حال اندازد نظر  
 یارب که گوید حال من در حضرت آن پادشاه  
 تا دور گشت آن سینه بر از غم شده بیخواب و خور  
 ای یاد وصلش را بگو کز زحمت هجران تو  
 شاید که آری رحمتی کافناده بی رحمتی  
 امید العافیت مرا افکنند در عین عتایت

تا کی مرا ای سزگند دل داری چنین خوار و خجل  
 کار من مستکین چهل گز غم شود ز بر آن  
 تا عهد با تو بسته ام عهد گمان بشکسته ام  
 تا با غمت پیوسته ام شادی نبینم دگر  
 صد تیر جور از ترکش گسر بر دل ها میزند  
 دل کرده ام فرمان او چن و جهان پیشش سیر

(هما) -

نام این شاعره در مشهور سوان ذکر شده و او را دختر افراسیاب بزرگ ترک (۱)  
 معرفی کرده این فرد را به او نسبت میدهند.  
 در خواب چهره نعل چو افشان وقت انیم شد  
 رخسار یکساده فر آن بود و از خوابم ترجمه شد

(جهان خاتون) -

جهان خاتون در قرن هشتم در شیراز حیات داشت و هم عصر خواجه حافظ (۲) و  
 را کسای بود که بنام روزی جهان خاتون بدین حافظ رفت و خواجه این قول خود را برای لطیف  
 خواند.

دردم از بار است و درمان نیز هم  
 دل فستقهای او شد و جان نیز هم  
 وقتیکه فرد ذیل را خواند -  
 اعتباری نیست بسر کار جهان  
 جهان خاتون فی البدیهه جواب داد -  
 حافظ این می یسرستی تا بسکی  
 می زانو بزار و سنان نیز هم (۳)

جهان خاتون زوجه قوام الدین بود شعرا و نظریه ی هم عصر او نسبت باو احترام زیادی  
 داشتند. و بطاعت او بسیار رفت و آمد می نمودند. وقتیکه عیب را کسای از قزوین بشیراز  
 آمد جهان خاتون بدین او رفت و با او مشاعره نمود. روز دیگر عیب را کسای بسلامت  
 خاتون آمد اصافه همان روز عروسی او با خواجه قوام الدین بود مردم هجوم بستند  
 داشتند طوری که عیب را کسای قطعه نوشته در جهان خاتون فرستاد چون عروس و داماد  
 قطعه مذکور را خواندند فوراً شاعر را درون خواستند (۴) عیب را کسای در تعریف جهان  
 خاتون چنین میگوید -

(۱) نظریه شهادت تاریخ دو افراسیاب بسکی در اوایل قرن هفتم و دیگری در اوایل  
 قرن هشتم در اودستان گذاشته است و این شاعره را نمی توان به دلیل مشابهت  
 صورت قطع بسکی از آن ها نسبت داد.

(۲) مشاهیر سوان (معجم عباس دهملوی) -

(۳) ( ) ( ) ( ) ( )

(۴) ( ) ( ) ( ) ( )

کسر غزلهای جهان خوان - و ن بهند و ستان فند

- (۱) روح خسرو با حسن گوید که این کس گفته است  
 این شعر نمونه فریحه شعری جهان خاتون است ،  
 مصوریست که صورت ز آب میسازد ، ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد (۲)

— عایشه مقریه —

شرح حال این شاعره در دست نیست و حتی زمانی که در آن حیات داشت بدرستی معلوم نیست ، ولی چون نام او در تاریخ گزیده ذکر شده و تالیف این کتاب در حدود ۷۳۰ هجری مصادف با هجرت قبل از قرن هشتم میزیست ، مؤلف در تاریخ گزیده ، رباعیات او را تعریف نموده ، رباعی ذیل را طرز نمونه آورده است ،

گفتم که دل از تو بوسه خواهان است      گفتا که بهای بود من چنان است  
 دل آمد و در پهلوی جان زد اشکست      یعنی که بخرایم بکن کاروان است

— بنت البخاریه —

نام این شاعره نیز در تاریخ گزیده ، یاد شده ، طوریکه ، گرچه عصریکه در آن حیات داشت تعیین نشده ، آن ها را قبل از قرن هشتم باید دانست ، رباعی ذیل بطور نمونه اشعار او آورده شده ،

ما را بدم بترانگه نتوان داشت      در خانه دلگیر رنگه نتوان داشت  
 آن را که سر زلف چو زنجیر بود      در خانه برنجیر رنگه نتوان داشت

— دولت —

بی بی دولت در قرن هشتم در شهر سمرقند زندگی می کرد و از هر دو چشم کور بود ، و فتنیکه تیمورلنک سمرقند را گرفت ، با شاعره نایباً ملاقات نمود و او این شعر را خواند ، آتش در شهر سمرقند بسازد ، و این تیمورلنک چون سپید بسازد ، امیر تیمور از او پرسید ، چه نام داری ؟ گفت ، دولت ، بساز شاه گفت ، دولت کور نمیشد ، دولت فی البدیهه جواب داد ، اگر کور میبود ز دولت لنگه نمی آمد ، ( ۳ )



- (۱) مشاهیر نسوان ( محمد عباس ) و تذکره نسوان ( ملا محمد صدیق آخندزاده )  
 (۲) نظر ایبتکه نام ، زمان و محل زرایش جهان خاتون و جهان ملک بنت مسعود شاه اینچویکی است اغلب احتمال میرود که بنگه نقر باشند ، ولی از طرف دیگر دلیل ثابت یکی بودن آن ها بدست نیست و تفاوت بیک شعری را دلیل است که دو تن باشند ،  
 (۳) تذکره حسینی و مشاهیر نسوان

— زایری —

زایری يك شاعرهٔ زبان فارسی بوده. نام اصلی و مولد او معلوم نیست. «مشاهیر نسوان»  
حیات او را در حدود سالهای هشتصد و هشتصد و چهل هجری مینویسد این غزل از اوست:

غزل

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام	خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام
شبهه عاشقی و رسم نظر بازی را	همه از مردم صاحب نظر آموخته ام
کار من بی تو بجز خون جگر خوردن نیست	طرفه کار اینکه خون جگر آموخته ام
نابصاحت چند کسبی منع من از عشق بتیان	من ز استاد اول اینقدر آموخته ام
زایری بهر طواف حرم کوی کسی	صبح خیابانی ز نسیم شعر آموخته ام

(مهری)

نام این شاعره مهرالنساء بود و مهری تغلمس مینمود. در او اواسط قرن نهم در هران  
حیات داشت و زوجهٔ حکیم عبدالعزیز طریب شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور بود مهری خیلی  
ظریف و شوخ بود و از زنان فاضله و شیرین سخن زمان خود بشمار میرفت از این سبب  
بصاحت و ندیسی ملکه گوهر شادینکم زن شاهرخ میرزا نایل گردید. شوهر مهری  
بیرمرد بود و مهری او را دوست نداشته و بناخته مسعود ترخان خواهرزادهٔ گوهرشادینکم  
بود. گویند روزی مردی در برج قلعه نشسته بودند حکیم عبدالعزیز را دیدند که از زیر  
قلعه میگردد. مهری بدیهتاً بیت ذیل را سرود:

کردم بر اوج برج منم خویشتن طلوع . هان ای حکیم طایع مسودمن سنگر (۱)  
حکیم از ماجرای عشق او آگاهی یافته نزد شاهرخ شکایت زن خود را کرد  
و خواست حبس او را نمود. مهری چندی در زندان ماند ولی بالاخره يك رباعی برای  
شاهرخ فرستاده از حبس رها شد.

مهری یکی از برجسته ترین شاعران زبان فارسی است ولی متأسفانه اکثر اشعارش  
از بین رفته و جز چند فرد منفرق چیزی در دست نیست.

(غزل)

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود	آز مود بسم يك جرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مسدودهٔ پرسم سبب حرمت می	در هر کس که زدم بخود و لایعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع	داشت او خود بزبان آنچه مراد دل بود

(۱) لطایف نامهٔ فخری (صفحه ۲۱۴)

لااله سخته خون در دل و پادر گل بود  
 سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود  
 حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود  
 دل میبرد از آنکه بوجه نکو زده  
 مژگان پاره کرده و دلها پرو زده  
 ورنه دو دست دست چرا در گلو زده  
 میلم همه سوی دلبران چنگل است  
 ویرا اشقه این دو عقیق اند پنهانها  
 مشک که مصور کشد آن موی میانرا  
 بدست تم میدادم کریمان جوانی را  
 زاهد از سحرک سازدمست و لا یعقل شود  
 تعبیر ضرور است پشاهای کهن را  
 پیشیم مگر از بی این شام سحر را  
 مارا بفروشد به بهائی که خریدار است

در چمن صبحدم از گریه واز زاری من  
 آنچه از بابل و هاروت روایت کردند  
 دو لبی بود تما شای رخت مهری را  
 آن خال عنبری که نگارم پرو زده  
 فصاب وار مردم چشم به چاه سنگی  
 در کوزه آب پیش ایش در چکی چکیت  
 یارب که سرشتم ز چه آب وجه گل است  
 از لعل تو تنها نه خراب است بدخشان  
 پیچیده بر سر خامه اش از تاب کرمو  
 زدامن کبیری پیری اگر آگناه میگشتم  
 بیخ هر خاریکه آن از خاک من حاصل شود  
 خود سازی پیران بود افزون ز جوانان  
 از چهره بتامع کن این زلف بریشان  
 گسریار خضر میکند از دوستی ما

### بیدلی

بیدلی از اهل هرات (۱) و خانم شیخ عبدالله دیوانه بود پسر او شیخ زاده انصاری نام  
 داشت و نیز شعری سرود این شاعر در قرن نهم (۲) در عصر تیموریان هرات حیات داشت  
 و شعر ذیل از او است .

روم به بالغ و زنگر کس دودیده وام کنم  
 که ناظره آن سروخوش خرام کنم

### بی بی

بی بی تخلص خواهر شیخ عبدالله دیوانه است که نام او در (خیرات حسن) و تذکره الغواتین

(۱) صاحب (مشاهیر نسوان) بیدلی را از اهل قصبه خیابان ایران معرفی نموده  
 ولی این بکلمی غلط است چه این شاعر هراتی بود و مواف (مشاهیر نسوان) او را  
 خیال مولانا بیدلی کرده است که هم عصر زن شیخ عبدالله دیوانه بوده در قصبه خیابان  
 میزیست و مواف (لطائف نامه) عین شعری را که در مشاهیر نسوان بنام بیدلی ذکر شده  
 بطور نمونه کلام مولانا بیدلی آورده است .

چشم پر خون و خیال خام و آن دلبر درو مجبری پر آتش است و باره عنبر درو  
 (۲) در پشتی میرمنی نوشته شده که بیدلی در حدود ۱۳۶۸ هجری حیات داشت و لسی این  
 غلط است زیرا شیخ زاده انصاری پسر بیدلی هم عصر علی شیر نوائی بوده بدیهی است که  
 مادرش نیز در قرن نهم میزیست .

ذکر شده ولی شعری که به او نسبت می‌دهند در تند کره های دیگر بنام بیدلی (۱) خانم شیخ عبدالله دیوانه آورده شده است در مجالس النفاثین امیرعلی شیرنوائی از بی بی ذکری نیست و تنها بیان بیدلی بیان آمده و شعر مذکور نمونه کلام او معرفی شده بنا بران چون تذکره فوق‌الذکر معاصر باهردو شاعره است و سخن موافق آن اعتبار دارد (۲) این شعر از بیدلی است و شاید اشعار بی بی ازین رفته باشد شعر مذکور این است.  
روم بلغ و زار کس دودیده و ام کشم که انظاره آن سروخوش خرام کشم

### عفتی

عفتی از زنان سخن گوی سافر این است. کنیز ملاآذری بود و آذری در ۸۶۸ هـ ق وفات کرده پس عفتی از شاعره های اواسط قرن نهم هجری بحساب می رود. صاحب (مشاعر نسوان) میگوید:  
«عفتی شاعری را از مالک و پناهار خود آموخته است. غیر از شعر ذیل اثری از او بدست نیست.  
ذاعت سرو که در آت نام دارد کرده کرده هوا بقدر یارو نسکون ساز شده

### آفاق جلایر (بیگی هروی)

آفاق جلایر دختر امیرعلی جلایر بود و در قرن نهم در عهد سلطان حسین بسا بقرا در هرات حیات داشت آفاق با درویش علی برادر امیرعلی شیرنوائی ازدواج نمود و شهرش چندی حاصلش بلخ بود (۳)  
این زن ثروت زیادی داشت و از حسن نظری که با شعراء داشت برای اکثر آن ها معاش و جیره مقرر کرده بود خودش نیز شعری سرود و شاعره خوبی بوده است تذکره هباتام های مختلف از وی یاد میکنند. بعضی بنام آفاییکه یا آفا بیگم هروی (۴) و بعضی دیگر به تخلص بیگی (۵) ذکر او را کرده اند اما (لطائف نامه فخری) کسه ترجمه مجالس النفاثین علی شیر نوائی است این شاعره را بنام آفاق جلایر ذکر می نماید و این کتاب از همه بیشتر اعتبار دارد. چه مؤلف آن معاصر شاعره و برادر شوهرش بوده است. شاید نام او آفاق و تخلصش بیگی بوده باشد و آفاییکم یا آفاییک لقبی بوده که بر او از احترام گذاشته بودند. گویند آفاق در اوائل شراب می نوشید ولی

(۱) رجوع شود به (بیدلی)

(۲) در صفحه ۱۷۳ ترجمه (مجالس النفاثین) یعنی (لطائف نامه فخری) طبع (Oriental College Lahore) در آخر شرح حال شیخ زاده انصاری فرزند بیدلی چنین نوشته شده می توان گفت که در خانه او (شیخ عبدالله) زن و مرد خوش طبع اند.  
(۳) مرآت العیال سراج الاخبار، غیرات حسن، تذکره العوانین و روز روشن.  
(۴) بهنتی میرمنی دنیاغلی بیتوا در کتاب بهنتی میرمنی مشاعره مذکور را بنام بیعت دو نفر مختلف معرفی نموده بیگی (آفاییکه هروی) و دیگر (بیگی هروی)  
(۵) مشاهیر نسوان.

بعداً توبه نمود . روزی در مجلس شهزاده میرزا بدیع الزمان فرزند سلطان حسین  
 پایتقرا حضور داشت و چون همه از توبه او اطلاع داشتند او را به نوشیدن دعوت نامه  
 نمودند اتفاقاً ازین وضع راجیده شعر ذیل را فی البدیئه سرود :  
 من اگر توبه نمی کرده ای سرو سببی / تو خود این توبه نکردی که بمن می نهی (۱)  
 این رباعی و چند فرد نمونه طبع اوست :

رباعی

آییکه فلک بلب چکاند ما را / سرگشته به بحر و بر دواند ما را  
 ای کاش بختی رساند ما را / کز هستی خود باز رها کند ما را

فرد

آه از آن زلفیکه دارد رشته جان تاب از او  
 وای از آن لعنیکه مردم میخورد خوناب از او  
 غربت چه سخن چه داستان است / هر جا که شوشی وطن همان است  
 اشکیکه سر ز گوشه چشم بیرون کند  
 بر روی من نشاند و دهنش خون کند (۲)

نهایی کرمانی

نهایی در زمان سلطان حسین مرزا در کرمان حیات داشت و برادر او خواجه افضل  
 دیوانسکی بود (۳) این شاعر در زمان خود شهرت زیادی داشت (۴) و اینها ذیل از  
 او است :

اگر چه مهر به تقدیر لایزال بر آید / بهاد من نرسد گر هزار سال بر آید  
 وای بر شامبران نادیده / که ندانند نور در دیده  
 قد خویشان سرو میخوابند / رخ ایشان بهار مسانده  
 ماه فرصت نایبم نیار / سرو چو بیست اترا شیده  
 نهایی در جواب شیخ کمال خجندی معالغ ذیل را نوشت :  
 هزار سرو که در حد اعتدال بر آید / بقامت نرسد گر هزار سال بر آید

(۱) صاحب تذکره نسوان این شعر را از لاله خاتون میداند .  
 (۲) این فرد را بدو شاعر دیگر ( دلشاد خاتون و ماهی خانم ) نیز نسبت میدهند .  
 (۳) صبح گلشن ) و ( مشاهیر نسوان .  
 (۴) ( مشاهیر نسوان ) .



### زیبائی خانم

زیبائی خانم از شاعره های قرن نهم هجری و بامولانا جامی معاصر بود و جامی این شاعره را ستوده است (۱) این بیت از اوست :

قامت شیوه رفتار جو بنیاد کنند سرو را بنده خود سازد و آزاد کنند

### ( مایه )

این شاعره در او اخر قرن نهم در شهر جام هرات زندگی میکرد منجمه نیز بود و درین فن شهرت داشت (۲) فرد ذیل را در مرتبه شوهر خود سروده :

کنوکب بستم که بود از وی منور آسمان

بشکر ای ماه کز قرابت در زمین است این زمان

### ( عصمتی خواف )

عصمتی خواهر مولانا خاکی است (۳) و در قرن نهم حیات داشت (۴) صاحب تذکره نسوان او را بنام حاکمی یاد میکنند و میگویند که ( چندی خودش و چندی برادرش حکومت خواف کرده است ) این بیت را از او میدانند :

که آن ابروی من فکر من زار بلاکش کن فکین بر سینه ام تبری و بیکانش ز آتش کن

ریاضی زیر را نیز یاد نسبت میدهند ولی در تذکره های دیگر آنرا بنام هایسه سمرقندی ثبت کرده اند .

### ( رباعی )

اشکیکه برویم ز غمت غلطیده است در گوش کشیده که مروارید است  
از گوش بدگوش که بدنامی است کنار بر خم تمام عالم در دست

### ( نهالی )

نام این شاعره تنها در تذکره نسوان « ملا محمد صدیق آخند زاده » ذکر شده و گویند که شاعره ای به این نام در حدود سال ۹۰۰ هجری در سمرقند میزیست دوزی در محل دالکشانی که معروف به ( بین الطاقین ) است با مشفق و چند نفر شاعر دیگر تصادف نموده شعر ذیل را که بشکب قبل سروده بود برای آنها خواند .

هلال نیست که بر اوج چرخ جا کرده فک بشکستن من تیغ بر هوا کرده

(۱) یثنتی میرمنی ( صفحه ۵۴۴ ) .

(۲) یثنتی میرمنی ( . . . . . )

(۳) ریاض الشعراء ( صفحه ۵۴۵ ) .

(۴) در شعاع انجمن نوشته شده که مولانا خاکی هم عصر سلطان حسین باقر بود .

### گلشن

نام این شاعر تنها در تذکره «نگارستان سخن» ذکر گردیده و حیات او را در زمان محمد شاه، پادشاه دغلی نگاشته اند. ولی چون در دهلی پنجم پادشاه پابن نام گذشته، که اولی در سنه ۶۹۵ جلوس نمود و آخری در سنه ۹۶۱ درگذشت و معلوم نیست که گلشن در زمان کدام یکی ازین پنج نفر میزیست. لهذا شرح حال او در آخرین فصل کمرفته شد.

گلشن خیالی حسین و دلریا بود. اشعار او را میر محمد تقی خیال «مصنف» بوستان خیال» اصلاح می نمود. متأسفانه ترجمه حال گلشن معلوم نیست و چند شعر ذیل نمونه ای از کلام او بنست نیامده:

بخیال فسر غنای نوای غیرت گل سرو آهی است که از سینه گلشن بر خاست

## فصل سوم

### قرن دهم بازدهم دوازدهم

در اواخر سلطنت سلطان حسین یا یقرا در هرات، در سنه ۹۰۵ هـ در گیلان شاه اسمعیل صفوی اول که در آن زمان ۱۳ سال عمر داشت با شیروان شاه جنگ نمود. او را شکست داد و چندی بعد الوند بیک رئیس دودمان آقو تئلو را نیز مغلوب ساخت. در سنه ۹۰۷ هـ تاجگذاری کرد و تبریز را پایتخت خود پیش قرار داده بنام خود سکه زد و پابن قسم سلطه صفویه را روی کار آورد بعد از جنگهای متعدد شاه اسمعیل تمام ایران را تسخیر و در سنه ۹۱۶ خراسان را منصرف گردید و مملکت نسبتاً وسیعی تاسیس کرد که تقریباً سرحدات ایران حالیه را دارا بود.

این خاندان تقریباً دو نیم قرن در ایران حکومت نمود و مشاهیر پادشاهان شان بعد از اسمعیل اول شاه طهماسب اول و شاه عباس کبیر مبنی باشد که در توسعه و استحکام قلمرو صفوی خدمات بزرگی کرده اند.

بعد از مرگ سلطان حسین یا یقرا یعنی در همان آو اینکه شاه اسمعیل در راه تسخیر ایران قیام نمود دو خاندان دیگر یعنی ازبکها و ترکمانها در دو کنار سلطنت بزرگ تیموریان اولی در ماوراءالنهر و خراسان دومی که عبارت از دو طایفه «قره قوئللو» و «آق قوئللو» بود در آذربایجان ترک و تاز داشتند ولی شاه اسمعیل و شاه طهماسب هر دو را مغلوب و ایران و خراسان را از سرایشان آسوده ساختند.

در ابتدای همان قرن دهم پادشاه دیگری بنام ظهیرالدین بابر شاه که پسگی از احمقان تیمور بود، و اولاً در اندی جان حکومت می کرد. در اثر تصرف ازبککان شیانی بر سر فرغانه مجبور به فرار گردید. در سال ۹۰۹ بدخشان، سپس کابل و قندهار را در تصرف خود در آورد. ولی چون در سال ۹۱۶ شیبک خان ازبک به تعقیب او آمد و قندهار را از او گرفت، بابر رو بجهت نهاد و در مدت چند سال اکثر ولایات هند را تسخیر نمود. تا اینکه

در سال ۹۳۳ سلطان ابراهیم لودوی را شکست داد ، دهلی را متصرف گردید و آنرا پایتخت خود انتخاب نمود ، سلسله تیموریان هند را تاسیس نمود ، مدت سفرش ، تا زمان استیلای انگلیس در آن سرزمین سلطنت کرد .

پادشاهان این سلسله در ترویج شعر و ادب فارسی گوشه‌های زیادی کردند و برای تشویق شعرا و نویسندگان انعام و صلواتی شعاری می دادند ، برخلاف سلاطین صفوی و قاجاریان چندان نظری نداشتند و شعرا را نوازش نمی کردند ، ازین رو اکثر شعرای آن دوره از ایران به هندوستان مهاجرت نموده بدربار سلاطین مغول میزیستند و از شعر دوستی و ادب پروری آنها بر خوردار بودند ، و سبک هندی در همین دوره ظهور نمود .

اما در ایران نظم و نثر فارسی رو با انحطاط نهاد ، مخصوصاً نثر و شعر عرفانی متروک گردیده شعرا بیشتر بقصائد ، حمدیه و نعتیه توجه می نمودند ، چه نفوذ فقها و مجتهدین درین عصر خیلی زیاد بود ، و فشار معنوی ایشان بر ارواح آزاد شعرا آنها را مجبور میساخت که وطن خود را ترک گفته ، بدربار علم و ادب پرور هند بشتابند .

همچنان درین دوره اکثر شاعران زبان فارسی در هند ظهور نموده اند و اندازۀ علم ، بایر و احفادش نسبت بسادریات ازین معلوم می شود ، که دودختر و بیگ نواسه دختری او که زوجه اکبر پادشاه بود شعر میسرودند ، و کسر او همایون نیز شاعر بود ، چند تن دیگر از زبان و دختران سلاطین مغول هند مانند همسران جهانگیر و مخصوصاً نور جهان و دختران اورنگ زیب نیز در سرودن اشعار مهارت بسزا داشتند ، چنانچه از زیب النساء بنت اورنگ زیب دیوانی که دارای چندین هزار بیت است باقی مانده است . طبیعی است که همشنان و معاصران ایشان نیز باین کار اقدام میگردیدند . متأسفانه اشعار آنها مانده اشعار دیگر زبان سننور اکثراً ازین رفته و چه رسد نثر و فرقه متفرق برای ما چیزی نرسیده است .

در آن عصر وطن عزیز ما در تحت تسلط این دودخوات بزرگکس قرار گرفته بود ، ولایات شرقی و جنوبی آن در دست تیموریان هند و ولایات شمالی و غربی تاقچه‌ها در دست اداره صفویان واقع گردیده بود ، ولی روح شجاع و آزادی خواه ملت افغان از ظلم و بیاد اجانب پیشک آمده ، بزرگان این قوم همیشه در فکر برداشتن سلطنتشان صفوی و مغول بودند ، تا اینکه میرویس که کلاتر شهر هندوستان بود ، با کسب گنجی که برین شعار حکومت می کرد و مردم از ظلم او بسنوه آمده بودند ، از راه مخالفت پیش آمده او را بقتل رسانید و در قتلش مردم را بجهت استقلال و آزادی را برافراشت ، بعد از وفات او قتل برادرش میر عبدالله بدست محمود بن میرویس ، اخیر الذکر زمام اداره قوم را بدست گرفته روانه اسفهان گردید ، شاه سلطان حسین صفوی را به از معاصره مختصر شکست داده در سنه ۱۱۳۵ این شهر را در تصرف خود آورد و سلطان حسین نعت و تاج فارس را بدست خود تسلیم وی نمود .

بعد از مرگ سلطان حسین میر اوطن‌ماسب دوم در تبریز خود را جانشین او خواند ، مشغول جمع آوری سپاه مطیع گردید ، در سنه ۱۱۳۷ اشرف خان پسر میر عبدالله مغول محمود را که قاتل پدرش بود کشته ، پادشاه شد .

شاه طهماسب برای پیشبرد نقشه خویش یعنی بیرون کردن افغانها از فارس با نادر افشار که تازه با جمعیت از طرفداران خود در خراسان بروز نموده بود، معاهده دوسنی بست. بیکم او شاه اشرف را شکست داد. مجبور به فرار ساخت و وقتیکه شاه اشرف بنوا حی فندهار رسید، بهنگم حسین خان هوتکی نائب الحکومه شهر فندهار مقتول گردید و حسین خان اعلان پادشاهی نموده از سنه ۱۱۴۳ الی ۱۱۵۱ مستقلاً حکومت کرد.

بعد از شکست افغانه در ایران بر شاه طهماسب دوم خطر جدیدی عارض گردید چیه قوت و اقتدار نادر افشار خراسانی روز بروز رو بازد پادشاهان، تا اینکه در سال ۱۱۴۵ شاه طهماسب را خلع نموده، پسرش عباس میرزا را بنام شاه عباس سوم بر تخت نشاند. ولی در حقیقت زمام تمام امور لشکری و کشوری در دست نادر بود. در سال ۱۱۴۸ بعد از فتح غلما نیها و تسخیر آذربایجان، گرجستان و داغستان، سران لشکر او و نمایندگان ولایات مختلفه ایران او را بسلطنت انتخاب نمودند و بنام نادر شاه تاجگذاری کردند. ۱۲ سال پادشاهی نادر شاه تماماً در لشکر کشی و تسخیر ممالک مجاور، فندهار و هند گذشت و نادر در تمام جنگها غالب و فاتح آمده قلعه و بزرگی که عبارت از هندوستان، افغانستان ماوراءالنهر و ایران باشد، تشکیل نمود. شهر مشهد را پایتخت آن قرارداد. در اردوی نادر سرداران افغان مقام بلندی داشتند و شئون معتبر او از اقوام افغان مرکب بود. احمد خان ابدالی که بعداً بنام احمد شاه بابا سلسله پادشاهان درانی زادوا افغانستان تأسیس نمود، نیز از جمله منصبداران نادر افشار بود.

نادر در سالهای اخیر حیات خود با اتباع خویش از راه ستم و خشونت پیش آمده. آنها را بشورش و طغیان آورد و در سال ۱۱۶۰ بدست منصبداران قزلباش خود بقتل رسیده بعد از مرگ او سلطنت بزرگ او تجزیه گردید. افغانها احمد شاه ابدالی را پادشاهی انتخاب نمودند مملکت مستقلی را تشکیل دادند که از ولایات ذیل، بدخشان، بلخ، سیستان کرمان، بلوچستان، کشمیر، پنجاب، غور و کابل ترکیب یافته بود.

بعد از وفات نادر شاه افشار تا ابتدای قرن ۱۳ سه تن از احفاد او در خراسان پادشاهی کردند. ولی هیچکدام بنایه موسس سلسله افشاریه نرسیدند و کدام کاریکه لایق ذکر باشد از آنها بظهور نرسیده.

سلطنت ایران بعد از چند سال هرج و مرج در سنه ۱۱۶۳ بدست کریم خان زند، که یکی از منصبداران اردوی نادر بود، افتاد. او مدت سی سال بر تمام مملکت باستانهای خراسان که در دست افشاریه بود، حکومت نمود و پایتخت او شیراز بود. بعد از وفات او بازمانده گانش تا ابتدای قرن ۱۳ سلطنت نمودند و در سال ۱۲۰۹ خاندان زندیه بدست فاجاریان منقرض گردید. بدیهی است که قرن دوازدهم با تمام زرد خوردها، لشکر کشیها و جنگها برای ترقی ادبیات چندان مساعد نبود. ازین سبب است که درین قرن فقط چهار شاعر به نظر میخورد، و اگر شاعرات دیگری بوده اند، از آثار و اشعارشان چیزی در دست نیست.

### آغاییسگم (آقا ئی)

آغاییسگم در اوایل قرن دهم در شمال افغانستان زندگی میکرد (۱) پدر او مهتر فرائی نام داشت و مهتر رکاب خان صاحب خانة خاص محمد خان ترکمان (شیبانی) بود. گویند آغاییسگم

(۱) بیشتنی میرمتی صفحه ۲۰

شاعره خوبی بوده است و مطلع ذیل را بطور نمونه استعداد شاعری او می آرد .  
 زهوشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد      دلاد یوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد  
 تخلص آقا بیگم آقائی بوده است (۱) .

### نهای شیرازی :

این شاعره از اهل شیراز بوده بعد از مولانا جامی یعنی در اوایل قرن دهم هجرت داشت  
 اکثر غزلیا تش به جواب اشعار مولانا جامی نوشته شده مطلع یکی از آنها این است ،  
 شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن بریر و را      چه باشد حال گر بیند بیداری کسی او را  
 در تذکرة صبیح گلشن این دو فرد بنام نهای آورده شده ،  
 قدم بخانه چشم بسته که جا ایستجا ست      روانی منظر خوب بان خوش لقا ایستجاست  
 نه پردرد من این دیده خون نشان بستم      نظری غیر تو حیف است من از آن بستم  
 دو شعر ذیل نیز بنام او آورده شده (۲) ، ولی هر دو از او بوده یکی از بلیغ و دیگری  
 از عذمت نمر قندی میباشد ،

شب سگ کویت پیر جائیکه پهلو میزند      روز خورشید آتزمین را بوسه بر رومیزند  
 مگر سروای عشق از مردم عالم غمی دارد      که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

### حجابی :

این شاعره از اهل آسترا باد و دختر مولانا بد رالدین هلالی آسترا بادی است (۳)  
 و در قرن دهم هجرت داشت پدرش بقول صاحب (مجالس النقایس) حافظه قوی داشت و اشعار  
 خوبی میسرود و از مردم ترک و مصاحب علی شیرنوائی بود بعدها پسر بار عبدالله خان از بک  
 میزیست تا اینکه در سنه ۹۲۶ ه ق (۴) بدست حسودان بقتل رسید . این غزل را از  
 حجابی میدانند (۵) ،

بهار و سبزه و گل خوش بروی جانان است      و گرنه هر یک از این جمله آفت جان است  
 به غنچه مهر چه بنده د ز گل چه بکشاید      دل بیکه خون شده از خار خار هجران است  
 مران به خواریم ای باغبان ز گلشن خویش      که پنجره زرد گریه گل به خاک یکسان است (۶)  
 حدیث زلف د لاویز آن نکیا را مشب      ز من میرس که پس خاطر من پریشان است  
 مسکوی شعر حجابی که نزد سبعبیان      هزار بیت و نثر بیش همه یکسان است

(۱) مشاهیر نسوان

(۲) مشاهیر نسوان

(۳) خبرات حسان تذکرة الغواتین مشاهیر نسوان .

(۴) خزانه عامره صفا ۴۵۷ .

(۵) مشاهیر نسوان

(۶) این فرد در خبرات حسان و تذکرة الغواتین نیز موجود است .

- اتونی -

اتونی از اهل هرات و زوجه ملا بقائی معاصی امیر علی شیر نوائی بود که بعد از انقراض سلسله تیموریان هرات بدربار عبدالشاهان ازبک پسر میرد ، و الة داغستانی در (ریاض الشعراء) اورا ندیم مشارالیه معرفی نموده ، اتونی طبع شوخ و بیباکی داشته اکثرأ برای تفریح با شوهر خود مشاعره مینمود و غیر ازبک مشاعرة این دونفر چیزی از اشعار ایشان دیده نشد .

- آرزوئی -

آرزوئی در قرن دهم در سمرقند میزیست ، بقول ( مرآة الغیبان ) و (مفتاح التواریخ) بسیار زیبا بود و در عشوه گری مهارت تام داشت ، علاوه بر آن شعر میسرود . (مفتاح التواریخ) اورا بنام ( سمرقندی ) یاد میکنند .

این دو مطلع بطور نمونه شعر او آورده شده :  
ندیم خاک رخت کسر بدردها نرسی      چنان تویم که دیگر بگردما نرسی  
ماند داغ عشق او بر جانم ازهر آرزو      آرزو سوز است عشق و من سر اسر آرزو

- ضعیفی -

این شاعره در قرن دهم حیات داشت و همعصر آرزوئی بوده شعر ذیل را برای او فرستاد ،

در دلم بود آرزویت بیش ازهر آرزو      دیدم آنزوی و غزون شد آرزو بر آرزو (۱)  
ضعیفی شوهر پیری داشت که او هم شاعر بود و اکثرأ بازن خود مشاعره مینمود .

- ماهی خانم -

ماهی خانم خواهر ملا انصاری و از اهل تبریز بود و نام او در کتاب ( دانشمندان آذربایجان ) تألیف آقای محمدعلی تربیت ذکر شده ، مشارالیها همعصر مولانا محترم بوده ، یعنی در قرن دهم حیات داشت ، ولی دو شعریکه بطور نمونه قریحه شعری او آورده شده در تذکره ها به اتفاق جلایر ( بیگی ) نسبت میدهند ، و فرد اول بدشاد خاتون نیز منسوب است .

(۱) ، ریاض الشعراء صفحه ۴۹۵ ، تذکره الخواتین صفحه ۱۵۰ - در تذکره های دیگر این بیت را به آرزوئی نسبت داده اند .

اشکی که سر ز گوشه چشم بیرون کند  
بر روی من نشیند و دعوی خون کند  
آه از آن زلفیکه دارد رشته جان تاب از او  
وای از آن لعلیکه هـ ردم مخورم خوناب از او

- جهان -

جهان زوجه شاه اسمعیل اول صفوی بود و گناه گنا هسی شعر میسرود ، ولی جهان  
مشابه نیکه یازوجه دینگر شاه اسمعیل که حیات نام داشت ، نموده ، نمونه اشعار او  
در دست نیست ، مشاهد مذکور در شرح حال حیات خانم آورده شده است .

- حیات -

در باره این شاعره اختلافات زیاد موجود است ، آثای خدیایار محیبی (۱) و ملا  
محمد صدیق آخندزاده (۲) او را زوجه شاه اسمعیل اول صفوی معرفی میکنند ، ولی  
اول الذکر در آخر مبحث حیات متذکر میشود که بعضی او را زن جهان نیکگیر پادشاه  
از سلسله مغلان هند میدانند ، صاحب ( مشاهیر نسوان ) راجع باین شاعره مینویسد که  
او در زمان شاه ابو اسحق (۳) در شیراز زندگانی می کرد و زوجه قوام الدین شیرازی  
( شوهر جهان خاتون ) بسود ، اما چند صفحه بیشتر در مبحث آرام خانم ، منگوحه  
جهانگیر ، حیات را در جمله زنان این پادشاه ذکر میکنند .

کعبان قوی اینست که شاعره موسوفه باید در حرم جهانگیر نورالدین شاهنشاه هند  
بوده باشد ، بهر صورت مشاعره وی با جهان قرار ذیل است ،

روزی حیات فرد ذیل را در حضور پادشاه و جهان خواند ،  
هر که هم جهان خورد کی خورد از حیات بر  
جهان فوری جواب داد ،  
تو پادشاه جهانی ، جهان ز دست منه  
حیات بدیده سرود ،  
جهان خوش است ولیکن حیات میناید  
اگر حیات نباشد جهان چه کار آید ؟

- پرتوی -

پرتوی یک شاعره تبریزست و در قرن دهم زندگی می کرد ، این شعر از اوست ،  
جامه گلگون در آمد مست در کاشانه ام  
خیزای همدم که افتاد آتش در خانه ام (۴)

(۱) ، کتاب آثای خدیایار محیبی (شرایک مرد) .  
(۲) ، تذکره نسوان .  
(۳) ، اگر مقصد از شاه ابو اسحق اینجا باشد ، حیات این شاعره در قرن هشتم بود .  
(۴) ، صاحب تذکره نسوان این بیت را به معدمی نسبت میدهد .

- کماله بیگم -

این شاعره دختر بیگی از خوانین هند بود و در قرن دهم در زمان اکبر پادشاه میزیست .  
غیر رباعی ذیل که در مرثیه قبضی گفته ، کدام شعر دیگر از او مانده است و والیه  
داغستانی در کتاب ( ریاض الشعراء ) مینویسد ، ( این رباعی را در مرثیه شیخ قبضی  
گفته و بعضی از سلمیه بیگم میدانند و بنده از هیچ کدام . ) ( ۱ )  
رباعی مذکور اینست :

قبضی مخور این قم که دلت تنگی کرد      با بای امید غم تسوالتگی کرد  
میخواست که مرغ روح بپند رخ دوست      زین واسطه از نفس آهنگی کرد ( ۲ )

- نهانی اکبر آبادی -

اسل این شاعره از اکبر آباد بود ولی در آگره بسر میرود و شهرت زیادی داشت  
نهانی در اواخر قرن دهم در عهد اکبر پادشاه حیات داشت و بدوئی در ( مستند التواریخ )  
از او تعریف زیادی نموده . پسر مشار الیها محمد جعفر اکبر آبادی از طرف اکبر پادشاه  
به امیر بهزی کشمیر مقرر بود این شعر از نهانی است .  
روز قم شب درد بی آرام پیدا کرده ام      درد مندیها درین ایام پیدا کرده ام

- نهانی دهلوی -

نهانی ، دختر بیگی از امرای بزرگ شاه سلیمان ، در قرن دهم در دهلوی میزیست  
و مصاحبه خرم بیگم ، مادر شاه سلیمان بود . روایت میکنند که چون بسیار فاضل و  
قشنگ بود خواستگاران زیادی داشت . ولی نهانی رباعی ذیل را در چهار سوی بازار  
آویخته ، اعلان نمود که با آن کسیکه جواب آنرا گوید ازدواج خواهد کرد ، اما تا زمان  
حیات شاعره کسی به طلب آن پی برده نتوانست .

رباعی

از سرود برهنه روی زر میطلبم      از خانه عنکبوت بسر میطلبم  
من از دهن مار شکر میطلبم      و از ریشه مناد شیر نفس میطلبم  
بعد از وفات او سعد الله خان وزیر شاه جهان چنین جواب رباعی فوق را داد :  
علمی است برهنه رو که تمصیل زر است      تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است  
زهر است جقای ع - لم و معنی شکر است      هر ریشه از او چشید و آن شیر تر است  
این چند شعر نمونه کلام نهانی است : ( ۳ )

( ۱ ) : ریاض الشعراء صفحه ۸۳۸ .

( ۲ ) : چون وزن مصرعه آخر کم می آید ، شاید کلمه ای از آن مانده باشد .

( ۳ ) : مشاهیر نسوان .



بایاده فرروشان غم ایام حرام است	بادرد کشان دولت بهرام حرام است
فرض است بعاشق که بنوشد می آجرید	بازاهد خود بین می گلفام حرام است
رندان نظر بجلوه دنیا نمیکند	جز آرزوی ساغر صیبا نمیکند

— گلبدن بیگم —

گلبدن بیگم دختر ظهیرالدین با برشاه است و مادر او دلعار بیگم نام داشت .  
 مشار الیها در سنه ۹۲۹ هـ ق تولد یافته ، چون بسن رشد رسید باخضر خواجه چغتای  
 امیرالامرای همایون ازدواج نمود . در سنه ۹۶۲ گلبدن بیگم بسفر حج رفت و بتاریخ  
 ۶ ذی الحججه سنه ۱۰۱۱ وفات کرد . این خانم کتتابی بنام ( همایون نامه ) نوشت و  
 در آن خاطرات برادر خود را جمع کرده ( ۱ ) گناه گناهی شعر نیز میگفت و فردذیل را  
 از او میدانند .  
 هر بربروشیکه او باعاشق خود یار نیست تویقین میدان که هیچ ازدمر برخوردار نیست

— گلرخ بیگم ( گلچهره بیگم ) —

گلرخ یا گلچهره بیگم نام دیگر دختر بابرشاه است که با میرزا نورالدین محمد  
 از خواجه گان نقشند به ازدواج نمود و دختر او سلیمه بیگم نیز شاعره بود .  
 گلرخ بیگم مانند خواهر خود گلبدن بیگم گناه گناه شعر میسرود و این فرد را بنام  
 او میارند ،  
 هیچگاه آن شوخ گلرخسارین اغیار نیست راست بود است آنکه در عالم گل بیخدار نیست  
 مشار الیها در سنه ۱۰۰۶ دنیا را بدرود گفت . ( ۲ )

— سلیمه بیگم —

سلیمه سلطان بیگم بنت میرزا نور الدین محمد دختر گلرخ بیگم ونواسه بابرشاه  
 است . مشار الیها در اواسط قرن دهم تولد یافته ، از طفولیت با پیرم خان ، خان خانان  
 نامزد شد ( ۳ ) و در سال جلوس اکبر پادشاه یعنی در سنه ۹۶۳ با او مروسه کرد ، و بعد از  
 وفات پیرم خان با اکبر پادشاه ازدواج نمود .  
 سلیمه سلطان بیگم تعلیم خوبی فرا گرفت و از جوانی شروع بسرودن اشعار نمود ( ۴ )  
 ( ۱ ) سالنامه یارس سنه ۱۳۲۸ مقاله مسلسل آقای سعید نفیسی ، ( نار یخچه مختصر  
 ادبیات ایران ) .  
 ( ۲ ) صبح گلشن صفحه ۳۴۸ .  
 ( ۳ ) مشاهیر نسوان .  
 ( ۴ ) در تذکره ( صبح گلشن ) نخلص او را ( مغفی ) نوشته اند .

فرد ذیل نمونه طبع اوست :  
کیا کلت را گزینستی رشته جان گفته ام مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام  
سلبه بیگم خیلی با بند مذبح بود و چهار دفعه حج رفت . (۱) وقت او در استه  
۱۰۲۱ ه ق واقع شده .

— بنت اصفهانیه —

این شاعره دختر حسام الدین سالار بود و در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم  
در عهد شاه عباس صفوی در اصفهان حیات داشت . این رباعی از او بیادگار مانده :  
روزی که طرب بال و خال تو گشتم جان تازه بفرخنده جمال تو گشتم  
این جرم که زنده مانده ام بی رخ تو در گردن امید وصال تو گشتم

— قصیده اصفهانیه ( جمیله اصفهانیه ) —

نام او جمیله بود و در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم زنده گئی میکرده چنانچه  
از تذکره ها معلوم می شود از اهل هرات بود . (۲) ولی در اصفهان پیروز گشته و  
در آنجا با حبیب الله ترک ازدواج نمود و در زمان اکبر پادشاه بقرص تجارت هندوستان  
سفر کرد . بعضی تذکره ها او را بنام جمیله اصفهانی و برخی باسم قصیده یاد میکنند .  
ازین معلوم می گردد که قصیده تخلص اوست (۳) .

این بیت و دو رباعی از قصیده است :

جز خار غم ترست در گنزار لغت ما آن هم خلیفه در جگر لغت ما

رباعی

دیگر نه زغم نه از جنون خواهم خفت نه از دل غم دیده بچون خواهم خفت  
این گویه ریست بر کت خواب مرا در گور بچیرتم چگونه خواهم خفت ؟

رباعی

روزی که بغوان وصل مهمان گشتم شرمنده ز انتظار هجران گشتم  
زان چشمه حیوان که کشیدم آبی از زندگی خویش بشیمان گشتم

نور جهان بیگم

نام اومهر النساء و دختر غیاث الدین تهرانی بود . (۴) پدرش در زمان سلطه از بکان  
از ایران بهند مهاجرت نمود و مهر النساء در قندهار تولد یافت بعد از چندی در سنه ۱۰۰۰

(۱) مشاهیر اسوان .

(۲) مشاهیر اسوان و بهنتی میر متی صفحه ۱۲۲ .

(۳) ریاض الشعراء صفحه ۶۶۷ .

(۴) در (مفتاح التواریخ) نام پدر نور جهان بیگم را خواجه ایاز نوشته اند .

هجری قمری (۱) غیاث‌الدین باعالمه خود وارد هندوستان شده بدربار اکبر پسر شاه  
 بازیافت و بزودی در صف ملازمان شاهی قرار گرفت . مهرالنساء که علاوه بر حسن و جمال  
 خدا داد صاحب ذکاوت و هوش نیز بود و تعلیم و تربیه خوبی اخذ کرده بود ، جلد ترجمه  
 شهزاده سلیم را که بعدها ملقب به جهانگیر گشت نمود . و شهزاده طلب گزارا شد .  
 گویند روزی مهرالنساء در باغ شاهی گردش میسر دشت شهزاده  
 او را از دور دیده خواست با او داخل صحبت گردد لذا دو کبوتر را در دست گرفته  
 پیش آمد و از او خواهش کرد تا چند دقیقه آنها را برای او نگاه دارد مهرالنساء کبوتران  
 را گرفت و منتظر مراجعت شهزاده شد . وقتی که سلیم باز گشت دید در دست او فقط یک  
 کبوتر است و پرسید : ( دیگری چه شده؟ ) مهرالنساء گفت : ( پرواز کرد ) شهزاده  
 تعجب نموده گفت : ( چطور پرواز کرد؟ ) مهرالنساء با تبسم ملیح کبوتر دومی را رها  
 نموده جواب داد : ( اینطور ) (۲)

خلاصه شهزاده سلیم عاشق دایم ساخته او گردیده نزد غیاث‌الدین بدروی خواستار دخترش  
 شد ولی غیاث‌الدین از ترس غضب اکبر پسر شاه به این امر راضی نشده مهرالنساء را  
 به علی قلی خان که از روی شجاعت و جوانمردی وی او را شیرافکن میگفتند بر وجیت داد  
 و چون اکبر پادشاه شیرافکن را حاکم نیگاه مقرر نمود هر دو رهنیاز آن دیار شدند .  
 چندی گذشت و در سنه ۱۰۱۴ اکبر پادشاه وفات کرد و شهزاده سلیم به نام نورالدین  
 جهانگیر بر تخت سلطنت جلوس نمود . چون شوق مهرالنساء هنوز اذل او رفته نبود  
 خواست او را از شوهر گرفته زن خود سازد لذا قاصدی نزد شیرافکن فرستاده از او  
 درخواست نمود تا زن خود را مطلق نماید .

ولی شیرافکن به این کار حاضر نشد تا چار جهانگیر از زور کار گرفته به پنهان  
 اینکه شیرافکن در صدد ( فتنه جوئی ) است به برادر خود قطب‌الدین خان امر داد تا او را  
 بدربار روان کنند اما شیرافکن حاضر رفتن نشد و بر قطب‌الدین خان حمله نموده او را  
 مقتول ساخت چون نوکران قطب‌الدین خان دیدند که پادشاه شان زخمی شده بر شیرافکن  
 هجوم آورده او را کشتند خود جهانگیر ماجرای کشته شدن او را در تروzk خود چنین  
 حکایت می نماید :

( ... از آنجا ( از نیگاه ) اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت  
 گذاشتن لایق نیست بر قطب‌الدین خان حکم رفت که او را بدربار بفرستد و اگر خیال  
 قاید باطل کند به سزا رسد خان مشارالیه او را بوا جیبی می شناخت با امر دمی که حاضر  
 بودند بمجرد رسیدن حکم به ( پروودان ) که جاگیر او بود القار نمود او ( شیرافکن )  
 چون از رسیدن قطب‌الدین خان خبردار میشود تنها پادو جلودار به استقبال متوجه میگردد  
 بعد از رسیدن و در آمدن به بان فوج خان مشارالیه مردم او را فرود میگیرند او چون قلی جمله

(۱) Smith . The Oxford History of India . 1923

(۲) مقاله بنام نور جهان بیگم شاعره شیرین زبان ایرانی و ملکه هندوستان شماره  
 ۲۳ مجله پانوی . Famous Love affairs of the World  
 by Massoud -ul- Hassau

از این روش قطب‌الدین خان بدمطنه شده بود از روی قریب میگوید که این چه روش تو  
 بر گشت ؟ خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها به او همراه میشود که مضمون حکم  
 را خاطر نشان سازد درین وقت فرصت هست فی الفور شمشیر کشیده دوسه زخم کاری  
 به او میرساند . چون انبختان کشمیری که از حاکم زادبای کشمیر بجان مشار الیه نسبت  
 وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده زخم کاری بر سر علی  
 نلی میزند و این متغنی شمشیر سیهکی به انبختان زده زخمش کاری می افتد چون  
 قطب‌الدین خان راه این حالت دیدند مردم هجوم آورده او را یاره یاره ساختند و به جهت  
 فرستادن امید که همیشه در جهنم جای آن بدبخت روسپاه بوده باشد )

باین قسم جهانگیر از شر رقیب آسوده شد ولی هنوز هم به مقصد یعنی بوصول مهرالنساء  
 نرسید چه این زن او را قاتل شوهر خود دانسته نخواست پا او ازدواج نماید چهار سال  
 دیگر گذشت و بالاخره بعد از التماس و زاری زیاد مهرالنساء به این وصلت تن در داده  
 در سنه ۱۰۳۰ با جهانگیر عروسی نمود و بهمت بسیار کوتاه شوهر را کاملاً تحت نفوذ  
 و تأثیر خود در آورد بطوریکه دیری نگذشت تمام اقتدار و سلطه حکومت در دست این  
 زن باهوش و جاه طلب قرار گرفت او هم از این اقتدار برای ترقی دادن خاندان خود استفاده  
 نموده زمام اداره را بدست پدر و برادر سپرد و پدر را صدر اعظم مقرر کرد جهانگیر  
 بکار سلطنت مداخله نمی نمود و مشغول عیاشی بود هر که میخواست عریضه او پذیرفته  
 شود به نور جهان مراجعه مینمود و کار بجائی رسید که در روزهای دربار نور جهان  
 درسدر نشسته عرایض مردم را گوش و بازرسی مینکرد در زمان جهانگیر در اثر نفوذ  
 نور جهان احباب زنان تقریباً از رواج افتاد و اکثر آغوش باچند تن از زنان در باری  
 براسپ ها سوار شده به شکار و گردش میرفتند .

در اوایل بر مهرالنساء لقب (نور محل) گذاشتند ولی بعد ها به (نور جهان بیگم)  
 شهرت یافته در تاریخ باین نام ثبت است .  
 اقتدار نور جهان از این معلوم میشود که بر یکطرف مسکوکات تصویر جهانگیر  
 و نور جهان بود و بر طرف دیگر این بیت نوشته شده بود :  
 بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بشام نور جهان یا د شاه بیگم زر  
 همچنان بر مهر قرا مین چنین نوشته بود :

نور جهان گشت بحکم الله همدم و همراز جهانگیر شاه

بعد از مرگ پدر خود بحکم جهانگیر نور جهان جانشین او شده تمام امور مملکت تحت  
 اداره او آمده (..... جاگیر وحشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد الموله (لقب پدر نور جهان)  
 به نور جهان بیگم ارزانی داشتیم و حکم فرمودم که نغاره و نوبت او را بعد از نوبت پادشاهی  
 مینواخته باشند ) (۱) .

نور جهان از شاه جهان پسر بزرگت جهانگیر و داماد آصف خان برادر نور جهان که تا  
 آنوقت نزد پدر خیلی عزیز بود و در روزهای دربار نزدیک به تخت شاهی بر چوکی زرین

می نشست (۱). در هراس بود اما در صدد آن برآمد که او را از نظر پدر اندازد و پیری  
 نگذشت شاه جهان از تغییر وضعیت پدر رنجیده بر او بلوا نمود ولی لشکر پدر شانت  
 فر مانده می مهابت خان او را شکست داده مجبور بفرار ساخت چون مهابت خان بعد از این  
 فتح نزد جهانگیر صاحب نفوذ و اختیار گردید نوری جهان از او بدرده بکعبه برادر خود  
 به آزار و شروع کرد و او را نیز یابی ساخت امام مهابت خان یک شخص دایر و صاحب عزم  
 بوده تصمیم گرفت اقتدار را از دست نوری جهان برون کشد در آن سال جهانگیر با تمام  
 در بار خود روانه کابل گشت و یک شب در کمار در برای جهلم توقف نموده فردا صبح  
 تمام ملازمان و همراهان او به استثنای چند نفر او را و خادم خاص از جهلم عبور نمودند  
 ضوری که جهانگیر تقریباً تنها مانده مهابت خان که با یک دسته راجپوتان در تعقیب جهانگیر  
 بود از موقع استفاده نموده بر او حمله برد و او را دستگیر ساخت ولی نوری جهان از دست او  
 فرار نموده از آب جهلم گذشت و آصف خان را با چند صد سوار به کمک جهانگیر آورد  
 اما آنها نیز محبوس شدند و تنبیه که نوری جهان دید که شوهر را بزور شمشیر تاجات داده توانست  
 با وی دوست و بعد از یک سال حبس به مکر و حیله موفق به فرار شد چون مهابت خان دید که  
 در نقشه خود تا کام شده آصف خان را نیز رها نمود (۲).

بدیهی است که بعد از این فداکاری نفوذ نوری جهان صد چند گردیده هیچ قدرت دنیا  
 نمیتوانست زمام اداره را از او بگیرد.

در سنه ۱۰۳۷ جهانگیر وفات کرد و چون شاه جهان در هنگام مرگ یک پسر در دکن بود  
 نوری جهان خواست شهزاده شیراز پسر کوچک جهانگیر و داماد خود را بر تخت سلطنت نشاند  
 به این قسم اقتدار را بدست خود نگاه دارد ولی آصف خان از داماد خود طرفداری نموده  
 خواهر را زیر مراقبت گرفت و شهزاده شیراز را حبس و کور ساخت چند روز بعد  
 شاه جهان بر تخت جلوس نموده اما با وجود تمام ضرورتها اینکه نوری جهان باو رسانیده بود در  
 صدد انتقام بر نیامد و حتی معاشی برای او مقرر نکرد.

نوری جهان در سنه ۱۰۵۵ قمری هجری (۲) در لاهور بر رحمت ایزدی بیوست و در کنار  
 جهانگیر دفن گردید.

علاوه بر فضایل و کمالات دیگر نوری جهان ذوق لطیف و طبع سرشاری داشته بسیار  
 چیزها را مانند ساختن عطر گلاب بخت چاق و قسم خوراک ترتیب میز غذا و اصلاح لباس زنان  
 هند مروج ساخت (۴). در سرودن اشعار نیز مهارت داشت و (مغنی) تغلس می نمود (۵)  
 ولی صاحب مشاهیر نسوان در مبحث زیب النساء بیگم تغلس نوری جهان را (نور) مینویسد.  
 نوری جهان در بدیهه خیلی ماهر بود و اکثراً با جهانگیر که گاه گاه شعر میگفت  
 مشاخره مینمود. روزی جهانگیر پیشمان مضمون نوری جهان اشاره نموده گفت :-

(۱) توزک جهانگیری صفحه ۵۳  
 (۲) Pringle Kennedy History of the Great Moghuls. P. 25.  
 (۳) Smith Oxford Student History of India 1931. P. 193.  
 (۴) تذکره حسینی (زن در حومه) بقلم آقای حبیب الله آموزگار  
 (۵) تذکره حسینی صفحه ۳۲۴ در باب الفردوس صفحه ۱۲۰

نومست باندۂ حسنی بغرم این دوتر کس را  
 تور جهان فوراً جواب داد ،  
 مکن بیداری سانی ز خواب ناز تر کس را  
 روز دیگر جهانگیر این شعر را سرود ،  
 بلبل نیم کسه نعره کنم درد سر دهم  
 تور جهان بجواب آن بیت ذیل را خواند ،  
 پروانه من نیم کسه بیک شعله جان دهم  
 در آخر ماه رمضان جهانگیر هلال ماه را در آسمان دیده مـ مصرعه ذیل را گفت ،  
 هلال عید براوج فلک هویدا شد . . . . . تور جهان فوراً مصرعه دوم را رسانیده خواند ،  
 کلید میکند کم گشته برد پیدا شد  
 اینک چند بیت دیگر بیکه از طبع سخن سنج و نسکه بردار وی تراوش نموده ،  
 دل به صورت نغمه ناشده سیرت معلوم  
 زاهدان هـ اول قیامت مفرک در دل من  
 ای آشکار تو چه گرازی بهر چیستی ؟  
 دردت چه درد بود که چون من تمام شب  
 چو بردارم ز رخ برقع ز گل فریاد برخیزد  
 به این حسن و کمال خود چو در گلشن گذر سازم  
 کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است  
 نه ل شانسدونه رنگ و بونه عارض و زلف  
 نورم ، نارم ، حسیقه ام گلزارم ،  
 نسیم نسیم غلظم هر آنچه گفتم نسیم  
 سرائه تکمه اعل است بر لباس حریر  
 بقتل چون منی که خاطر خوشنود میگردد  
 نام تو بردم و زدم آتش به جان خویش  
 ز نار عشق که ظاهر سازم گل در چمن سوزد  
 بینی و چشم و دوا بروی تو ایگل اندام  
 گذشت وقت خیزان موسم بهار آمد  
 نور جهان خیلی شوخ و ظریف بود و ظرافت او از دو مثال ذیل بجزوی ظاهر میگردد ،  
 نور جهان همیشه بر اشعار کلیم شاعر معروف عصر جهانگیر انتقاد و نسکه گیری  
 میکرد ، روزی کلیم شعر ذیل را سروده نزد او فرستاد ،  
 که برخیزند از خواب و نسکه دارند مجلس را  
 که بدمستاند و برهم میزنند الحال مجلس را  
 پروانه ام که سوزم و دم بر نیارم  
 شمع کسه شب سوزم و دم بر نیارم  
 عین بر حسین فنگنده زانده کیستی ؟  
 سر را بسنگ میزدی و میگریستی ؟  
 زخم بر زلف اگر شاه زنبیل داد برخیزد  
 ز جان بلبلان شور مبار کباب بر خیزد  
 کلید قفل دل منا تبسم یار است  
 دل کسبیکه بعین او گر فتار است  
 دیسره ، صنم ، بسر همم ، ز نارم  
 بسوی گلسم و طبیعت گلزارم  
 شده است فطره خون منت گریبان کبیر  
 بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد  
 در آتشم چو شمع ز دست زبان خویش  
 اگر نالم بخلوت خانه شمع انجمن سوزد  
 شاخ بادام و دو بادام و دو بادام و دو بادام  
 هزار نعل خیزان گشته ام بیار آمد  
 نور جهان خلی شوخ و ظریف بود و ظرافت او از دو مثال ذیل بجزوی ظاهر میگردد ،  
 نور جهان همیشه بر اشعار کلیم شاعر معروف عصر جهانگیر انتقاد و نسکه گیری  
 میکرد ، روزی کلیم شعر ذیل را سروده نزد او فرستاد ،

زهرم آبشدم آب را شکستی نیست به حیرتم که مراروزگار چون بشکست  
 مشار البها در جواب او چنان نوشت : ( اول بیچ بست بعد از آن بشکست )  
 و اینک نقل رفته اینکه عبدالعؤمن خان از یک به مهر النساء بیگم نوشت و مهر النساء در زیر  
 هر سطر آن جواب قلمی تحریر داشته (۱) تاریخ نوشتن آن معلوم نیست ولی بدیهی است  
 که قبل از ازدواج او با جهانگیر و حتی با شیر افکن یعنی در زمانیکه در خانه پدر بود  
 تحریر یافته اینک نقل آن رفته با جواب های مهر النساء -  
 عبدالعؤمن : شبها من و خیال تو و چشم خون فشان  
 مهر النساء : - خدا بفریاد رسد  
 عبدالعؤمن : - فارغ توئی که هیچ کس در خیال نیست .  
 مهر النساء : - حقا که خوب بیافزید .  
 عبدالعؤمن : ملاذا برای عالی معنی نمائند که تا حقیر را نظیر بر جمال اقتداده شب  
 خواب دارم و نه روز آرام .  
 مهر النساء : - ما چه کنیم ؟  
 عبدالعؤمن : - امیدوار چنان است که به تصدق فرق مبارک رحمی کنی .  
 مهر النساء : - خدا الرحم و الراحمین .  
 عبدالعؤمن : - فقیر در خدمت پاران اظهار محبت نمیتوان نمود .  
 مهر النساء : - دندان بر جگر نه .  
 عبدالعؤمن : - بخدا و رسول خدا قسم که شب و روز در عیش نروم حرام شد .  
 مهر النساء : - ترا که قسم داده ؟ عیشت فراغت بسکن !  
 عبدالعؤمن : - شد بسکام عالم و بسکدم بسکام ما شد .  
 مهر النساء : - روزی بقدر همت . هر کس مقرر است .  
 عبدالعؤمن : - التماس اینکه رفته به پاران نه نمائید .  
 مهر النساء : - ترس نمیباید !  
 عبدالعؤمن : - نام محله خود را بزودی بر رفته ظاهر سازید .  
 مهر النساء : - محبت حضر راه خود باشد !  
 عبدالعؤمن : - والدعا .  
 مهر النساء : - دعا میکنم نفرین کنی !

( آرام )

نام اودل آرام و یکی از زنان جهانگیر پادشاه بود شرح حال او در دست نیست  
 ولی صاحب مشاهیر نسوان از او چنین روایت مینماید ،  
 روزی جهانگیر بیاسکی از شهزادگان خطر نوح میکرد . قرار گذاشته شده بود  
 که هر که ساخت یکی از زنان خود را بدیگری بدهد . جهانگیر نزدیک بود بیازد  
 لذا خواست با زنان خود مشوره نماید . زن اولی او که جهان نام داشت و شاید مقصد  
 از نور جهان بیگم باشد شعر ذیل را خواند ،

(۱) این رفته از یک نسخه قلمی تالیفات توسط جناب هاشم شایق افندی مدت ها  
 قبل نقل شده و اکنون در یادداشت های شخصی این استاد فاضل دانشمند محفوظ است .

نو پادشاه جهانی جهان زد دست مده که پادشاه جهان را جهان بکنار آید  
 زن دیگر که حیات نام داشت جواب داد :  
 جهان خوشست ولیکن حیات مریباید اگر حیات نباشد جهان چکنار آید (۱)  
 فنازن سوم جهانگیر فی البدیهه این بیت را گفت :  
 جهان و حیات همه بیو فاست فنار را طلب کنی که آخر فاست  
 درین اثنا دلارام که تا آنوقت خاموش بود و در اطراف مسئله شطرنج فکر میکرد  
 باین فرد مشکل جهانگیر را حل نموده او را از باختن نجات داد :  
 شاه دورخ بده و دلارام را مده بیل و بیاده پیش کن از اسب کشت و مات  
 این چند شعر نیز از آرام است :  
 به آمواله کردم سپید خود وحشی نگاهانرا بزور عجز کردم رام خود این کج کلاهانرا  
 محو ازل خود ساز همه نقش عدم را منزل لکه اقبال ممکن فر ش حرم را  
 سرمایه عقبی بکف آور که میا دا تسقند بر کشد بر سر تو بیخ دودم را  
 بنوشیدم سحر که چون شراب ارغوانی را گرو کردم بجام می ایاس یار سائی را  
 شد همدمم به پیوزان به خلوت خانم حیرت شکستم ساغزو بیعانه زهد ریائی را  
 گرفتم دامن صحراندم هم پیشه منجون سبق آموز گشتم درس عشق بی توانی را

\* \* \*

( فنا )

فنا تخلص فنا التاء بیگم یکی از زنان جهانگیر است و در تذکره ها (۲) سه بیت  
 ذیل را بنام او ضبط کرده اند .  
 هنگام سحر دلیر من جلوه کس آمد صد فتنه خوا بیده محشر بر آمد  
 مکن تکرار ابدل هر نفس درس محبت را مده در هر دو عالم تشنه های حیرت را  
 من از فراق تو العاس غم بدل خوردم تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

\* \* \*

( نزرگی )

بزرگی در اوایل قرن یازده در عهد جهانگیر در کشمیر زندگی میکرد در جوانی  
 رفاه بود ولی در اواخر این فن را ترک نموده گوشه نشین شد چون اشعار خوبی میسرود  
 شهرت او زیاد شده وقت روزی چهار نفر شاعر بدین او آمدند ولی بزرگی آنها را  
 نیز بر فت و فتنه خواستند دور شوند عرب بجهای را دیدند که داخل خانه شاعر گردید  
 شعرا بر آشفند و رباعی ذیل را نوشته برای بزرگی فرستادند .

- (۱) در بعضی تذکره ها این مشاعره را از زنان شاه اسماعیل اول صفوی  
 میدانند ( رجوع شود به حیات ) صفحه .  
 (۲) تذکره الغواتین و مشاهیر نسوان .



ای شیوه کفر و دین بیهم ساخته  
 آثار بزرگ کسی زجینت بیست  
 بزرگی بجواب آنها این شعر را فرستاد  
 روزی که نهادیم درین دیر قدم را  
 این فرد نیز از بزرگی میباشد  
 مویو در ناله ام گوئی که استاد ازل  
 رشتۀ جانم بجای تار در طنبور بست  
 هم را بوجود خود عدم ساخته  
 که با عرب و که به عجم ساخته

### جانان بیگم

پسر وی عبدالرحیم خان خانان پسر پیرم خان و چندی سمت حکومت قندهار را داشت  
 جانان بیگم از جمله زنان قاضا و دانشمند عصر خود بشمار میرفت و صورت بسیار زیبا  
 داشت. جهانگیر شهرت جمال صوری و معنوی او را شنید، خواست با او ازدواج نماید  
 ولی چون جانان بیگم دشمن سلسله مغول بوده در خواست او را رد نموده و دلدادۀ نهایی  
 خود را کشیده و زلف خود را بریده با جمله ذیل به جهانگیر فرستاد: «چیز های که جهان  
 پناه دوست دارد، بهطور تقدیم است» (۱)  
 جانان بیگم علاوه بر تفصیلی که بر فرآن شریف نوشته شعر هم میسروده و این فرد  
 از اوست.

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چنان کند  
 بهماست از دو چشم ترش خون گریستن  
 وفات جانان بیگم در سنه ۱۰۷۰ هـ است.

### گلشن

این شاعر در قرن ۱۱ در عهد شاه جهان در دهلی میزیست. نام و دودمان او معلوم نیست  
 گویند دیوانی که بدست خودش تحریر یافته بوده نزد قلام مصطفی الله آبادی بود. اعا  
 در شورش سنه ۱۸۵۷ ضایع شد (۲) اشعار ذیل را باو نسبت میدهند:  
 پیرخت خار نماید بچمن گل ما را  
 ناله زاع بود نغمه بلبل ما را  
 در جهان همچو چناریم که بادست تویی  
 هرگز از جانرود پای تو گل ما را  
 در شود قطره جو افتاد ز این پستان  
 رهنما سوی تر نیست استول ما را  
 گلشن ز جلوه تو پر بها نه گفته است  
 بوی گراز هوای تو دیوانه گفته است

### جهان آرا بیگم

جهان آرا بیگم دختر شاه جهان است. مادر او از چمنه بانو بیگم ملقب به ممتاز  
 محل بود. جهان آرا بیگم فریبه شعری داشت و این بیتیکه بر اوج مزار وی نوشته شده  
 از آثار خود او میباشد:

(۱) مشاهیر نسوان.

(۲) مشاهیر نسوان.

بهر سبزه نبوشد کسی مزار مارا — که قبر ریوش غریبان همین گنباہ بس است  
جهان آرای بیگم در سنه ۱۰۹۲ هـ ق وفات نموده و مقبره او در شهر دہلی در بقعہ شاہ نظام الدین  
اولیا معروف بہ «زرزری» میباشد .

### زین النساء بیگم

زین النساء دختر بزرگ اورنگ زیب عالمگیر از سلسلہ سلاطین مغول ہند است و مادرش  
دختر بانو بیوت شہنواز صفوی است مشارالہا بتاریخ ۱۰۴۸ (۱) در زمان سلطنت  
شاہ جهان تولد یافت پدرش از ابتدای سنین طفولیت بہ تعلیم وی توجہ خاص نمود  
تربیہ او را بہ حافظہ مریم مادر قاضی بیگی از درباریان سپرد و در نتیجہ مساعی این خانم  
زین النساء کوچک در ظرف سہ سال قرآن مجید را حفظ نمود بعد از آن علوم متداولہ  
را نزد ملامحمد سعید اشرف ماژارانی آموختہ ، با زبان فارسی ، عربی و اردو آشنائی  
کاملی حاصل نمود ، در علوم ہنر ، فلسفہ و ادبیات نیز معلومات کافی داشت و خطوط  
استغلیق ، نسخ و شکست را خوب مینگاشت استاد او ملامحمد سعید اشرف شاعر خوبی بود  
و ذوق شاعری را در شہزادہ خانم نیز پرورش کرد ، طوریکہ مشارالہا از عمر چہار دہ  
سالگی شروع بہ گفتن شعر نمود ، ولی چون پدرش دارای سببہ خشک و سردی بود  
شعر و شعرا را خوش نداشت زین النساء اشعار خود را پنهان مینمود تا اینکہ روزی  
استادش بیاض او را یافته آن را مطالعه کرد و اشعار شاگرد با ذوق خود را تعجب نموده  
بعضی نثرهای او را بشعرا دیگرنیز نشان داد کہ سونہ رفتہ رفتہ در دربار ہند  
مجلس ادبی مجرمانہ ای تشکیل یافت کہ ترجمہ اشعار آن شعرا برچشمہ عصر مانند  
غنی کشمیری ، نعمت خان عالی و عاقل خان رازی ہر دہند ، زین النساء  
ریاست آنرا بر عہدہ داشت (۲) ولی این روایت چندان قابل اعتبار نیست چہ در آن زمان  
حجاب زنان حرم شاہی خیلی سخت بود و زین النساء نمی توانست خارج حرمش را با کسی  
ارتباطی داشته باشد چہ رسد بہ اینکہ در مجلس مردان بنشیند .

قبلاً گفته شد کہ اورنگ زیب یک شخص سرد و بہ تمام عالم بدبین بود ولی اگر  
بہ یافت کسی قائل میشد او را خیلی عزیز میداشت چنانچہ دختر ارشد خود را عزت میداد  
و در سال ۴۰۰ ہزار روپیہ معاش برای او مقرر نموده بود (۳) و قبیکہ شہزادہ اسکندر  
برادر حقیقی زین النساء بریدہ خود شوریدہ دشمنان مشارالہا و اورنگ زیب را براہ  
بدگمان ساختند و او معاش دختر خود را موقوف نمود اما بیگنہای او پرودی ثابت  
گردید و او دوبارہ صاحب عزت شد .

شہرت فضیلت و دانستگی زین النساء طلب کاران زیادی را برای او جلب نمود ، ولی او  
ہیچ کس را نپذیرفتہ و تا آخر عمر شوہر نکرد و حیات خود را وقف ادبیات و تالیف نمود

(۱) مفتاح التواریخ صفحہ ۲۹۲  
(۲) مقالہ آقای احمد گلچین در مجلہ بانو .  
(۳) مقدمہ دیوان (مغنی) .

روایت میکنند که زیب النساء پانافز خان رازی حاکم لاهور عشق و رابطه معرمانه داشت اما نامبرده در عقنوان جوانی کشته شد (۱) و شهزاده خانم محبت او را در قلب خود می‌پروراند و اشعار زیادی را در بیان عشق و سوز خود نگاشته است.

و فنیکه اورانگ زیب در سنه ۱۰۶۹ بر سریر سلطنت نشست زیب النساء ۲۱ ساله بود و میگویند پدرش عادت داشت در اکثر امور کشوری و عسکری با وی مشوره کند (۲). وفات مشارالیه در سنه ۱۱۱۳ به صحر ۶۵ سالگی در زمان مسافرت پدرش بدکن اتفاق افتاد و مزار او در دهلی است. (۳)

راجع به این شهزاده خانم افسانه‌ها و حکایت‌های بی شماری مشهور است که تقریباً همه آن بی اساس و دروغ می‌باشد. ولی بعضی آن خالی از دلچسپی نیست مثلاً گویند روزی کشیک او آئینه‌ها شکستند با تأسف و پشیمانی گفت: «از انضا آئینه را چینی شکست. زیب النساء تبسمی نموده جواب داد: «خوب شد اسباب خود بینی شکست» (۴) روز دیگر گویند زیب النساء در باغ گردش میکرد و از تماشای گل و سبزه به وجد آمده این فرد را سرود:

چهار چیز که دل می‌برد کدام چهار؟ شراب و سبزه و آب روان و روی نیکار  
درین اثناء پدر خود را دید که بطرف او می‌آید فوراً فرد فوق را تغییر داده شعر ذیل را خواند:

چهار چیز کم از دل می‌برد کدام چهار؟ نماز و روزه و تسبیح و توبه استغفار  
از مثال های فوق (اگر حقیقت باشد) معلوم میگردد که زیب النساء در بینه سرائی مهارت داشت و علاوه بر آن ظریف و بدله گو بود. ولی فراز روایت بعضی تذکره ها خیلی عابده و پرهیز گار بوده و به تصوف تعابیل داشت. درین جا باید تذکرار نمود که بدله گوئی و عبادت چندان با هم سازش نمیکند.

زیب النساء مولف سه کتاب: (مونس الارواح، زیب انشاءات، و زیب التفاسیر) و دیوان اشعار میباشد که چنین دفعه به طبع رسیده. و در اشعار خود (مغنی) تخلص میکرد. ولی صاحب (مشاهیر نسوان) منکر این امر بوده. میگویند که (مغنی) تخلص سلیمه بیگم (نواسه بایر شاه) و نور جهان بیگم میباشد (۵) و علاوه بر آن استاد

(۱) مشاهیر نسوان.

(۲) مشاهیر نسوان.

(۳) بر لوح مزار زیب النساء این شعر خودش نوشته شده:

بر مزارها غریبان نی چراغی نی گلی نی بر پروانه سوزد نی صدای بلبل  
فاضل دانشمند آقای معتمد ابراهیم خلیل روزیکه این شعر را خواندند به جواب آن بیت ذیل را بداهتاً سرودند:

نور منمی بر مزارت جای شمع و گل بس است طوف خروحت را ملک پروانه و بلبل بس است  
(۴) این روایت به نور جهان بیگم نیز منسوب است (مشاهیر نسوان).  
(۵) در همان (مشاهیر نسوان) چند سطر دورتر تخلص نور جهان بیگم (نور) معرّف شده.

جامی نیز متخلص به (مغفی) بود و زبیا النساء بیگم (زیب) تخلص میکرد. از این رو  
دیوانی را که بدختر اورنگ زیب نسبت میدهند از (مغفی تراشتی) استاد مولانا جامی  
و تخلص دیگر (مغفی رشتی) مصاحب امام قلی خان حاکم فارس میدانند.  
بهر صورت زیب النساء شاعره شیرین زبان و لائقه بوده و اشعار خوبی دارد که  
در تعلق داشتن آن باین شهزاده خانم شک نیست مثلاً غزل ذیل:

گر چه من لیلی صقامت (۱) دل چو میبوی بر نواست  
سر به چرا میزنم لیکن خیا زنجیر یاست  
بابل از شاگردی ام شده هم نشین گدل بیباغ  
در محبط کمالم پروانه هم شاگرد ماست  
دروبان خونم بظاهر گرچه برکت تازه ام  
حال من در من نگر چون رنگ سرخ اندر خنکاست  
دختر شاهم ولیکن رو بقدر آورده ام  
زیب و زیست بس همیتم نام من زیب النساء

بشکنند دستی که خم در گردن یاری نشد  
کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد  
مد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت  
نخسته باغ دل ما زینب دستاری نشد

اشک در خون طیبیده می آید  
یا دل از راه دریده می آید  
در عدم هم ز عشق شوری هست  
گل گریبان دریده می آید  
بیگانه وار میگدوری از دیار چشم  
ای آور دیده حب وطن در دل تو چیست

نهال سرکش و گل بی وفا و لاله دوروی  
درین چمن به چه امید آشیان بندم ؟  
آغشته خون بشام شفق از تنگنا کجاست ؟  
مشعل بکف گرفته دادخواه کجاست ؟

ای مداف نشسته بغیر و سوی نیاں منکر  
بهریک فطره آیی جگر ت بشکافتند

بلیل از گل بگذر دگر در چمن بیند مرا  
بت پرستی کی کند گر بر هم بیند مرا  
در سخن پنهان شدم مانند بو در برکت گل  
هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

### غزل

من و آن تعاز شامی که ز پی سحر ندارد  
من و آه آه سردی که بسکی اثر ندارد  
ز سرشک دیده هر دم در لاله گون بر آرم  
چه کنم که بجز دیده به از این کهر ندارد

(۱) مشاهیر نسوان بجای کلمه (صقامت) (لباسم) نوشته شده : (گرچه من لیلی الاسم)

تو زیوستان حسن کس نه نیاید  
 بر وی سرشک دیده زخیال ناله بنگر  
 من و ناله‌هایی زاری که بلب گذر ندارد  
 که دگر ز ناتوانی هوس سفر ندارد  
 تو و شیوه تنافلی من و زخمهای تیشی  
 که بر بخت خون خلقی و دعش خبر ندارد  
 دل من اسیر مخفی به بلای حجر تا کسی  
 بجز از هوای وصلت گشته دگر ندارد

غزل

اب لعل تو خون بساغر و بیعانه میریزد  
 ز خال و خط مهر و بیان میباش ای مرغ دل نامل  
 که سبب از برای صید پنهان دانه میریزد  
 به عقل ز آتش دل شمع زان مستانه میسوزد  
 که پنهان شعله از پال ویر پروانه میریزد  
 کس بر من ناوک پیداد را مستانه میریزد  
 تا آنکه بعد ازین رونق بدریا ابر نیسان را  
 بدامان صدف از اشک بس در دانه میریزد  
 درین دیر کسین مخفی ز من چون است این آئین  
 که از هر سو ملامت سنگ بر دیوانه میریزد

غزل

گر سنبلی زلفت بجز با من فرو شدند  
 بیگانه ز عقل اند کس روی که می ناب  
 در کوچه و بازار بدینار فرو شدند  
 کین اهل نظر دیده بدینار فرو شدند  
 زاهد بنگل سبجه و زانر بدست آر  
 کین مغ بیگانه سبجه و زانر فرو شدند  
 کوه نظران هست وطن اهل هم را  
 جائیکه غم و درد بجز وار فرو شدند  
 تا جغد صفت سا کسین و برانه خویشم  
 گو خلد برین جمله باغبان فرو شدند  
 مخفی بجوی خلد برین را نستانند  
 آنا نیکه دل و دیده خو آبار فرو شدند

زینت

زینت النساء بیگم دختر دیگر اورنسک زیب عالم گیر و خواهر زیب النساء است مانند  
 خواهر خود تعلیم درستی اخلا نموده قرآن شریف را حفظ کرده با هر مشارالها در شهر  
 شاه جهان آباد مسجدی بنا شده که زینت النساء بیگم در سخن آن مدفون است. اگر چه  
 مانند زیب النساء بیگم مشاعره نبود گناه گداهی شعر میگفت و بر سنگ مزارش این  
 بیتیکه زاده طبع او ست نوشته شده است.  
 مونس ما در آمد فعل خدا تنها پس است  
 سایه ازا بر رحمت قبر پوش ما پس است (۱)

امانی

امانی کنیز زیب النساء است که فریب شعر گوئی داشت. روزی با زیب النساء در باغ  
 گردش میکرد و شهزاده خانم از او پرسید.  
 (۱) صبح گلشن، صفحه ۱۹۱.

« ای امانی گل صبر کت چرا میبندد ؟ »

امانی فی البدیهه جواب داد :-

« بر قای خودو بر غفلت مامبندد (۱) »

این شعر از اوست :-

آقدر روزازل تیره نصیبم کردند

تیرگی میطلبد شام فریبان از من



( لقاء )

این شاعر از اهل یزد و نام او فرخ لقاء بود. در اوائل قرن دوازدهم در اواخر سلطنت صفویه زندگی میکرد . (۲) و با حرم شاه ولی در تفت ارتباط داشت این غزل از اوست :-

یوسف بر رفت و تاب ز لبخا به تن نماند      یعنی چورفت جان رمقی دریدن نماند

باز آمد آن عزیز بد را سرور و صل      در مصر عشق صحبت بیتا لعزن نماند

گفتم سخن چرا نسوانی؟ بخنده گفت      از بس ایام مکیدی در آن سخن نماند

یوشیده از لقاء چو لغایش دوباره تاب      بر تن بقدر آنکه بدرد کفن نماند

( خدیجه سلطان )

خدیجه دختر حسن علیخان (۳) و دختر کسکای علی قلی خان والیه دافغانی است . در بین سنوات ۱۱۳۵ و ۱۱۳۵ در اصفهان تولد یافته . در اثر توجه والدین خود تعلیم کافی اخذ نمود و در حدود سنه ۱۱۴۵ - ۱۱۴۷ بایسر عم خود . علی قلی خان که با هم در مکتب تحصیل نموده بودند و علی قلی خان از مفضلت عاشق و شفیقه جمال و کمال او بود . نامزد شد (۴) ولی تسلط نادر شاه افشار بر ایران آنها را از هم جدا ساخت . چه والیه دافغانی از ترس بپند فرار نموده از نامزد خود دور شد و تا زمانیکه نادر شاه مقتول گردید از احوال او بیخبر بود . بعد از آنکه نادر شاه بقتل رسید فاضلی باصفهان فرستاده از ازدواج دختر عم خود با میرزا احمد وزیر ابراهیم شاه اطلاع یافت . صاحب تذکره ( شمع انجمن ) در شرح حال والیه دافغانی میگوید که هر دو بیک مکتب درس خوانده . عاشق همدیگر شدند و چون بسن بلوغ رسیدند . خدیجه سلطان نامزد پدر عم خود گردید . ولی زمان تسلط افغانه بر اصفهان قلام محمود خان او را بزور در نکاح خود درآورد . بعد از چندی نادر شاه شفیقه جمال او گردیده بی نکاح او را در حرم خود داخل نمود . بعداً خدیجه سلطان بانجف قلی بیگ

(۱) مشاهیر نسوان .

(۲) آتشکده یزدان . صفحه ۳۲۷ .

(۳) دانشمندان آذربایجان ) تألیف آفای محمد علی تریبست . صفحه ۱۷۹ در تذکره ( صبیح گلشن ) و ( مشاهیر النسوان ) نام پدرش را ( طلب علی خان ) نگاشته اند .

(۴) ریاض الشعراء والیه دافغانی . صفحه ۴۰۳ .

حاکم بزد ازدواج نمود و پس از کشته شدن اوصالح خان قاتل نادرشاه او را بزنی گرفت  
وبالآخره بامیرزا احمد وزیر اصفهان نکاح بست. وفتیکه این شوهر آخری او نیز مقتول  
گردید. خدیجه سلطان روانه هند شد اما قبل از آنکه بهاشق در پرتو خود برسد در راه  
فوت نمود. (۱)

خدیجه گاهی شعر میگفت و (سلطان) تخلص می نمود. چند رباعی و غزل ذیل  
نمونه فریجه شعری اوست:

من سابقیم و شراب حاضر	ای عاشق تشنه آب حاضر
آب است شراب پیش معلم	هان لعل من و شراب حاضر
باحسن من آفتاب هیچ است	ای شک من و آفتاب حاضر

سلطان چومنی نبود دردهر  
عالم عالم کتاب حاضر

از رنج درون خسته ام هیچ مبرس	از حال دل شکسته ام هیچ مبرس
انداز پرش رفته ز یادم عمر بست	ای دوست ز بال بسته ام هیچ مبرس

من سستی عهد یار میدانستم	بی مپهری آن نگار میدانستم
آخر بخزان هجر خویشم بنشانند	من عادت نو بهار میدانستم

افسانه درد من اگر گوش کنی	از لیلی وقصه اش فراموش کنی
و رقصه در د این هم را شنوی	مجنون و حکایتش فراموش کنی

### (چندا) (ماه لقاء)

چندا در ایام عالمگیر ثانی در حیدرآباد دکن میزیست. نام او ماه لقاء بود اولین  
شاعره ایست که بزبان اردو شعر میگفت (۲) چندا ثروت زیادی داشته. بسیاری همبسته در  
و کتاب اومی بودند. چون شوق اسب سواری و هر قسم سیوریت را داشت اکثر آ لباس مردانه  
پوشیده و شمشیری بکمر آویخته با سیاهیان خود به گردش میرفت و در تیراندازی نیز مهارت  
داشت. چون بسیار سخی بود در حیدرآباد مسجدی از پول خود آباد نمود.

ماه لقاء خانم فن شاعری را نزد شیر احمدخان (ایمان) آموخت و بار دو و فارسی شعر میگفت  
و دیوان خود را خودش ترتیب داده در سال ۱۷۹۹ بیک انگلیس بخشید او هم آنرا به  
کتابخانه لندن اهدا کرد (۳).

(۱) تذکرة (شمع انجمن) صفحه ۴۹۱  
 (۲) مشاهیر نسوان.  
 (۳) مشاهیر نسوان.

این چند بیت از آثار فارسی او میباشد -  
 بر روز حشر الهی چونایم معلم      گشند باز که آن روز بازخواه منست  
 بسکن مقابله آنرا برنوشت ازل      کمی ویشی اگر باشد آن گناه منست  
 گزانی میکنند بار ندم لعل جانان را      که از فرط تراکت بر ندارد سرشی بان را

( گشاه بیگم )

گشاه بیگم دختر علی قلی خان والی دغستانی و زوجه اعتماد الملک غازی الدین خان بهادر بود و در نیمه دوم قرن دوازدهم زندگی میکرد . این شاعره که استعداد خود را از پدر پارت برده بود در اردو و فارسی شعر میسرود و میر نعمت الدین «منت» میرسوز و میرزا رفیع (سودا) اشعار با او اصلاح مینمودند . (۱)

گویند بیگی از اطفال او بعد از مریمی طولانی فوت شد . نواب از مرگ او خبر نداشت و از بیرون احوال او را پرسید . گشاه بیگم این شعر را بجواب او نوشت :  
 از حال ما میرس که دل چاک کرده ایم      لغت جگر بریده نه خاک کرده ایم  
 روزی باران بسیار شدید میبارید و شاعره این رباعی را سرود :  
 قواره زهر گوشه شراره بر زد      از تار ترشح کرده گوهر زد  
 نیکی قطع که در رک و وریش آب      فساد هوا هزار ما نشتر زد  
 دو بیت قبل نیز از اوست :  
 تا کشیدی از تراکت سرمه دنباله دار      شد مصای آبنوسی چشم بیچاره سرا

چگر پرسوز دل پر خون گریبان چاک و جان بر لب  
 فشارا شرم می آید ز سامانیکه من دارم

فصل چهارم

قرن سیزده

بعد از مرگ احمد شاه بابا در ۱۱۸۶ هجری اوتیمورشاه پادشاه شد و ۲۲ سال سلطنت نمود بزرگترین شاعر قرن سیزده که عاقله افغان نام داشت . در زمان او و زمان شاه حیات داشت و از تیمورشاه نوازشها و صلوات زیادی دیده .  
 احفاد احمد شاه نتوانستند امنیت و آرامی را در مملکت برقرار دارند و در زمان آنها جنگها و زد و خورد های بی شمار داخلی و خارجی اتفاق افتاد . تا اینکه بالاخره زمام اداره مملکت بدست پسران سردار یابنده خان . بیگی از مامورین شاهان سدوزائی افتاد . این برادران متعدد که پشاندان محمد زائی مشهور بودند تا چندی افغانستان را بصورت ملوک

(۱) مشاهیر نسوان



الطوائفی اداره می نمودند ولی بعداً بفکر آن افتادند که بسگی از برادران راجب پادشاه  
 افغانستان بشناسند تا اداره امور دولتی در یک دست تمرکز یابد همین است که در سنه ۱۲۵۴  
 امیر دوست محمد خان را بر تخت سلطنت نشاندند. در سنه ۱۲۵۵ انگلیسها با افغانستان هجوم  
 آورده جنگ اول افغان و انگلیس شروع گردید. امیر دوست محمد خان مجبور شد  
 به بقارا فرار نماید اما در سنه ۱۲۵۶ بانگلیسها تسلیم و به هندوستان تبعید شد. در ۱۲۵۹  
 در نتیجه مبادله مردانه ملت افغان بعد از قتل شامشعاع که به کمک انگلیسها تاج افغانستان  
 را تصاحب نموده بود انگلیسها افغانستان را ترک کردند و امیر دوست محمد خان دوباره  
 بر سریر سلطنت نشست و ۲۰ سال پادشاهی کرد. بعد از وفات وی امیر شیرعلی خان پادشاه شد  
 و با وقفه دو سال از ۱۲۸۳ الی ۱۲۸۵ که درین بین امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان  
 پادشاهی کردند تا سنه ۱۲۹۶ سلطنت کرد. درین سنه جنگ دوم افغان و انگلیس شروع شد  
 و امیر شیرعلی خان به بلخ فرار نموده در آنجا دنیا را بدرود گفت. ملت دلیر افغان برای  
 باردوم با انگلیسها مجادله خونین نموده قشون انگلیس را که تا کابل رسیده بود در کابل  
 و میوند شکست سختی داده و مجبور به تعلیه مملکت خود ساخت. در سنه ۱۲۹۷ بعد از سلطنت  
 مختصر امیر یعقوب خان امیر عبدالرحمن خان بر تخت سلطنت جلوس نمود تا سال ۱۳۱۹  
 پادشاهی کرد.

در زمان همه شاهان سدوزائی و محمدزائی افغانستان صحنه زد و خورد و جنگهای خارجی  
 و داخلی بوده زمینه برای احیاء و ترقی علوم و ادبیات مساعد نبود. طوریکه گفته میتوانیم  
 که در قرن سیزده در افغانستان علوم و فنون ادبی رو با انحطاط نهاد و پادشاهان این دوره  
 چون بیشتر گرفتار فرونشاندن آتش جنگهای مختلف بودند برای تشویق و پرورش علم  
 و ادب فرصت نداشتند تنها امیر شیرعلی خان که یک مرد منور و علم دوست بود و بدر بارخود  
 شخصی مانند سید جمال الدین افغان داشت با امور عرفانی و مدنی تا اند از ۱۰ ساله در قدرت  
 بود توجه نمود مکتبی تاسیس و اخباری بنام (شمس النهار) نشر نمود که هر دو با از زبان  
 رفتن او از بین رفت.

ولی با وجود این همه مشکلات و موانع درین قرن نیز یک تعداد اشخاص منور و فاضل و شعرا  
 برجسته مانند غلام محمد خان طرزی، واصل عاجز افغان، ولی طواف، رشید، الفت و غیره دیده  
 می شود. تعداد زنان شاعره درین دوره نسبت بدوره های دیگر بیشتر است و شرح حال و آثار  
 شان بهتر معلوم است.

در سنه ۱۲۰۹ آقا محمد خان قاجار آخرین پادشاه سلسله زندیه را شکست سختی داده  
 این سلسله را از بین برد و خود بر سریر سلطنت نشسته طبرستان را پایتخت خود ساخت.  
 بعد از آنکه آقا محمد خان بر تمام دشمنان داخلی خویش تسلط یافت به طرف خراسان و قفقاز  
 لشکر کشید و شاه رخ میرزای افشار که تاب مقاومت را نداشت ولایت خراسان را با او تسلیم نمود  
 و باین طریق تمام ذخائر نادر شاه افشار بدست قاجار به افتاد. بر ثروت و اقتدار آنها افزود  
 آقا محمد خان و باز زمانیکه آن او چندین بار باروسها و عثمانیها جنگ بدید و فتح گاهی نصیب  
 قاجاریان زمانی بهره طرف مقابل میگردد. همچنان در طول سلطنت این سلاله در داخل  
 ایران نیز چندین شورش و انقلاب برپا شد که نهضت بایها بسگی از جمله آن است.

ولی با و  
 امیر کبک  
 و در سنه ۱۲۵۴  
 جنگ اول  
 و در سنه ۱۲۵۹  
 جنگ دوم  
 و در سنه ۱۲۸۳  
 و در سنه ۱۲۸۵  
 و در سنه ۱۲۹۶  
 و در سنه ۱۲۹۷  
 و در سنه ۱۳۱۹  
 و در سنه ۱۲۰۹  
 و در سنه ۱۲۵۴  
 و در سنه ۱۲۵۹  
 و در سنه ۱۲۸۳  
 و در سنه ۱۲۸۵  
 و در سنه ۱۲۹۶  
 و در سنه ۱۲۹۷  
 و در سنه ۱۳۱۹  
 و در سنه ۱۲۰۹

ولی با وجود این همه اغتشاشات داخلی و جنگهای خارجی در دوره قاجاریان ادبیات فارسی که چنانچه قبلاً اشاره رفت، در عصر صفویان و مخصوصاً در نیمه اخیر آن رویا نگاهات نهاده بود، تحولی نموده از سخن پردازیها و تسکلفات سبک هندی صرف نظر نموده و شیوه ساده تری که به سبک قدامتزدیک تر است پیش گرفته، شعرای برجسته ای مثل نشاط، قائم مقام قزاقی، وصال شیرازی و غیره، بوجود آورد. شاهان و شهبزادگان قاجار به نیز به مضامین فریحه شعری داشته بادیات و سخنوری توجه مخصوص مینمودند و این دلالتی بر زنان و دختران آنها نیز تأثیر نموده، چنانچه چندتن از زوجات بی شمار فتح علی شاه قاجار و بعضی از دختران و نواسه های او در شعر و ادب دسترس و علاقه مفرطی داشتند، که همه آنها در این فصل جداگانه گرد آورده شده اند.

در قرن ۱۸ هجری نفوذ سیاسی و تجاری انگلیس در هندوستان روز بروز زیاد شده رفت ولی زمام اداره هنوز رسماً در دست آخرین شاهان سلسله ملان هند بوده تا اینکه در سال ۱۲۱۷ هجری لشکر انگلیس دهلی را گرفته بافتدار این خاندان خاتمه داد. اگر چه چند تن دیگر از پادشاهان مغل در جاهای مختلف هندوستان پادشاهی کردند انقراض آنرا از زمان تصرف دهلی باید دانست بعد از این تاریخ زبان انگلیسی جای فارسی را گرفته، بدت قلیل زبان رسمی هند گردید و از این سیب است که در قرن سیزده شاعران فارسی گوی در هند کمتر بنظر میخورد و همچنان تنها دو پادشاه از زنان شاعره این قرن از هند باقی همه از اهل افغانستان و ایران بودند.

### (عایشه افغان)

عایشه بنت یعقوب علیخان بارکزی، شاعره بزرگ افغان، در نیمه دوم قرن دوازدهم در کابل تولد یافته، علوم متداوله آن عصر را از قبیل صرف، نحو، معانی، بیان، تجوید و ادبیات را در محله ایسکه بنام (محل توبیجی ۱۵) شهرت داشت بیایان رسانید و بعد بیست سالگی شروع به سرودن اشعار نمود.

طوریکه روایت میکنند او این شعر را در حضور تیمورشاه درانی در تعریف افق کلمقام

گفته است:

شغن را لاله گون دیدم نماز شام در گر دون

مگر خورشید را کشته که دارد دامن یرخون

تیمورشاه از فریحه شعر سرائی او جمایه نموده، سلات و بخششهای زیادی به او تقدیم می کرد و مقام بلندی برای او داده بود. از حصه اول دیوان خطی او به وی محسوس می گردد که شاعره از حیثیات خود خوشنود و راضی بود ولی قضا ضریب سختی بر او نواخته تمام خوشی را از او ربوده چه بیگانه بسر او که قبض طلب نام داشت و مانند پدر عایشه توبیجی پاشی بود، در مقدمه کشمیر که در ۱۲۲۷ با محمود شاه درانی و وزیر فتح خان بارکزی بیست میر آتشی بد آنجا رفته بود بعد ۲۵ سالگی کشته شد و ما در رامبتلای غم و غصه ساخت خود عایشه در تاریخ وفات بسر خویش چنین مینویسد:

به تیغ قضا سینه را کرد سیر	سیاه اجال حمله آورد بر او
که چون برق کرد رخش عمرش گذر	بهی خانه سال او بیست و پنج
چو زد خطه در موج خون بی غیر	زه جرت بدالف و دوسه بیست و هفت

نماند بجز ذات ایزد کسی

صبوری گزین قصه کن مختصر

اشعار قسمت دوم دیوان قلمی عایشه معلو از احساسات تلخ و اندوه ناک است و اکثر آنرا در مرتبه پسر دایند خود گفته . شوق مادر داغ دیده هشت سال دیگر زنده بود و در سنه ۱۳۳۵ در گذشت .

عایشه دا رای دیوان مکتومی که آنرا بتاريخ ۲۶ رجب سنه ۱۳۳۲ تمام نموده است میباشد و خوشبختانه دیوان او از بین برفته ، در سال ۱۳۰۵ هـ بامر امیر عبدالرحمن خان بطبع رسیده ولی دیوان مطبوع او با دیوان خطی بعضی اختلافات دارد (۱) شعر ذیل را عایشه در تاریخ اختتام دیوان خود نگاشته است -

کاتبه عایشه از امتی شاه ع - رب	بنت یعقوب علی ، والسه فبش طلب
قوم بار کزانی و شاعره ملک وجود	عهد سلطان زمان بحر عطا شه محمود
بشت در پشت خطاب آمده مارا منصب	تویچی باشی بودند ذوی الجاه و حسب
یوم پنجاهشنبه بدویست و شش از ما رجب	یافت تحریر شکر گنج به مضمون ادب
یکهزار و دوصد و سی و دو از عام بود	که چنین نظم که هر بار یاد قام بود
ساعت چاشت بداین نسخه به اتمام رسید	که بار باب خرد فرحت وی یاد مزید
ساکن کابل و در موضع (اونچی) مرقوم	شده کین فطنت اشعار پذیرد مفهوم
رنج بسیار کشیدم چوسفن ضم کردم	هر زمان یاره از خون جگر کم کردم

خواهم آ مرزش خود از کسرم ربانی

ز آنکه پاینده و باقیست و را سلطانی

- غزل -

حالی عجب دارم خویش را نمیدا نم	کیستم کجا بسودم در تفکر حیرانم
کاه مدت و مدعش که ز سر رود هوشم	که بنرم عشاقان که چو گیل پریشانم
که چو صبح نورانی که چوشام ظلمانی	که بتخت سلطانی که فقیر و حیرانم
که روم به میخانه که روم به پتخانه	که روم سوی مسجد که بدگر فرآنم
کاه عشق میوزم که چوشم میوزم	که به مجلس زندان که چو ابر نیانم
که شوم چو دیوانه که شوم چو فرزانه	که چو ابر گریانم که چو غنچه خندانم
که دلیل افلاطون کاه می شوم معنون	که بی شقای خویش کاه ترک در مانم
که روم سوی صحرا ، که نشسته ام تنها	که چو عاشق معنون که بملک زندانم

که بحیرت عا یشه که بفکر و اندیشه

که زغم جگر در شدم که ز خود گریزانم

(۱) مقاله خاقلی گویا در شماره (۱۲) سال اول مجله کابل .

غزل

خوشتر از مملکت و تخت سلیمان بودن  
 ساغر می بکف و جانبستان بودن  
 بیخود دست و خراب از می عرفان بودن  
 گرمی شود فرح دل و جان بودن  
 تا بنکی غافل ازین بازی دوران بودن  
 خادم دیر شو و بر همه سلطان بودن  
 عهد پیری چو شد از خویش گریزان بودن  
 آخر از فعل بد خویش پشیمان بودن  
 جامه مقدر تم خلعت ایمان بودن  
 طلب کسوی حرم شاه خراسان بودن

پنجروزی بجهان خرم و خندان بودن  
 سابقا فصل بهار است غنیمت دانش  
 سبزه و آب روان دایر شیرین سخنی  
 مهوش گلرخ گدل پیرهن گدل یعنی  
 یکزمان بی می و معشوقه مباش ای عافل  
 حلقه بندگی پیر معان کن در گوش  
 خوش بود عشق بتان لبک به منگام شباب  
 گر با فـلاک رسد نـشاط و طربت  
 دارم امید ز لطف و کرم ربانی  
 عایشه کـر شرف کون و مکان مبعالی

— مرثیه —

ناج عزت مغزن در عهدن را باختم  
 شمع بزم بسایل شیرین سخن را باختم  
 زبب درانی فرار از انجمن را باختم  
 یوسف ثانی غزا سی سیمتن را باختم  
 خاتم العمل بدستان و یمن را باختم  
 صفدر میدان امیر صف شکن را باختم

ای دریغاکوه نور خویشتن را باختم  
 سرو قامت گلرخ شکر لب عذب اللسان  
 خطا بگردن منش چون هاله گردم هر و ماه  
 نور چشم و قوت دل راحت روح و روان  
 داد و بیداد از جفای چرخ و جو روزگار  
 همچو مرغ نیم بسمل می طیم در خون دل

عایشه از هجر دارد داغ بردل لاله سان  
 مغلس هر چار یار و پنج تن را باختم

— رباعی —

خانه عیش و نشاطم عاقبت تم خانه شد  
 حسرتا از طالع سرگشته ام بیکانه شد

فیض آباد دلم از دست تم ویرانه شد  
 آنکه چون جانش گرامی داشتم آن ارجمند

— رباعی —

قاصد ز صبا کنتم بسویت  
 همچون شده ام بجهتجویت

مردم منما ز آرزویت  
 لبلی صفتا بدشت و هامون

— نادره —

از اهل اندرجان بوده و در اوایل قرن سیزدهم میریست . شوهر او امیر عمر خان ولایت خوقند را به عهده داشت و در سنه ۱۲۳۷ هجری قمری وفات نموده (۱) این شاعره در زبان فارسی و ترکی شعر میگفت و گویند دیوان مکملی دارد که تا حالا بچاب نرسیده شوهر او هم گاه گاهی شعر میسرود و هر دو باهم مشاعره مینمودند ولی متأسفانه نمونه‌ای از اشعار او بدست نیست .

— رشحه —

رشحه تخلص بیگم بنت هاتف کاشانی است و بعضی گویند پدر او هاتف اصفهانی نام داشت و از اهل اصفهان بوده است (۲) . بیگم با میرزا علی اکبر نظیری از دواج نمود و از او پسری داشت که نامش میرزا احمد بود و چون قریبه شعر گوئی داشت ( کشته ) تخلص مینمود . طوریکه پدر - شوهر و پسر بیگم همه شاعر بودند خودش نیز شاعره خوبی بود و اکثراً دختران و زنان فتح علی شاه قاجار را مدح میکرد گویند رشحه دیوان مفصلی داشت ولی از آن جمله تنها در حدود صد بیت که محمود قاجار آنرا در تذکره ( نقل مجلس ) خود ثبت نموده باقی مانده . غزل و اشعار ذیل از آن جمله است -  
 چه شود اگر که بری ز دل همه دردهای نهانیم      بگرشهای نهانی و به تفکرات زبانیم  
 نه بنای تکیه زندگانی نه بنای داشته بلبلی      تو اگر بطرف چمن دمی پشینی و پشانیم  
 زغم تو خون دل ناتوان ز جفایت رفته از تن توان      بلب است جان و تو هر زمان ستمی ز تو برسانیم  
 ز سحاب لطف تو گر نمی برسد بشغل امید من      نه طمع ز ابر بهاری و نه زبان ز باد خزانیم  
 بودم چون رشحه دل غمین الم قراق تو در کعبین  
 نشوی بفرود الم فرین گسر ازین الم برهانیم

جدا از زلف و رخسار تو جان دادم بنا کامی      نخرم از تو در صبحی نه دلشاد از تو در شامی  
 ندارم غم ز قرب مدعی رشحه که در کوبش      کشتون قریبی که هست او را مرا هم بود ایامی

دل دفت ز خون دیده ما را      پیده است برخ از آن علامت

میتید از شوق دل در سینه ام گوئی که باز      تیر دلداری بدل ز ابرو کمانی میرسد

بقصد سیدنو چون رشحه دیدمش گفتم      کس ندیده شکار مگس کند شهباز

اشکم ز هجر روی تو هر روز تاسمک      آهم زدست خوی تو هر شام تاسمک

(۱) نمونه ادبیات تاجیک ( جمع کنندنده صدرالدین عینی ) .  
 (۲) مقاله آقای ایرج افشار در شماره ۲۰ سال دوم مجله جهان نو .

### حاجیه

حاجیه از خاندان شیخ علی خان زاهد و یکی از زنان فتح علیشاه قاجار بود شاهزاده شیخ علی میرزا معروف به شیخ الملوك پسر این خانم است حاجیه از جمله زنان زاهد و پرهیزگار بشمار میرفت و گاهی شعر نیز میگفت (۱) این شعر از او است .

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد خدا زیارت اهل دلی نصیب کند

\* \* \*

### مستوره

مستوره از بزرگ زادگان طائفه زاهد و زوجه فتح علیشاه قاجار بوده نواب شاه علی میرزا پسر وی است مشارالیهها گاه گاهی شعر میسرود و این دوبیت از اوست (۲) .

خالک پایت سبب روشنی من گردید چشم از خاک کف پای تو روشن گردید

سو راز روزه فردوس اگر بگیرد بجز از کوی تو جای دگرش مأمن نیست

\* \* \*

### دشاد

دشاد در قرن سیزدهم در فارس حیات داشت و بعضی میگویند که او یکی از زنان حرم فتح علیشاه قاجار بوده است و بیت ذیل را از او میدانند .

طاعتات منکران محبت قبول نیست سدبار اگر بچشمه زمزم وضو کنند

\* \* \*

### آغا باجی

نام او آغا بیگم و دختر ابراهیم خلیل جوان شیرازی شوشی است که در سنه ۱۲۰۹ و ۱۲۱۱ در مقابل لشکرهای آقامحمدخان قاجار عم فتح علیشاه از این شهر مدافعه نمود تا اینکه آقامحمد خان وفات کرد و فتح علیشاه بر تخت سلطنت جلوس نمود برای آنکه ابراهیم خلیل را مطیع خود سازد دختر او را در عقد نکاح خود در آورده او را بانوی حرم سرای خود فرار داد و با آغا باجی ملقب نمود .

آغا بیگم در اواخر قرن دوازدهم تولد یافت و از دواج او با فتح علیشاه در سنه ۱۲۱۳ و با سنه ۱۲۱۴ صورت گرفت این خانم جهیز بزرگی با خود آورده ۲۰۰ نفر خادم شخصی داشت و در حوالی امام زاده قاسم قسری بنا کرده در آن میریست . گویند فتح علیشاه از آغا باجی احترام زیاد می نمود و مصاحبت او را بسیار خوش داشت ولی با وجود محبتی که خافان نسبت باو داشت آغا باجی تا آخر عمر باکره ماند .

(۱) (خبرات حسان)

(۲) تذکره نسوان ملامحمد صدیق آخوند زاده .

چون آغا باجی از خود اولاد نداشت يك بسر و يك دختر از اطفال عظام كسيگوس  
ميرزا و مرصع خانم برای خود گرفته تربيه نمود. (۱)  
مشارا اليها بعد از يك عمر راحت و باوقار در سنه ۱۲۴۸ در دارالایمان قم دنیا را بدرود  
گفت. (۲)

آغا باجی زن فاضله و مانند برادر خود ابو الفتح خان متخلص به (طوطی) شعر گو  
بود و این چند شعر نمونه نظم اوست:

خرم آن کو بسر کوی تو جانی دارد      که سر کوی تو شوش آب و هوایی دارد  
بسر رفت و دلم شد جرس نافه او      رسم این است که هر نافه در آنی دارد  
\* \* \*

سوختم از آتش هم ناصفا تا کی زمنع      میز نی بر آتشم دامن پرو خاموش باش  
\* \* \*

### زبیده خانم

دختر فتح علی شاه تاجار و مام آفرین خانم شیرازیه بود، با علیخان نصره الملک بن رستم خان  
را کوزاد ازدواج نمود. زبیده خانم عارفه و مرید حاجی میرزا علی نقی همدا نی بوده  
همیشه ریاضت میکشید و در تزکیه نفس کوشش میکرد خیلی سعی و خیر خواه بود و از عبادات  
خود میلی برای مصارف شخصی خویش نگاه نموده باقی آنرا بفقرا و بیچارگان  
تقسیم میکرد. این خانم بیست دفعه سفر حج نمود و ده دفعه مشهد رفت، عمر وی تا ۸۰ سال  
بقی است و ۶۰ سال آنرا باشوهر خود در همدان گذرانید.

زبیده خانم قریحه شعری داشته، (جهان) متخلص می نمود و ابیات ذیل از اوست:  
گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو      کروند او خواهی ز خود بیگانه شو  
در عشق او کز صدفی بیاید بسوزی خویش را      در شعاع عشقش دلا پروانه شو  
اندر دل مرعارفی زین می بود میخانه ها      خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه  
\* \* \*

در شب هجران گدا زم همچو شمع      روز و صلت سر فرا زم همچو شمع  
در رهت استاده ام از روی شوق      تپانیا نسی جان با زم همچو شمع  
از غمت بسا آتش هجران همی      که بسوزم که بسازم همچو شمع  
\* \* \*

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام      هر زمان ریزد بیکام خشک من جامی دیگر  
گر چه نتوان لب تک استکان یا نه در کوی دوست      لطف او گر شامل آید می نهم گامی دیگر

(۱) خیرات حسان صفحه ۱۱

(۲) دانشمندان آذر بایجان تألیف محمد علی تریبیت .

درد، بن ای ساقی زان می دوسه بیما نه	کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد	غیر از تو نماند کسی نه خویش نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران	مستانه سخن گوید این عاشق د بسوا نه

\* \* \*

### فخری

فخری بنت فتح علی شاه قاجار خواهر بزرگ نواب فتح الله خان میرزا بود. فن شاعری را نزد محمود میرزا آموخت این سه فرد نمونه کلام این شهزاده خانم است

محببت را بلا گویند یا رب	کسی بسی این بلا هرگز مبادا
گفتا خیال وصل مرا کن زدل برون	گفتم گذشتن از سرجان کنار مشکل است
چنین کن این نوجوانان جلوه دارند	بحدت با بد م هر دن به پیوی

### عصمت

عصمت بنت فتح علی شاه قاجار خواهر عیانی شهزاده محمد علی میرزا بسود، خیلی خوش خط بود و گاه گاه سی شعر هم میسرود. مرثیه ذیل را به مناسبت فسوت یسکی از شهزادگان قاجاریه گفته است

چه کردی تو ای آسمان ستمگر	که یکج نباشائی از آسین متعین
نداری جز از ظلم مایه بد که	نداری جز از کینه توشه در انبیا
نخواهی که ماهی بتابد بچرخ	نخواهی که مری فروزد به ایوان
بسی حدت از تو بدلهای خسته	بسی قسم ز تو دزدل ناتوان

بود جاودان جانت چو ن من بهو به  
روانت چو من بناد دایم در افغان

### عفت

عفت نیز دختر فتح علی شاه قاجار و خواهر عیانی حسین علی میرزا فرمان فرمای فارس و حسن علی میرزا والی خراسان بود. در عام نجوم، هفت و هریب دست رسی داشته و خط نستعلیق و شکسته را خوب می نوشت. شاعریه نیز بسود و سبک عرفا و مخصوصا مثنوی موافق را بیشتر خوش داشت. اشعار ذیل نمونه طبع اوست

میل خاطر میکشد تازه به آن	تا ز نو آرام حبه بستی در میان
هست در شهر محبت فواره ها	در کتاب دوستی شش بر آزه ها
فسیر عشقم هیچ در تقریر نه	دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیر آب	خستگان را نیست راحت غیر خواب



فرقه در دریا نخواهد جز کنار  
در زمستان هر کسی جو بد به باد  
هر که را باشد بهاری در جهان  
عشق میباشد به بهار عاشقان

طیبه

این شاعره خواهر حسن علی میرزا فرمان فرمای قاجار و دختره نسیم فتح علیشاه بود و بقول صاحب تذکره ( نقل مجلس ) - ( بقدر تعریض حکایات تحصیل خط کرده و طبعی نسکو داشته ) . دو بیت ذیل نمونه کلام وی است -  
طییب آمد و عاجز شد از علاج دام      علاج در دلم را مگر حییب کند  
ز عارض شرم مهسره ماه باشم      کشیز کسم ترین شام باشم

ماه تابان خانم

ماه تابان خانم یکی از دختران خرد فتح علی شاه قاجار و در زمان وفات پدر خود هنوز در کهنه بوده یعنی در سال ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۰ تولد یافته مادرش نوس آفرین خانم بن پدر خان زند و برادرزاده علی مردان خان زند بود و از فتح علیشاه در دختر داشت که کوچک آن ماه تابان خانم ملقب به قمر السلطنه میباشد.  
ماه تابان خانم تعلیم خوبی اخذ نموده زبان فرانسوی و ترکی عثمانی را خوب میدانست و در فارسی شعر میسرود که از آن جمله در تذکره استوان ملا محمد صدیق آخندزاده سه فرد ذیل بطور نمونه آورده شد  
چه بودی گرز راه مهر بر من زیده بکشودی      ز اغیارم نهان بس ز دیده چه نام عیان بودی  
بهر جاهت بیمار از خدا خواهی شفای شود      مریس عشق تو هر کتر نیارد نام بهبودی  
برای کعبه گر آتش بیارد رو نسگردانم      خلیل آقا گلستان است بر من نار نوردی  
ماه تابان خانم با حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار و صدر اعظم ایران ازدواج نمود و حیات بسیار راحتی داشتند و قریباً واقعات برجسته آن دو سفر حج که یکی در شهری زمینی بهر جهت سالکی نمودم است و قوت شوهر وی میباشد  
صاحب زوجه یکی از فرزندان فتح علیشاه قاجار و خانم صاحب که ال و قیاس و شاهزاده بوده است بر سه بیت ذیل از اوست  
هم نیست که از چشمش بیدار تو مردم  
مهرت نشود کم ز تو مفیود من این بود

زلف در روی تو هر کس بیند گوید / آتشی هست که بادود در آمیخته اند

جان و ایمان برای معشوق است / جان و ایمان برای عاشق نیست

خاور فاجار

مادر خاور فاجار دختر مرثی دلی خان فاجار عم فتح علی شاه بود ، خاور در جوانی  
تعلیم خوبی اخذ کرده علاوه بر ششاد که از آموخت چون پسر رشقا رشقا پادشاهزاده حیدر علی  
میرزا این فتح علی شاه فاجار ازدواج نمود و بعد فتح علی شاه در کتیاپسگان و عراق  
پسر برده بولی به عالی وقت او در تهران اقامت گزید ، این شاعر در ادب و ادب می باشد  
و چند بیت ذیل از آن جمله است ،

خون دل است از غم هجرت بهام ما / این است بسی حضور تو عیش مدام ما  
گر خاک ز کوی تو نیارند رفیقان / دیگر بویه ایست در چشم و سرمه  
نه و غدا که قتلگاه اعلی است وصلی / یازد بیخوشی کنتم جان تمین را

باز بسوی ابروی تو ای دوست نه از است / با کیشوی مشکین تو ام تویت راز است  
گفتم که شب وصل کنم شکوه برت بیک / شب کونه و افسانه هجر تو دراز است

شعرش جور و نهالش ستم ویر کشی قاست / وای بر حیات مرغی که درین گلهزار است

سازم از خون دل و دیده جهان را گلزار / از گل روی تو نادر دل من خاری هست  
مرغ دلم دروغ که از جور روز گیار / بیگنم ایمان نیافت که سر زیر پر کنند

بگلزاری که گلچین در روی ایمان بند / فغان از حسرت مرغی که در آن آشیان بند

حالی داشتم از مردن و نگن داشت رفیق / آمد و دادین جان نیز من مشکل کرد

دردم ز حد فروز شده ای هم نفس من / غافل مشو که این نفس وایسین بود

امشب اندر دست غیر آن طرف دامانست و بس / بعد ازین دست من و چاک گریبان است و بس

گر ناله کشیدم ز جفایش عجبی نیست / او کودک و من مرغ نو آموخته بودم  
گشت بیچار رفیق از امر نا اعلی / ناله ای که کشا نش تعاید امری بهتر ازین

### تغاف

این شاعر نیز از همزاد کسان فتح علی شاه قاجار و زوجه حیدرقلی میرزا پسر این پادشاه بود. تغاف علوم ریاضیه را تحصیل نموده ، خط شکسته را خوب مینوشت و شعر هم میسرود ، این چند فرد نمونه قریحه شعری وی است .

من آن مرغم که اندر دام صیاد      تفاوت نیستم با مرغ آزاد

\* \* \*

بسکوی عشق ای دل باخبر باش      که آنجا رهبران اندر که بین اند

\* \* \*

چه نالی فصل گل ای بلبل زار      که گل را نیست پروای غم تو

### قمرخانم

این شاعر از خاندان قاجاریه و در خدمت شهزاده علیشاه ظل السلطان بود و این دو بیت به طور نمونه کلامش در تذکره نسوان آورده شده .

نمیدانم چرا پیش ر قبیان      سخن پرستند از عاشق حبیبان

\* \* \*

اندر سر کوی تو بس منتظر اند      شاید زره لطف تو از خانه بر آئی

\* \* \*

### سلطان

این شاعر دختر محمود میرزا پسر فتح علیشاه قاجار ، مؤلف تذکره (نقل مجلس) بود ، ۱۸۸۱ سالگی نزد پدر تحصیل علوم نمود و چون قریحه شعر گوئی را داشته ، شروع به سرودن اشعار کرد و به مشورته پدر تخلص خویش را (سلطان) گذاشت .

پدرش در تذکره خود تعداد اشعارش را هزار بیت مینویسد . در تذکره نسوان چند شعر قبل به طور نمونه کلام مشارالیهها آورده شده .

از سر کوی دلایین که چسان میروم      خنده کنان آمدم گریه کنان میروم (۱)

\* \* \*

بروای صبا به آن کوی و بیگون کنار ما را      که بنامدی و هجر تو بساعت کنار ما را

\* \* \*

من از آزادگی آن میکشم آن      که هرگز کس نیند دو اسیری

\* \* \*

### ملک

پدربش محمد تقی میرزای حسام السلطنه پسر فتح علی شاه قاجار است . ملک بک خانم

(۱) این بیت در ( بهترین اشعار ) نیز آورده شد .

باسواد وصاحب طبع شاعری بود معصوم میرزای قاجار شاعری را اصلاح مینمود . ابیات  
ذیل نمونه کلام اوست .

در دیده ام آن مژه عجب بری بود      در خوین و زینبائی چون حور و بری بود  
در پادی تو منت کسی را نکشم من      این کنار خدا بود نه کنار دیگری بود

### حاجی گوهر خانم

گوهر خانم پشت موسی خان قاجار از طرف مادر ، شهزاده طبیبون خانم نواسه فتح علیشاه  
قاجار است . این خانم فاضل و صاحب کمال در علم نجوم دست رسنی داشته و شاعره نیز بوده  
چنانچه اشعار ذیل نمونه ای از کلام اوست .

پیغمبری که شرف او لاد آدم است      یکی پایه زمشیر او عرش اعظم است  
قهر رسل شفیع جزا فخر کائنات      معارف حق و خدائی مخلق عالم است

ای صبا ناله از آن طرفه نو آهسته کشائی      که در آن سلسله زلفه گرفتارانند

ای خاق خلق ز آنکه ز و لغفاری      چسب معصیت نکر تمام من کاری  
تازنده بطاعت ز و خلق ز و وین      جز لطف عظیم تو و ندارم یاری

### مریم خانم

مریم خانم دختره بی بی میرزا ابوالقاسم قرادانی بود و در سنه ۱۲۷۷ وفات نمود .  
صاحب تذکره سبوان قطعه ذیل را بطور مرثیه کلامی آورده .

تا که توانی بجهان راست باش      راست روان را ز تو کج نهاد  
معتمد من ز دم دنیا مباش      آه ازین من ردم کج اعتقاد

### جهان خانم

جهان خانم مادر ناصرالدین شاه و دختر امیر کبیر محمد اسم خان بن سلیمان اعتضادالدوله  
قوانلوی قاجار است . مادره از اهلها دختر فتح علیشاه قاجار بود . جهان خانم در بین سایر اهلای  
۱۲۱۰ - ۱۲۲۰ زولد یافته در سنه ۱۲۳۴ . رایجی مامای خود محمد شاه قاجار ازدواج نمود  
و در سنه ۱۲۴۷ . حاجی یسری گردید که نام اووا ناصرالین گذاشتند .

بعد از وفات فتح علیشاه در سنه ۱۲۵۰ محمد شاه که بعد از مرگت پدر خود عباس میرزا  
وایهید انتصاب شد . با وجود مخالفت کنا گشاهای خویش . حسن علی میرزا و ظل السلطان  
بر تخت سلطنت جلوس کرد و جهان خانم که بیگم فاضله و دانشمندی بود در امور کشوری  
باشهر شریف النفس خود که ملکه مینمود . هنگام فوت محمد شاه در سنه ۱۲۶۱ در تمام ایران  
آتش انقلاب افروخته شد . ناصرالدین شاه آن وقت در تبریز بود و حاجی میرزا آقاسی آخوند  
ارروائی . صدر اعظم پدرش لشکری برای خود جمع نموده میخواست سلطنت را تصاحب کند ولی  
جهان خانم بواسطه علی غلی خان که بعداً بنام اعتضاد السلطنه مشرف گردید با نماند گمان روس  
و انگلیس داخل مذاکره شده به کمک آنها پسر خود را به تهران خواست و بر سر پادشاهی نشاند .

مرکز جهان خانم درست ۱۳۹۰ هـ کتایب که ناصرالدین شاه بسفر اروپا رفته بود .  
اتفاق افتاد .

این ملکه علاوه بر دیگرقضایل در نویسندگی نیز دسترس داشت و گاه گاهی شعری  
میسرود . ذیبت ذیل نمونه فریحه شعری اوست در

از مردو زن آنکه هوشمند است اندر همه حال سر بلند است  
بی داتش اگر زن است اگر مرد باشد بدتل چو شاری در د

### مهرارفع جهانبانی

این شاعره دختر سیف الله میرزاونواسه متج علی شاه قاجاراست . تاریخ تولد و شرح  
حالت بدست نیامده . ولی تاریخ وفاتش سنه ۱۳۲۳ هجری قمری میباشد . (۱) برادر زاده  
وی . سرعشک محمد حسین جهانبانی در گلچین خویش تعداد زیاد اشعارش را آورده  
است . چند بیت ذیل از آن جمله است :-

زاهد از بهر خدا دست پدار از من و عشق بجز از عشق ز من مذهب و ایمان مطلب  
آخر آن چشم سیاه توجه بر سر دارد که دوسه تبر بلا بسته بهریک نظرت  
در جهان هر درد را صد چاره آمدن بینه درد عشقت این ندارد چاره جز مرگ ای طیب  
مغزن دل چو کرد گلر بردیار عشق ابلا ی حسن آمدو او را عنان گرفت  
فرهاد بسی ستون به بهمت تمام کرد عشقت آن که پایه این بیستون گرفت  
من جان کشم بهجرتو اوستنک میکند بسیار فرق از من و او میتوان گرفت  
چو میتوان بصوری کشید بار عدو چرا صبور باشم که باریار کشم  
تن شبه دل بعب جان ز فراغت بر لب غیر وصل تو مرا هیچ مداوانی نیست  
سدسال دویدیم چو همچون بره عشق افسوس که یک لفظه بدلی نرسیدیم

### عصمت بیگم

این شاعره در قرن سیزدهم حیات داشت و دختر سیف الملک تورانی بود برادر او در خواص  
حکومت می کرد (۲) این رباعی از عصمت بیگم است :-

چون این بهار دم بدم گریانم مانند فلک همیشه سرگردانم  
با هر که وفا کنم جفایم بینم بریخت خود و طالع خود حیرانم

(۱) گلچین جهانبانی صفحه ۶۷۶ .  
(۲) مشاعر ندران .

(۱)

### حیران خانم

حیران خانم از شاعرات قرن سزدهم آذر بایجان است و در شهر تبریز تولد یافته، نسب او از طایفه دنبلی‌ها که یک خاندان مشهور آذر بایجان است میباشد و (۸۰) سال عمر نموده اما تاریخ تولد و فوت او در دست نیست دیوان او دارای قصاید، غزلیات، مقطعات، ترجیعات فارسی و ترکی است تقریباً چهار و نیم هزار بیت دارد و اکثراً از والده و همشیره عباس میزرا نایب السلطنه مدح کرده این قطعه را در خصوص ویای سال ۱۲۴۷ گفته

ای خدا شیعیان هلاک شدند      نوجوانان بزیر خاک شدند

مناذران دل شکسته و نالان      مرده‌شوند سهر فرزندان

ای خدا این بلا شد بد شده      از فرج خلق ناامید شده (۱)

فرد ذیل نیز از اوست :-

نگارم قامت دلجو خرا مان کرده من آید      رخ چون ماه را از می در غشان کرده من آید (۲)

### ماه شرف خانم

(مستوره کر دستالی) -

ماه شرف نام شاعره ایست که در حدود ۱۲۱۹ یا ۱۲۲۰ هجری قمری در کردستان تولد یافته (۳) پدر او ابوالحسن بیگ نام داشت و از خانواده قدری بود و در جمله اشخاص محترم کردستان محسوب میشد. ماه شرف خانم تعلیم خوبی فرا گرفت. اکثر خطوط را شوب می‌نگاشت و در انشاء و شاعری مملو مان زیادتی داشت شعر می‌گفت و (مستوره) تخلص میکرد. مشارالیه در عقد نکاح خسروخان والی سنندج در آمده شوهر او شوق و فریحه شعر گوئی را داشت و تخلص خود را (با کام) گذاشته بود. طوری که از غزلیات ماه شرف خانم ظاهر میگردد باشعر خود حیات خوشی داشته اکثر آرزو فانی و سردی او از بیوستن او با غیر گله و شکایت میکنند

(۱) دانشندان آذر بایجان تالیف آقای محمدعلی تر بیت

(۲) بهترین اشعار، کرد آورنده بزمان

(۳) دیباچه دیوان ماه شرف خانم، بقلم آقای حاج شیخ بهی معرفت

پسر عموی شاه شرف خانم میرزا علی اکبر صادق الملک در کتاب (حدیقه السریه) خوبش  
را جمع باین شاعره چنین مینویسد (یکی از این خانواده زنی است عموزاده حقیر که اسم او شاه  
شرف خانم و متخلص به مستوره فی الواقع سزاوار است نظر به فضل و کمال و خط و ربط و شعر  
و اشائیکه این عیب دارا بود اسم او را مورخین عالم در تصانیف تاریخ خود بیادگار ثبت  
و ضبط نمایند قریب بیست هزار شعر و دیوان غزلیات و قصاید و غیره دارد چهل و چهار سال  
دوره زندگی را طی کرده در ۱۳۶ هجری (۱) رحلت از این سرای فانی در پستان مستوره  
عزال خسروخان والی مشهور به ذکاوت کام بوده است)

از جمله بیست هزار شعریکه صادق الملک از آن یاد میکند آقای حاجی شیخ بیجو (معرفت)  
دوستانه ۱۳۰۴ زحمت زیاد دو هزار بیت را گرد آورده تدوین و طبع نمود و مابقی اشعار مستوره  
گردستانی ازین رفته اند بگریکه از او ما همه کتاب تاریخ گردستان در شرح حالات و حکمرانی  
ولایت اردلان است.

غزل

رفتیم و پس از خود عمل خیر بهشتیم  
امروز بدین عالم خاک کی چه ازیم  
پس اگر مناهای که درین مرحله کردیم  
نکلا بق ازیم و نه زبانی جوییم  
کوز اهدم از مسجد و معراب بگویند  
در حشر زبک و بد ما دوست چه پرسند

با آب گنه نوشه هفتی پسر ششتم  
فرداست جو پیشی همه خشک و همه ششتم  
بس خار معاصی که درین مزرعه کشتیم  
نه در خور خادونه سزاوار بهشتیم  
ما بنده بیران کلیسا و کشتیم  
بیکیم از او نیم و از او نیم چو ششتم

البنه الله که (مستوره) مرودل  
جز با بساط از همه دیار نوشتیم

غزل

بریدی با من و یا غیر هستی  
چفا بگریدی و بیداد کردی  
دگر مشکل توان بوند کردن  
شد آئین و فو مهرت از یاد  
بدای دامنش (مستوره) از کف  
بسکو کردی ز قید عجز رشتی

به نبش ظلم جا نم را بدستی  
وقا بیریدی و بیبمان شکستی  
چنان تار محبت را کسستی  
ز بس با نده می ای مه نشستی

رباعی

شیرین صفتم و لوز غم فرهادم  
ای تانی پرویز خدا را رحمی

شایور کجاست تا بتو آرد دادم  
تا بر نسکنی ز قید عجز آزادم

رباعی

ما نیم و غمی و دیده گریانی  
جز خسرو آفاق طیبی نبود

سوزی و تپی و سینه بر یا نی  
کز لطف دمد در در مرادمانی

(۱) صاحب مجمع المصدا تاریخ و غسانات او را ۱۲۶۳ نوشته (جلد دوم صفحه ۴۰۶)

لذات کج  
مشایخ  
در احوال  
موند  
نموده  
زاد  
سازنده  
بر کعبه  
چند  
(اسلی)  
وجود  
تاج ک  
و بعد  
ازین  
و از  
ظهور  
نور  
آورد  
نست  
و ام  
علا  
باید  
غیر  
میر  
(ه)

### قره العین باطاهره قزوینی

زین تاج دختر ملا صالح محمد قزوینی فقیه مشهور در ربع دوم قرن سزدهم هجری قمری در قزوین  
پدینیا آمده نزد پدر به تحصیل علوم عمری حفظ احادیث تفسیر و سایر و سایر آیات قرآن شریف و ادبیات  
پرداخت و چون سارزگی بود در فرا گرفتن علوم بقوی موقوف آمده از جمله فضلا و علمای عصر  
خود شده در جوانی نریحه شعر کوفی در اوظ هر شد و از عمرش زده سالگی شروع به سرودن اشعار  
نوده تخلص خود را (طاهره) انتخاب کرد.

زین تاج از طفرات فرزند ملا محمد تقی مجتهد پسر عم خود نامزد بود چون سروده  
ساله شعر وی او املا محمد صورت گرفت ولی این دختر قشنگ و نفوس شوهر و در آن که  
برگزیده پدرش و دوست نداشتت و از حیات خود سزاوار بود.

چند سال گذشت و در سنه ۱۲۶۰ جوان محمد علی محمد ای خود را امامه لب مرفی کرده لقب  
(باب) بر خویش گذاشت و به تاسیس مذهب سارقه بنام (سایه) قیام نمود و کتابی به اسم (بین)  
وجود آورد مذهب جدید پرورش و شیراز و بعضی های دیگر بیرون متمدنی پیدا کرد و زین  
تاج که در آن به صیانت و رسوم آن زمان تحت فشار پدرش و فرار گرفته بود روح آزاد  
و نچندین بار به طفران آمده تظا در فکرهای خود بلکه بجز آنجا علوم شایسته انسان مملکت  
ایران بر آمده و برای کمبای در این امر خود را پیورید که از دین منس پاک سلام که  
آئین و دیانت ایجاد او بود بیرون آمده به مذهب جعلی و جدید اتنا سر علی محمد باب که در اصول  
و قواعد دین خود برای ران تسهلانی را در زندگانی اجتماعی و انفرادی قابل شده بود بگردد

الذادر سد تبلیغ و انتشار مذهب سایه بر آمده و آنقدر که بزرگی خلیفه باب شد  
زین تاج قرار بر قرار دین جدید بوبرده در مجالس اصحاب نشسته و وظ مکر داین وضع او طبعاً  
سبب گونی مردم و سنازشائی شهره پدرش و هر که مردان عالم و متعصب بودند کرده خواستند  
اورا از این کار منع کنند اما زین تاج در علم خود ثابت بود تصمیم گرفت بفرمانتی که شود  
آزادی کاملی حاصل ماید چون شوهرش اورا بسیار دوست میداشت و به هیچ صورت طلاق حاضر  
نشد زین تاج از مکر و حيله کار گرفته ظاهرآ به فحاشی و فجور بر دخترو این وسیله الامعد  
را مجبور ساخت اورا ترک کند.

بعد ازین واقعه جوان آزاد به کار ابلاغ مذهب بنامی تسلیم و زید در صدر اطلاق که مجالس  
بایان در آن صورت می گرفت نه تنها بیشتر به حمله عروس شباهت داشت ترتیب نحوه و سر و صورت  
خود را آراسته در آن می نشست و بزبان فصیح و بلیغ و عبارات زیاده از احادیث و آیات سخن  
میراند و مردم را بدین باب دعوت و تشویق مینمود و در بیان مکتب

(هر که مرا لمس کند از آتش دوزخ این خواهد بود) نام اصحاب و پادشاه بیعت نزد او  
می آمدند و چهره بردست و پای او می مالیدند

مردان و بیرون زین تاج چندین لقب بر او گذاشتند و اول پسر می سیس شمس الضحی  
و بالاخره «قره العین» نامیده شد.

بعد از چندی در سنه ۱۲۶۳ ملا محمد تقی مجتهد عم قره العین حکم تکفیر وی را صادر کرده  
اورا نزد و منع ساخت و این عمل سبب مرگ او گردید چه بیرون علمای محمد باب و فتوای خلیفه قشنگ



روزی هنگام بحره ملائقی در مسجد... برده او را قتل رسانیدند (۱) چون اهالی قزوین  
مجهول را بسیار محترم و عزیز می داشتند او را به شهید ثالث ملقب نموده بر قتلین او شوریدند  
و قرة العین و اصحابش را مجبور به فرار ساختند

حداد ترک قزوین قرة العین در خانه بدست درواشی بسطام منزل گوید در آن جا چند بار با  
حاجی علی محمد اب که علی الاعلی لقب داشت ملاقات و صحبت نمود در نتیجه این مشوره ها باید  
و جهد ویشی در راه انشار و ترویج مسلک باقی بر آمدند روزی قرة العین که نطق زبردستی بود  
در مجلس اصحاب بیانیة بر حرارتی ایراد نموده در ضمن چنین گفت :

... ای اصحاب این اقلیم صبر را فرا گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند بشاوه شریعتی  
خواهد آمد و فر آن خوش را در میان امت و دینتی خواهد نهاد و مر نکلیف که نویی آورد بر  
خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت ببودد بر خویش و امدار بد که شما را عقی  
خواهد بود (۲)

ولی خلاف انتظار و امید این نطق او تیر سوئی را اکثر اصحاب بخشیده حصه زر که آنها  
از مذهب باقی هزار و از مجلس خارج شدند و بی دستة دیگر سبستان او را قبول کردند چندی بعد  
علی الاعلی به اتفاق قرة العین بطرف مارندران روان شد او وقتیکه از اشهر از امر بر رسید  
اهالی بر آنها هجوم آورده اموالشان را تاراج نمودند و این واقعه - بی بسی اتفاق و جدائی  
علی الاعلی و قرة العین شد علی الاعلی قرة العین را ترک کرد و در اسفهان بحکم محمد شاه  
پدر ناصر الدین شاه دستگیر گردیده در قلعه (چهریق) آذربایجان محبوس شد تا اینکه در سده ۱۲۶۶  
او را به غشوائی عالی مقام تبریز ز تبریز باران آمد و در (۳)  
قرة العین که بکزن دلیر و صاحب عقیده و عزم را غنی بوده با چاندن از تبریز وان یا واقعه  
بقریه بوده بده مازندران را کشته در مشر مسلک خود میکوشید

چون تعداد واقتمدار با بسیار زیاد شده رفت اول محمد شاه بعد از مرگ او ناصر الدین شاه  
در سد دفع آنها بر آمدند ولی بیروان مذهب جدید در مقابل او ورنه عساکر حکومت وقت  
سختی نموده بر تعصب خویش افزونند در نتیجه در ایران بلا و آبرو اگر دیدم جنگهای خونین شروعند  
گویند ناصر الدین شاه که با بسیار را بسیار بد میدید در صد فر و شاندن این زود و خوردها  
بر آمد چون امری جمال قرة العین را شنیده بود خواست او را در تصرف خود در بیاورد و ازین  
راه آتش فتنه را خاموش سازد لذا نامه لطف آمیزی را ای او نوشته وی را بجز خود دعوت  
نمود ولی در یاریان او که قرة العین را بهتر میشناختند و از سببه آزادی خواه و تعصب او  
اطلاع داشتند بعوض مکتوب ناصر الدین شاه خط دیگری برای او فرستادند و در آن او را  
در صورت سرپیچی به مرگ تهدید نمودند اما قرة العین بر تمام ملامت و تهدیدات خندیده  
فر ذیل را بحواب ناصر الدین شاه نوشت :

(۱) مقاله بنام زن در زمان ناصر الدین شاه فتنه برای انداخت ( شماره ۲۱ دور هفتم مجله ترقی

(۲) تذکره العواتق صفحه ۱۵

(۳) تاریخ عمومی ایران عساکر اقبال صفحه ۴۰۸

تو چاه و ملک سکندری، من و راه و رسم فلندری

اگر آن خوش است، نو در خوری و گراین بد است مراسم (۱)

این جواب بر غضب ناصرالدین شاه افزوده در عقب بیان هدی تر شد تا بالاخره تاریخ ۲۸ خرداد ۱۲۶۸ (۲) تن از یاران علی محمد بناب توسط ای برقتل او بودند ولی با کام شدند و در نتیجه یک مدتی بزرگک باین معسوس و... که گردیدند فرقه العین را که در آن هذنگام دریند فور کجور مازندران توقف داشت (۳) نیز دستگیر نموده به تهران فرستادند و بعد از زجر و رنجی شمار ۲۹ نفرم مسلکش معلوم ساختند (۴)

چنانچه قبلاً گفته شد فرقه العین در سرودن اشعار فریبه رجسته داشت و صاحب اشعار زیبایی بود و ای متأسفانه در هنگام حسن او اکثر آنرا دشمنان او طعمه آتش ساختند طوری که از آن جمله چه چند نفر و فرد مفرق چیزی باقی نماند این اشعار که سوز درونی و بیان روحی شاه عزم را خوبی ترجمانی میکنند و خواهنده را بر احساسات شورانده او دلالت مینمایند و او را در بلوی استادان و زورگت او بیست فارسی جای میدهند مهابرت او در فن شعر سرانی از اشعار ذیل معلوم میشود --

جدیدات شو فکک العدمت بسلاسل الهم والیلا

... به عاشقان شکسته دل دهند چنان بزم بلا

اگر آن صنم زده تنم بی کشتن من بی که

لقمه ای مقام بیقه فلقد رضیت بپسا رضا

نه چه زلف کماله بار ارنه چه چشم فتنه شمار او

شده نشاء بیه خن ش... که کافری بیه خطا

تو که فاعل از می و شا هدی بی مرد زاهد و هادی

چکنم که کافر و جا هدی ز خلو رس نیت اصفا

بس خوان ایت عشق او همه شب ز خیل کرو بیان

رسد این صغیر فیهی که گروه غم زده الملا

من و عشق آن مـ خوب رو که چو شد سلاهی بلا تراو

بشاطر و فرقه به شد فرو که... اشهد بکر بلا

سعد آن ننگار و نگره قدمی نهاد به بستم

فماذا رایت جباله طلع الصباح کما نسا

تو و لغت و نجاج سکندری من و راه و رسم فلندری

اگر آن خوش است نو در خوری و گراین بد است مراسم

(۱) مقاله شماره ۲۱ دوره هفتم مجله آیین  
(۲) تاریخ عمومی ایران، عباس افشار، صفحه ۴۱۴  
(۳) تذکره الخوانین، صفحه ۱۰۵، این تذکره سنه قبل فرقه العین را ۱۲۶۴ مبداند  
(۴) VOL 3 - 4 '94 ENCYCLOPAEDIA BRITANNICA

جوانی چه آورد و بیری چه برد؟  
 بت خورد سال و می سال خورد  
 بت خورد سیال بسکه ، بتک جلوه اش  
 بت برد از دل اندیشه خواب و خورد  
 می سال خورد بسکه ، بتک قطره اش  
 خورد آتیکه مرد و نه مرد آتیکه خورد  
 زبت خم ده د ساقی روز گمار  
 تر اصاف صاف و مرا درد درد

بد یار عشق تو مانده ام زک - و ندیده عنایتی  
 \* بقر بییم بنده نظر که تو یار شاه ولایتی

غزل ذیل را نیز اکثرآ به قرة العین نسبت میدهند ولی چنانچه در مقاله تحت عنوان يك (شعر  
 و چند شاعر) که در شماره ۷۷ مجله آریانا که از مجله محیط منتشره ایران اقتباس گردیده  
 به اثبات میرساند این غزل قبل از طاهره قزوینی و بلکه قبل از ابتدای قرن ۱۲ سروده شده زیرا  
 میرزا محمد طاهر وحید قزوینی که يك شاعر و نویسنده معروف دوره صفویه است و تا اوایل  
 سلطنت شاه سلطان حسین جهان داشت آرا تعمیم نموده و خود غزل را باید از طاهره برای  
 کاشانی معروف به شاه طاهره کتی دانست بهر صورت این غزل از هر که باشد به طاهره  
 قزوینی نسبت داده شده نمیتواند ولی با وجود آن چون آرا در همه چاپها امی آورده  
 \* نیز آرا در بین جا شکر میکنندیم

غزل

گر بتو افتدم نظر چهره چهره رو برو  
 شرح دهم چه ترا بکته به کته و بو  
 از ای دیدن رخسار منجو صبا فتاده ام  
 کوچه کوچه در سدر خانه بهانه کو بکو  
 میرود از فراق تو خون دل از دودیده ام  
 دجله بدجله بریدیم چشمه چشمه جو جو  
 دور دهان تنگ تو عارض و عنبرین خطت  
 فنجی ببنجه گل بگل لاله بلا لاله بو بو  
 ابرو چشم و خال تو سپید نموده مرغ ل  
 طبع به طبع و دل به دل مهر به مهر و جو جو  
 در دل خویش طاهره گشت و ندید جز وفا  
 صفیه بصفه لاله پرده بپرده توتو (۱)

محبوب

این شاعر دختر سکنده خان نظام الدوله بود و در نیمه اول قرن سیزدهم در هرات نولد  
 یافته بود برادر خود علی قلی خان نظام الدوله که شاعر بود و (سارمی) تخلص میکرد تعلیم  
 خوبی اخذ کرد از جوانی به سر و دن اشعار آغاز نمود و تخلص (محبوب) را اختیار کرد

(۱) غزلیکه بنام طاهره آورد میشود با اصل غزل قدری تفاوت دارد و بتک بیت آن  
 هم که در ذیل نوشته شده است کم میباشد  
 مهر ترادل حزین بافته بر فماش جان  
 رشته برشته نبح بنبحه قار بتار بو بو

ولی  
گفته  
بر  
سوز

ولی مائه صفاته در سنه ۱۲۶۴ در اثر ظلم و بد رفتاری شوهر در جوانی جهان را وداع گفته به عالم بالا پیوست.

برادر او در تذکره (میکده) که شرح حال شعراى معاصر خود را تالیف کرده در بک منظومه سوزناک احوال خواهر را بیان نموده و این چند بیت از آن منظومه است:

من بودم از زمانه و فرزانه خواهری	در مشرق کمال درخشنده اغتری
در بستان عزت سب سرو کشتری	در آسمان فقر حسب ماله اوری
اندر مریم قدس حینا پیشه مرچی	در حجله عفاف و فاکیش ها جری
صدقه صدق فاطمه طهیت ز بیفته	بلقیس خوی آسبه سیرت نکوفری
مشکوی شعرا سخن آرای مذهب	بستان فضل را چمن آرای عبهری
در بخل و عمل و سیرت نایابک مفلسی	در علم و حلم و فهم و فراست توانگری
کمالکش ز مطامع خط و انزاه عطاردی	طبعش ز درج عقل گرانابه گوهری
محبوب در سراق عصمت ز چشم دهر	طالع ز برج فضل چو مهری ز خاوری
اندر حساب و رمل میسطلی (۱) مهندسی	در فکات بحر و هشت قویم لنگری
خود شد هر صباح ز رای منیر او	بیکرد کسب و رجا و از خواجه جاگری
ماه از بی رساندن صینش به هر طرف	می شد روان سیر سفر چون کونتری
کوان بدیده بائی در گاه مصیبتش	چون هندوئی که یاس بدارد ز منظری
بر جیس میکشد بصر در ششم فک	از بهر درک صیبتش از شوق چوری
بهر ام تند خوی بقصد حسود آن	چون چاکران بناده کف تیغ و خنجر
تا عهد میسر و دبی فقر هر دهر	از نظم داکشش غزل روح بر وری
تیر د بیر از سر اخلاص مینوشت	راوصاف خلق فهم و معایش معضری
هر چند در کمال و خط و مشر هوش و رای	چون آن داد چرخ کهن یاد دیگری
بودش بهرا نامل فر خنده صد هنر	الحق کشاده بود بجهان اره تروری
تا گاه جیش مرگ بودش ز من جدا	من ماندم و مصیبت آن دست بر سر
این جور خود بخویش نمودم کرا بلهی	بنادم فرشته را بکف دیو منظری
بدرای و بست فطرت و بد کش و بست عهد	دون طبع و سلفه خلعت و نایابک کفری
مرد آن بود که مردی و نامش بود که هست	به از کلاه مردم تا مردم معجری
کی از خصال او بتوان شمه بیان	عمری اگر بیا که کم او ح د فتری
انقصه رفت با جگر پاک و دل فکبار	آن مهربان ز جور چوین جور گتری
تا چیده از حد بقه کم داشت کلی	اخورده از بهار جوانیش سوبری

(۱) خالقی بینوا در کتاب (یشتنی بر منی) حصه اول فصدیه و انقال نموده این مصرع را چنین نگاشته است: (اندر حساب و رمل میسط مهندسی).

ولی کلمه میسط در اینجا معنی ندیده و بر وزن شعر هم چندان برابر نمی آید اصل کلمه میسطلی است که معنی علم هیت میباشد چنانچه علامه صدیق آخوندزاده نیز تذکره سوزناک این کلمه را (میسطلی نوشته است).

شد آن شهید زهر چقا در ریاض علم  
روزم چو شب سیاه دلم سرد چهره زرد  
از فوت آن چو باغم و زاریست کار خلق  
بس چاره غیر ضرور شبک با نیا شدم  
در روز حش رشاقع یوم انشور باد  
ای دل چرا کنی گله از خلق و از سیهر  
این بود قسمت که خوری غم گشتی جفا  
ناعت روزگار جفا بسو دسکار آن  
این اندر مدغان که در ایام هر یکی  
معدوم گشت مردم و مردی چنانکه نیست  
منسوخ شده مروت از اسنان چنانکه هست  
فرزند را بکنار پدر نیست شفقتی  
ای صاحب فطاعت و عرات بشکر گوش  
کنج فطاعتی و کدائی رخ و آب امن  
درو پشتر و نیم فان چوین در کجا خورد  
بیک هوی از سرت شد و دکم اگر بوی  
ای کامگار در رخ داد و مال و جاه  
دل در جهان مینند که این زال بر فسون  
تا کسی زینفل درمی کنج و دینیه ای  
نکسی بجمع مال کسان همچو کمترین  
در باب قدمه مرده زانده که مرگ  
زان گفت و زان شنید که نبود یاد حق  
باز و دین فویست بچنگ آ رکنج علم  
بکسر در آ بروی شریعت که بافتار  
گشت است و خاک افترو دیهیمت عاقبت  
گر طاقی فسر جام کشی برتر از فلک  
گر مر در راهی از همه خلق جهان ببر  
دینا به نیم جو است تا نند اهل دل  
بکند از کبر و از که آنجا میبرد  
فقر است بکنار نیاید بجز حسب  
چون صدق کس نفس نباشد چه بد است  
جز عجز نیستی بید بر انداز تو هیچ  
یک کام اگر تو بر سر کم و هوامی  
ای نفس سگ تو صاحب خود باش تا چونند  
قطع امید از همه بنمای و از اباز

مونس به جور بیان و من و دیهانه نری  
هر لحظه ام بخشیر از این صفت خنجر ی  
تاویح یافتش و غم و زاری و سخنوری  
از قسمت سیهر و جفای سنگری  
اندر میان من و آن سفته داور ی  
دادند از اول چو پیر کس قدری  
کس نیست پیش قسمت داور مظفری  
تنها توشیحی ز جفا بش مکده ری  
اند و وفار فدا به عزت کثیری  
امروز در زمانه هیچ احدی  
افزون ز آب خون برادر برادری  
نبودد ختری بر سلف مسادری  
کز شکر و صبر بست ترا هیچ پتری  
خزشت ز تاج افروز و حدود پتری  
غم آنقدر که رنج کشد کعبه گری  
کم تو کوی چو در کس ام از دری  
بندی دهم اگر کنی از بنده باوری  
هر روزی از قرب نشیند به شوهری  
تا کی ز حرص در هوس اسب و استری  
در تحت نغمه روح اوادش بشده ری  
در ریادت اگر چه به بلخ از پشتری  
بپشتر از بار اگر کنگی و گری  
کز این کند شیر خدا در زغبیری  
شاهان نهند سر بکف پای فنبیری  
از هر و جا او اگر چه فریدون و نودی  
در مرگ با کدای محلت برای بری  
تا کی ز نفس سفته کشی بار چون غری  
دانند که مزخاک سیه نور قوری  
جز آ سرد و ضیف بن و روی اسفیری  
کتمان ز نوح بود و ابراهم از آذری  
صد سال موی اگر نتراشد قلندری  
کر شیخ انداری اگر شاه کشوری  
بالله صدره از ملک صدره بر نری  
یونانی بیب خلق و خود از جمله سگ نری  
کس روی صدق بر در خلاق اکبری

چندین کنار گلرخ شورشید بسکری  
هر يك بسجدر طرطرا دلبری  
قدشان بجوی بار جوانی ستویسی  
خط از بنفشه و تو از سیم سرمی  
از مشکک تر دور کمر بسته زیوری  
جلدی که ساخت صید غزالی ضغیری  
دایها شوق شان چو بر آتش سمندری  
القا طعندب شان ز خلوت چو شکری  
قدسی خصال و روح صفت چون پیری  
هر يك بقصد نفس ۱۵ شیر سفیری  
هر يك به شاخه رصفاء طوطی سیری  
از شکر حق به بحیر حقیقت شناوری  
مردم بسکر حال چو روح مطوری  
شاهان رهبر را در رهوت به چنبری  
بایسته هیچ راه نبرد د بصر صبری  
هر يك ز علم و قدرت مقتد مظهری  
کز يك نظر کنند گرائی توانگری  
اندر حقیقتند ز خورشید شهری  
تفضل اگر دم نکند عقل باوری  
گردیده حکمتش دمی ایجاد مضری  
از روح يك طبیب ایشان مضری  
عقل ضعیف را نبود هیچ معبری  
چون توده های چندمه و دشت وانگری  
از تافه مشکک تر دعدا ز کما و عنبری  
از سنگ لعل صفر و یاقوت احمری  
رزاق بنده پرورد هر خیر و مهری  
کز جور خلق و نفس و هوا مانده مضطری  
حاجت نپاشدم به پیشنی و کوشری  
از قدر بر سرم ز سپهر مدوری  
تا کردم این از فزع و هول محشری  
بخشی مرا به سید و سلطان و سروری

در بر از اطقس مخالف پیدا فیری  
هر يك بصبر خوبی رخسار پیوستی  
قدشان سباع حسن بر افروخته گلی  
زلفی ز مشکک لب لب از لعل جانفزا  
کلیکک نضا بارش شان بهر شور عشق  
دست قدم بهر گس جمالش شان نهاد  
جانها عشق شان چو بدر بساست مباحثی  
ایام وصل شان چو شب قدم قبض بغش  
تو مری دیگر گروهی امینند پاک رای  
هر يك قاف مکرمت عنقای مفر بسی  
هر يك ز آشیان وفا بساز اشه بسی  
در ظاهر انداز جز ولیکن بیاطن اند  
بیر بام قصر از کبر خاک گذرند  
اندر کلاه فقر ز غیرت در آورند  
شیطان کند ز سایه ایشان حذر که نیست  
در ظاهر شکسته مبین شان که از کمال  
دارند ز بر خرقه پیشینه گنجهها  
گرچه بصورتند چو عقابان ز خلق  
از علو همت و مقامات و حال شان  
سبحان خالق که بر خلق این گروه  
بنمود از کمال عنایت ز بجز فضل  
آن منبع حکیم که در بحر حکمتش  
در جنب آستان جلالش سپهر و مهر  
از خار گل بر آرد و میوه چو مشکک  
شکر زنی عطاد هد و اسکین ز نعل  
با معنی المراد کسری بیکه از کرم  
از لطف کن به این مشکک سی عنایستی  
در کنار من نمی چو قشای ز بحر لطف  
يك ذره ام ز معرفتت گم کنی عطا  
حاجات مرد و عالم از لطف کن روا  
هر چند عاصم ز تو خواهم که از کرم

فخر دو کون سید مرام که کائنات  
 شاه جهان محمد تیر البشر که نبات  
 در یک زمان رسید در آن جا که نیست هیچ  
 سلطان خاقان که بنهد صلابتش  
 از مهر فداوست یسکی ذره کره آن  
 بارانش از سعادت دیدار او شدند  
 یسکنن را متش نرود جا نب سقر  
 یاسد الرسل نوئی آن ار و معنی  
 از هوش تا غرض شود مست اگر وزد  
 یک باره از گرم در لطفی اکتفا که نیست  
 در چشم از خاک دوت ذره رسد  
 هر چند ما جرم مردل خسته وز کند  
 اندر دو کون زمین شکست در کار و امگیر  
 بنامها بشی که بسو را رم رشعیف  
 یاد صادمه خسته یسکن یکنظر که هست  
 در بیخ این قصیده زهریست بعد الف

باشد به نبرد ذان شریفش معقری  
 یکران ابراق بر سر ته طاق اغضری  
 جز ذات ذوالجلال نه جسی نه جوهری  
 بر فرق تاج کسری و جم پای منبری  
 ایمان ز کفر ساخت میان تیغ حیدری  
 سرور به طاق جمله چه - لمان چه بوذری  
 گیرد یسکف بستر جوزاف منبری  
 کز نشت نازم روئی هر شک و هر تری  
 ز آن جمع مشک بیو نسیم معطری  
 چو در که توام بجهان راه و رهبری  
 زای بنای دهر فخر نمایم برا کثری  
 مستم بقصد غس گر فتار واپتری  
 ای سایه های شرف ظل شهری  
 شیران کنند رحم به رو باد لافری  
 در آتش غمت چو سینه ای به مجری  
 خمین و غمس با ما تیر از نوشه ری

بحرا لدر رلقب بهم این را بو دوزا

هر شکسته اش چو هست یسکی درو گوهری

این قول اثر طبع محبوب هر وی است و -

رفیقان بر لب آمد جان زهجر ان دلفنگوری را

که میگوید با آن بهرحم حال جان سیاری را

نه از بختم سر یاری نه از داد از غم - واری

بود مشکل بسر بردن بد پندان روز کاری را

تو ای صبا د باد آور بقدر افتاد دامت

کش از محنت هجر ان اسیر خسته زاری را

جفا از حد نوزن کردی بسیار بکره و قضا آموز

دوا کن درد افسکد ران مسوزان دافندی را

گذر کن جاب محبوب ای دایر زیان نبود

اگر یاری بجای آری دل امید واری را

\*\*\*

برده از کف دارا باده اوش مدهوشی  
 شوخ هنرین موئی تند شو جفا چوئی  
 آفتاب کنعانی دلبر سخته انی  
 خسرو جهاندار ی دلری بای خونخواری  
 خنجر جفا بردست شیشه وفا بشکست

یار لاک اندامی سرو گل بنا گوش  
 ماه روشن موئی سمیر فبا پوش  
 نازنین تن و جاننی یکنه پنج خاوش  
 مست عاشق آزاری یا سمن برودوش  
 ناله های عشاقش میر سد بهر گوش

من قدم انعام زد من بکوی آن جانی  
 در فراق آن مهر واز جفای آن بد شو  
 جان آسیر از انجوری بن بقید مهبوری  
 مست بکشی در خورد کفتمش که ای بد عهد  
 از سروفا بگره بر عشق کن از جام  
 در شب امید نیست جز رخ تو خور شبیدی  
 همچو من غریبارت بقدر جان همه در کف

ای بیت جفا کارم از شمت بسی ز اوم  
 یاد میکن از (محبوب) بگذر از فراموشی

(مستورده غوری)

نام او حور النساء و دختر پسر پدایعظم است مشارالیه در سنه ۱۲۱۱ هجری شمسی در تریقه (پرستین)  
 غور با بر صفت وجود نپاد و تالیان عمر بر آتد بر برده ۹ (بی بر صفت پوش) شهرت داشت  
 خودش راجع خود چنین میگوید :-  
 بسیار خوابه زورم بود حور النساء اعم  
 حور النساء تا آخر شو هر آنکه در سنه ۱۲۴۰ هجری شمسی (۱) وقت نمود در کوه (زور)  
 دفن شده این شاعره دیوان مکی بنام (نعله العاشقین و مفرح المسلمین) که دارای ۳۰ و نیم  
 هزار بیت است (۲) دارد . اینک بعضی از او :-

غزل

دل مشتاق کرده رطبت مستانه میرقصد  
 بهر جای او و روی زانو ارغدا باشد  
 مکره ش در تنه زدنش جمال تو  
 مراد بر و زو اعظم و عظم ترک عشق میفرمود  
 دلم چوین دام زلف و دانه خال تو می بندد  
 مگر باد سب از چین زلفش سگپتی دارد

که باشد در پس برده اوای دلبری دارا  
 ز آوازش بین (مستوره) داد و او میرقصد

(غزل)

بش دارم که بناناز واداکسورها کرده  
 فرومشته نقاب از رو مکمل کرده دو جا دو  
 بری روئی جفا جوئی بسان خویش بد خوئی  
 بهر جا میروم غایب ز چشم من نیبگردد

(۱) پختنی میرمن صفحه ۱۵۶

(۲) پختنی میرمن صفحه ۱۵۷



بحال عاشق مسکین جفا چندان چراداری  
 که مسکین هم بخود را بر سر کوی و نفا کرده  
 فلک بوئی ندارد از - و نای بری بیکر  
 و سادوران مصیبت من هم و رنج و جفا کرده  
 نکو (مستوره) این دنیا باشد جای آسایش  
 و گر تا این مریم از چه او جا در سنا کرده

(بی بی سنگی)

نام این شاعره مریم است و در سنه ۱۲۵۳ هجری قمری در کوچه جواهریه ای کابل تولد یافت  
 پدر او خواجه سنگی محمد نام داشت و به (بابه سنگی) مشهور بود.

مریم زود آشنید غلام رسول به تحصیل علوم متداوله پرداخته. ادبیات و مخصوصاً شعر خلافت  
 مفرطه پیدا کرد و از جوانی شروع بیرون شعر نمود در اوایل (شور) بعد از آن (بی خود)  
 و بالاخره (سیفی) تخلص می نمود

بی بی سنگی را بی بی سیده نیز میگویند و مشربالها با شعر او ادبای عصر خود رابطه  
 و دوستی داشت. در بدیهه بسیار ماهر بود و گویند که با تزییناتی داشت ولی چون دیوان  
 اشعار او موجود نیست و اکثر اشعار او از بین رفته. جز چند بیت ذرا که در بختی میرمنی  
 نشر شده چیزی در دست نیست

غزل

گر نیکو و منکر آید برسد احوال مرا  
 یا محمد گویم و ک - و با شود زسان من  
 در بغل گیرد مرا قهر ای خدا پادشاهت کبر  
 مثل مادر آن زمین شفق شود بر جان من  
 روز مشرق چون سر از خاک آمد بالا کم  
 یا محمد گویم و روشن شود چشمان من  
 نامه عمل من را که دست چپ دهند  
 سمع بیفید بر شنود آن نامه و افغان من  
 چند مصرع و سفت تو گشت دخترت ای مجتبی  
 این کنیزک را ببخش ای سرور و سلطان من  
 (نور) مسکین را ز خاک پای کلیات نامار  
 یا محمد گویم و روشن شود ایمن من

(شاه جهان بیگم)

بیگم بهویال

نسب نواب جهان نیکر خان بهادر، حکمران شهزاده نشینی بهویال وید رشاه جهان بیگم از  
 طایفه میر از خیل از قبیله کرانی (۱)، یکی از قبایل افغانی است بطوریکه بیگم اصلاً افغان  
 و هم قوم است

شاه جهان بیگم بتاريخ ۱ جمادی الاول سنه ۱۲۵۴ هجری قمری در قلعه اسلام نگر در حوالی بهو  
 پال پیدا شد و بعد از وفات پدر در سنه ۱۲۶۳ از حکومت افغانستان نامت ریاست بهویال را  
 یافت، ولی در حقیقت زمام اداره در دست سکنه بیگم بهادر بنار آنها بود در زیر سایه او شاه  
 جهان بیگم تعلیم و تربیه درستی حاصل کرد و مخصوصاً در خط و کتب فارسی و سلفه بیست  
 بیایه تکمیل رسید

و فتنه شاه جهان بیگم بسن رشد رسید، مدرس در فکر ازدواج او افتاده با آنکه کن حکومت

(۱) تاج الافال، تاریخ بهویال، قاضی شاه جهان بیگم، دفتر سوم، صفحه ۶۱

انگلیس در هند درین بابت مشوره نمود و بعد از چندین و تفکر زیاد باقی معده خان ناصر جنگی  
را که یک شخص نجیب و ورز و اکتین قدیم بهوبال و رکن ریاست آن بود انتخاب نموده به تاریخ ۱۹  
ژانویه سنه ۱۳۷۱ ع روسی او را شاه جهان بیگم صورت گرفت و در سنه ۱۳۷۴ و شتر آنها سلطان  
جهان بیگم تولد یافت .

در سنه ۱۳۷۶ شاه جهان بیگم ریاست را در سوا ایداد سیرده منصوب و ایامی را اختیار نمود در  
سنه ۱۳۸۴ باقی معده خان شوهر بیگم بسیار ایداد گرفته او را باد خورش تنها گذاشت یک  
سال بعد سکندر بیگم نیز بر حمت ایزد دیوست و شاه جهان بیگم بر تخت ریاست بهوبال نشسته  
افتراد دولت را بدست خود گرفت و در ۱۰۰ ملک و ترقی معارف آن معوزیادی نمود، علماء و فضلا را  
خلی عزیز مبداشت و عزت می نمود چندی مکتب و بیمارستان و مسجد بنا نمود و چون بهمرات  
علاقه داشت چندین قصرو عمارت عالی بنا نمود و تعمیر یافت ازان جمله تاج محل بهوبال  
بعد بر شاه جهان انشا اقرضا میباشد .

در ۱۳۷۸ به تهریک و شاهی حکومت انگلستان باسد معده صدیق حسن خان میر شیر  
خود از دواج نمود شوهر ثانی او از جمله فضلا عصر خود بشمار میرفت و صاحب آثار  
و معسوسا تذکره های متعددی است ازان جمله تذکره (شعب العجم) .

نظر به خدمت برجسته شاه جهان بیگم در پیشبرد امور کشوری و تهذیب مملکت حکومت  
انگلستان او را مورد بوازش قرار داد . با عطای قطب درجه اول (کرون اف اندیا)  
(تاج هندوستان) و رئیس دلاور طبقه اعلائی ستاره هندفاژ گردید .  
شاه جهان بیگم بسفر و سراجت علاقه فرطی داشت چندین سفر در هندستان و خا رج  
آن بود این خا، فاضله و وف چندین کتب مانند (تاج الافال، تاریخ بهوبال، تهذیب  
سوان، خزینه الاثت) است و همچنین در زبان فارسی وار دو شعر میگفت و در فارسی  
(شاه جهان) اماد اردو (شیرین) نغلیس میگردد .  
اینک چند غزل و رباعی و بعضی اشعار منتخب او :-

غزل

مردم رحمن یار من ریزد تجلای دگر چشم و در هر نظر معونما شای دگر  
هر زده خاک درش خورشید تابان در برش ازهر تو مهر رخس دارد تجلای دگر  
خوبان دنیا کومه خو بنداز سرت بیا نام خدا آن دل را با در سرا پای دگر  
از یور پای زا عدان بوی با آید بچون هر مبارعاشقان با شد مصلائی دگر  
باور میکن تول عدو ساغر کجاوشیشه کوه ای جنبی این های و دارم ز سپهای دگر  
من میروم سوی مردم دل میگشاید سوی خیم من میروم جای دگر دل می رود جای دگر  
چانم بنده ک آمد از یارب جهان سازم بدر من میزنم رای دگر او میزند رای دگر  
ای عشق بی پروا بیا تاوارم از ما سوا جز درد تو بود مرا در دل تمنای دگر  
از شرم رشک خال او دیگر بود احوال او گل رسر آن لاله رود ارد تماشای دگر  
ای موس معنوار من خلقی بی آزار من بس مهر ریزد یار من دارم بهروای دگر  
شاه جهان بیگم تاجور در هند یان  
جز یاد داور در جهان دارم سودای دگر

غزل

دل برد زمین تا جوری شاه شهبانی	هاشکر شکنی تیغ کشتی آفت جانی
شور شید وشی سیمبری ماه لغزنی	جاد و سگهی کج کلوی حو رانجانی
کو مرتبه از زوری فتنه پرستی	بمان تنگی جور گری شور جهانی
در مملکت حسن شاه صدر نشینی	در زمره شو بان جهان باج ستانی
هاروت قرماه رخی یوسف عهدی	جسی قسی شعر ره می سحر بیانی
غلمان روشی شله وشی مست جانی	کوثر منشی آب بقار طل گرانی
بباز گری عربده خوجور پستی	خاطر شکنی تیر قندی سخت کبانی
از حالت دل با توجه نمانه سراید	شور بده سری جور کشی شور جهانی
معجون صفتی کوه کنی خاه بدوشی	بنتاب دلی ریش تنی سوخته جانی

تراوب نخواهد که بهجر تو ببرد  
ای جان جهان وعده و سحر و امانی

رباعی

ای شاه جهان دراز شعر گناه	شدرامه اعدا دل تو چون مهر سیاه
نومید مشو که دار گرهست رحیم	کوه گنبد شود بو زن پر کلاه

رباعی

چون بال و پرافشاد چون دام ببرد	سید باک ز صیاد پر بدین نتواند
مشکل مرض است این که بفریاد رسید است	آ آنکس که بفریاد رسیدن نتواند

\*\*\*

چو ز عید او بیز سم چه لا جواب گوید	که مز از حیا بهتم بهزار چاشکستم
بی قدر ز ناشناسی که بر اینگان آگیرد	دلی بهیای شود دا بعثت بها شکستم

(مریم گنیزك)

مریم بنت سید عبدالله در ماه میزان سنه ۱۲۵۷ هجری قمری در فریبه (کرخ) هرات پای مرصه  
وجود یافته تحصیل خوبی حاصل نمود و زن فاضله و شاعره بود اکثر حدیثات میسرود و بر  
خیلی بابند دین و علمه می بود .  
فات رالیهها در سنه ۱۲۰۸ هجری قمری در گذشت و دارایی دیوانی میباشد که بطبع رسیده .  
اینک نمونه شعر او .

(نعت)

ای سینه جهان آرا معدن صفا هستی	بر گزیده خالق فخر اصفا هستی
عین جمله محبوبان مفر انبیا هستی	نوطیب مرتجع درد هر دوا هستی
شمع بزم هر جمعی بسکه خوش لقما هستی	
روز و شب بود دایم میل خاطر م سویت	بسته جمع مشتاقان دل بتار هر مویت
رخ ندی نابینم آن جمال و گیسویت	بشترم حدیثی چند ز آن دو نعل دل جویت
طق شکر بن بکثار آنکه خوشنوا هستی	

در چمن آروید کز آوار جهان اشی      سرو خوش وصال ابدوست جان عاشقان باشی  
 توتنهال نخلستان شاخ ارغوان باشی      تو بهار عمری لبک ایمن از خزان باشی  
 من اراده اکویم واجب دها هستی

ز آب و رخ نمایان کن جرم گنجر خان شکن      با تکلم شیرین صوت بلبلان بشکن  
 از حرم خلیل آسار و نوق دندان بشکن      تاج لعاف بر سر نه افسر شهان بشکن  
 چندان از نظر انایاب همچو کیه هستی؟

درج لعل در بکشا ی قیمت کهر بشکن      با باهم شیرین قیمت شکر بشکن  
 بهر ایله المعراج نسوت معسر بشکن      با امتاع حسن خود ترخ سیم و زور بشکن  
 یوسف عزیز من چون تو من بهاهستی

گرچه تاو ک نازت بر دلم دارد      عاشق جفا پیشه کن از آن حذر دارد  
 پیش تبریز گات سینه را سپرد دارد      ای خوش آنکه هر لحظه بارخت نظر دارد  
 مان قدم چشمه دیدیم را مشاهدهستی

شیر و شب معراج م . . . درج نا اوجی      در درج بکتا نی قد کنز لا تحصی  
 آفتاب ملک دین صدر میلس عقبی      مقصد از یولان راجن وانس دامولی  
 ز آنکه احسن الخلقی افضل الورا هستی

این (کنزک) مجرم ترک گفتو گو دارد      نه پیام خو رسند است نه هم سپرد دارد  
 مدتی مدیدی هست با هم تو خود دارد      آرزوی یک دیدن ز آن رخ سکو دارد  
 روی خود بین بنمای گزمن جدا هستی

(صنوبر عساجیره)

صنوبر بنشد سید عبدالله خواهر مریم کنزک است در او آخر قرن سیزده و اوایل قرن  
 چهارده هجری قمری در (کرخ) مرآت بحر میسیرد و بعد ۴۵ سالگی از دو؟ ج بود صنوبر  
 ما نند خواهر خود شاعره بود (عاجیره) تخلص می نمود ، این در خواهر اکثر با هم شاعره  
 میکردند اشعار (عاجیره) مثل اشعاره یم بیشتر حدیث و نعت است و مخمس ذیل نمرته کلام اوست

نعت

ای شۀ پستانهای من دل شده مبتلای تو      طوطی طبع من کند شام و سحر نوای تو  
 عمر عزیز را دهم در هوس آقای تو      محرم سیر لا مکنان جان و دلم قندای تو  
 مرغ لالم با وج عرش سیر زنده از هوای تو  
 وصف تو چون بیان کند سوخته وصال تو      طوبی جنت است خجل از قند با کمال تو  
 جز غم هاسیان در هیچ نه در خیال تو      نور همه جهان بود پر توی از جمال تو  
 ناپس مناه سرفک از شرف آقای تو

يك شبی از سر صفاروح لایمن ز کبریا  
 آمد و بر درت نشست گفت درود و مرجا  
 بمن حق آورده ام نهند براق بنا دنیا  
 خیره و سوازشویکن عرش عظیم مرتکا  
 لوح و قلم گرفته اند سره ز شاک پای سو

بشت براق از زمین سوی سما سفر زدی  
 جمله آسمان میسه طیبی بیکو نظر زدی  
 روی بجانب اله بشت براق زور زدی  
 دامن ساریر زدی بر در دوسه زدی  
 نه فلک و نه آدم هیچ به در فضا ی تو

رفتنی ز شوق دل مگر سوی حیرت کبریا  
 هست شراب حق شدی نوش نوجام صفا  
 محولای او شدی دیدی لچلی خدا  
 از حرم جدا جدا شد که حیب من در آ  
 آنچه تراست مدعا بدهم از برای تو

تا بشنیدی این ندا جانب او روان شدی  
 از کدر جهانان رفتی و شاد میان شدی  
 بستی گمراه عشق دوست عازم لامکان شدی  
 ای شهبه جمله شهبان روی گرهان شدی  
 جمله شهبان این جهان گشته همه گدای تو

چون بحریم کبر بخدمت و هم قرین شدی  
 بهر گنایه عاصیان نایب وایزین شدی  
 خرامش تو قبول شد وارث ملک دین شدی  
 شاه حرم نشین شدی هادی عدلین شدی  
 چون بغداد قرین شدی جسته خدا رضای تو

عمر عزیز شود تلف نیست ز خود خیر مرا  
 روز جزا بسن بکن از سر اعطایک نظر  
 بنده بخالیه هم زار و ضعیف و چشم تیر  
 ای مره چهارده انبر خواجه گل بحریر  
 نعمت تو گفته مختصر (عاجیزه) بی تو ای تو

(گوهر کا بلخی)

گوهر بیگم دختر يك رساله كتابی وده و در اواسط قرن سیزدهم و قریبیکه بعضی سدوزانی  
 ها و بار کزانی ها بهنگاه مهاجرت نمودند خوبشاوندان خود بد آنجا رفته در او دیانه و امر  
 سرافا مت و در زید (۱)

این شاعره دره رسی - پشتو وارد و شعر میسرود و تا سنه ۱۲۶۲ هجری قمری حیات او  
 بلخی است (۲)

(۱) تاریخ ادیبان افغانستان در عصر سدوزانی ما موافقه شای علی غبار که فرمائش  
 وزارت معارف برای صنوف اعداد به نگاشته شده و تا کنون بطبع نرسیده است  
 ۱۲۶۲ پشتو متر من (شای علی بیتوا)

زهره

۱ سال پیش امرایان بدو در اواخر آن گذشته در شب آنکه او میریست در اوائل رفته  
بود ای پسران منو به کرد. راستش زهره ای زود چو سوزد غلام بر آفتاب  
خوب میدادند و در آن روزی وارد شهر میگفت و خط سبب را به بقدر منو نوشت بعد از آن حدیث  
باعتش و مدت درستی ۱۴۰ (۱) هجری قمری زود رفتند. اینک چند موده شعر فارسی او -  
هن ایها چایی چیست که در پیش مردمان

پرو و راه را به بقا گیر کرد مردمان

رفته رفته تمام مهر بان کرد مطرب این جراحت ها که من دارم که خواهم بشود  
بیت ذیل مطلع غزلیست که برای نوان نلاء با این رئیس بدر شوت فرستاده بود  
خبر از من که برداشته غلام با با زهره در بزم غزل آرزو نوانی دارد

آغا کوچک

آغا کوچک دختر شهزاده سلف الله میرزا است که از طرف پدر به قاجاریه شده. قاجار و از طرف  
مادر به معتداله شاه شاط و جلالی و شاه صفویه میرزا. این شاعره در قرن سزدهم حدیث داشت  
و گویند اشعار خوبی میسرود. در بعضی ذیل موده فریحه شعری وی است -  
گویند بهشت و جود گوشت - قیامت در روز جزا شوخ و محشر با قیامت  
دوزخ چه - بود - ش علی و آل - ش چند - به محبت بیبر - آقا - است

504-1259 - آمده فدوی (۲)

این شاعره در تاریخ ۱۷ ربیع الاول سنه ۱۲۷۶ (۳) هجری قمری در کابل تولد یافته پدرش  
سردار نور محمد خان و مادرش دختر سردار محمد اکرم خان پسر امیر دوست محمد خان بود  
نور محمد خان که در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان نائب الحکومه قندهار بود. به تعلیم  
و تربیه اطفال شوی توجه خاصی داشت طوری که آئینه خانم از طفولت فارسی و قرآن شریف آموخت  
و مقصد حدیث خوبی بود علاوه بر آن فریحه شعری نیز داشت و از جوانی شروع به سرودن اشعار نمود  
روایت میکنند که آئینه خانم خیلی با حوصله بود. چنانچه وقتیکه پسران او در کتب خویش

فدوی پیدا شد و حکیمان آن زمان آرا بدون دوی بیپوشی جراحی کردند و اولی مریضه  
کوچک با وجود درد طاقت فرسا آه هم نکشید و حتی از عهوش هم نرفت.

وقتیکه آئینه خانم به سن رشد رسید پسر دار محمد سرور خان ابواب خیل ازدواج نمود ولی  
بعد از چند سال شوهرش وفات کرد و آئینه خانم بعد از چندی به کج سردار عبدالعزیز خان  
پسر سردار عبدالقیوم خان از تن خاک در آمد از چهار طفل این خانم که دو از محمد سرور خان  
و دو از عبدالعزیز خان بودند یکی هم پس از تولد و بعد در طفولت دنیا را وداع کردند.  
بعد از وفات شوهر دوم خویش آئینه خانم بنگلی تنها مانده در یک جای پسر نمیبورد و گاه  
در خانه برادر خود گاهی هم در خانه نایب السلطنه و یا یکی از خویشاوندان و دوستان. بعد از خود  
می - بود - پسر عبدالرحمن خان بنا بر احترامی که نسبت باو داشت در سال ۱۰۰۰ رویه کاپلی  
معاشر برایش مقرر کرد.

آئینه خانم با سه تن از خانمهای هم عصر خویش دوستی زیادی داشت که یکی آغا جان دختر  
امیر دوست محمد خان و زوج سردار محمد علی خان دومی علیا خانم خانم امیر حبیب الله خان و سومی

(۱) اشعیر نسوان

(۲) مدار تیسری زیاد و وفق شدیم از سردار محمد هاشم خان. برادرشاه مرتضی حومه معلومات نسبتاً  
مفصلی راجع به بیات وی حاصل گتم و خود در آن موطف میدانم که در اینجا از مهربانی سردار موصوف  
تشکر نمایم

(۳) تذکره نسوان ملا محمد صدیق آخند زاده

عالم بیگم، خانم ایشا السلطنه بود.

این خانم در اواخر عمر خود بسیار عابد و تبهت گذار گردید و با نیت روزهای عبودیتش  
روزی بیگم رفتند و سه چله کشیدند در رمضان اعتکاف داشت آینه ماه در کبوتر رت شاه او ایام  
اطاق مخصوص داشته اکثر اوقات خود را در آنجا میگذراند و مصاحبت میکرد و در آنجا  
من مالت خالی میبود و بیول خود دو یا سه کشتی بود و مسجد آورد کرد یکی در باغ و مردان  
که اکنون نام مسجد میرزا قمر الدین ذکر می شود و دومی در ده یوشین دورها.

آینه خانم دو بار سفر حج رفت و قتی که بداندای مراسم حج دوم و زیارت مدینه منوره  
و بیت المقدس را دیگر حج بزم مراجع و وطن در شهر اخیال کرد در موترس و پس نشست  
در جنبه که موترس خواست حرکت کند به آواز بلند ندا کرد.

خدایا من مرا که خود را در مکه معظمه و مدینه منوره میخواستم از وقتیکه به بیت المقدس  
رسیدم خیال کردم در اینجا خواهم مرد چون درین سه زمین پیرک شود اثر شدم از اینجا  
ناعبید میروم!

چند لحظه بعد موترس چو شد بوالی هیچ کس آسیبی نرسید جز آینه خانم که در اثر صدمه ایشانکه  
برایش وارد گردید فوری جان داد مسافرین نیدانستند که بیانش وی چه آینه و مدار مشوره  
مختصر فاصله کردند که او را در همانجا دفن نمایند دوسه خانمی که بسیار بودند میدانستند که  
کفن و عهد اسباب تدفین در غور چین این مرحومه موجود است لفاش اور شسته برای دفن  
آماده ساختند درین وقت شخص از بیت المقدس رسید و گفت:

امشب خواب دیدم که خانمی از جمله حج افغان رفت کرد و من او را در کنار قبر حضرت  
بلال دفن میکنم.

همه از چنین تصادف عجیب بعیرت افتادند و حق مرحومه را بجای موصوف قل داده در آنجا  
بهاک میرسد.

کتاب ۸۹۲۴

وفات آینه خانم در سنه ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ اتفاق افتاد.

چنانچه در بالا ذکر شد آینه خانم از زنان تعلیم یافته و فاضله زمان خود بود و شعر و ادبیات  
علاقه مفراطی داشته خود نیز شعر میسرود و (قدوی) نقل می کرد این غزل آینه طبع وی است.

تا نظر در چین وضع جهان وا کردم	سندی بود که بر دیده بینا کردم
نه چمن رنگ و فدا داشت نه گل بویقا	حیرت آورد بهر سو که تماشا کردم
شرح چشمتی چو میکس کردم و بس شرمیدم	هر مناعی که از این سقا تنها کردم
گر به بشر زمین از حاصل دنیا بسر ستد	گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذره نیست بکف زمین سفر دور و در از	منو خواهم ز خدا آنچه خطاها کردم

(قدوی) بار خجالت بیکشی روز جزا

ز آنکه درها لم فسانی چه مهیبا کردم؟

(ببوجان)

نام او حلبیه و در سنه ۱۲۸۰ - یا ۱۲۸۲ در باران کابل تولد یافته پدرش میرزا رفیق اله خان  
از اولاده میرواغظ و مادرش دختر امیر دوست محمد خان بود. بی بی حلبیه در خانه پدر  
علوم متداوله را آموخت و رادب و شعر معلومات خوبی داشت و از جوانی بسرودن اشعار منزل

بیبه اگر در سنه ۱۲۹۶ (۱) وقتیکه امیر عبدالرحمن خان طرف کتاب آمد و شب در بیابان  
آمد نو فوسف گردوز آغا را امین و از کسان دولت ملاقات نمود در ضمن صحبت با سردار  
ملاطوفت خان را او پرسید که آیا کرام برادرزاده یا خواهرزاده ای که ایستادگی  
را با او داشته باشد سراغ در سردار آمدند و فوسف خان فوراً بی حلیه را که در آن زمان  
۱۵ ایات له و دو حسن و معانی در سر داشتند به طرف آوردند او را امیر عبدالرحمن خان معرفی  
نمود و چند روز بعد از ورود مشارالیه بکمال تکلیف او را بی حلیه بستند

اولین کار او بعد از تکلیف بستن مهر خوش به امیر عبدالرحمن خان و دو چند روز بعد از آن  
باون اجازه شوهریه بده بماند رفتند حکم دادند که محبوسان را رها کنند و فوسفیکه  
امیر عبدالرحمن خان ازین قضیه آگاهی یافت بر آشتی ولی نظریه علاقه و محبت که نسبت به اسم  
چون خود داشت او را بخشید از او قول گرفت که دوباره بشون مشوره و مساعدت او چنین  
کارها اقدام نماند

بی بی حلیه که زن نهایت سحر و مهین نوازی بود خسته و هرگز از همبان و فقر خالی نبود  
و همیشه در صدر کتک به او میبویید و در حیاط او آشپز و سر آشپز میباشند آنچه  
طوری که قبلاً گفته شد امیر عبدالرحمن خان او را در صدم قلب دوست داشت و خرسندی او  
را زهر جیز بالا بر میسرعت و به اندازه بود که اگر چه شاعر نبود و کلامی شعر  
نمیزود اما شهادت و صف بی بی حلیه که بر او لقب (بیو جان) را گذاشته بود قطعه ذیل را گفت  
مهد علی با صدر کسری بی بی عفت شیم

ز آنکه از عفت شیمش خوانند عیال محترم

الحق از مادر سزده دختری معز دای

صاحب حلم و خا و مایه بود و کرم

بیو جان گوش و با را سزای دوست میداشت و هم سزای اولیها از آن بیکه رفت زمین را  
میپوشد نبوده سقر ساقه روز بی بیی رفته روز زاده میگذاشتند در آن هنگام خودش  
و صاحبین و و کران زان و لباس مردانه پوشیده لای آن بلان بیاید در از می انداختند چهره  
را به نقاب سیاه تنگ دار میپوشیدند

چون بیو جان به شعر و ساز علاقه فرطی داشت هر شب بهترین نوازندگان و خوانندگان آن زمان  
را نزد خود خواسته تا سینه شب بقوان آنها گوش میداد و از مهارت ایشان معظوظ میکردند  
و فوسفیکه امیر عبدالرحمن خان از کتاب عزیمت می نمود بیو جان جانشین او بوده تمام امور  
دولتی را اداره میکرد و چون صاحب هوش و تدبیر خداداد و دعوی از این همه میر آمده  
بیو جان صاحب دویسر گردیده و لم اولی در سنین طفولت از دنیا رفت

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان این بیکه ساوفا چندین سال در گدازستان مرای کابل  
سکونت داشت ولی در اواخر حیات خود آرا برای مکتب مستورات و اگزار شده در قلعه عاشق خان  
اقامت کرد

وفات بیو جان ساعت چهار و نیم صبح روز چهارشنبه ۲۰ جوزا سنه ۱۳۰۴ هجری شمسی واقع شد  
در جو ارتبه انصار رحمته الله علیه مدفون است

(۱) طبقات سلاطین اسلام، تألیف استادان این بیابان



چنانچه ابلا گفته شد. بوجان طبع موزون داشت و گاهی شعر میسرود و ای متأسف! اکثر اشعارش ازین رفته و من چند بیتیکه در اخبار (ارتدالک وان طبع رسیده چیزی افتی. تبه گویند روزی نه ۱۰ الفته والذین امرعید الرحمن خان یکمسته. کس برای او فرستاد و او برای اذای تشکر کرد ذیل را نوشت.

بر کس صدبرگ از دست شهنشا هم رسید. بر سر خود مانند و بر چشم ترا میدمش.  
این سه بیت نیز از نتایج افکار اوست.

(استقلال)

از برای خدایا بلند میگردد  
بهر سر خود ازای استقلال  
سازد شیرین دهان مسکرت ما  
بیارب از ما بیهو هسای استقلال  
میگشمد از این مدیده خود  
سرمه از خاک پای استقلال (۱)

(فاطمه سلطان خانم)

فاطمه بنت حاجی میرزا حسین خان از هر دو طرف به شعر میسرود دوره قاجار به مقام منسوب بود و شایع شش ربیع ۱۲۸۲ هجری قمری ولد یافته در طبرستان در عربی، اریج و فارسی معلومات خوبی کسب نمود و شعر فارسی نگارش میسود. فاطمه سلطان خانم در سنه ۱۳۰۰ با میرزا محمود پسر عمه خود ازدواج نمود. چند بیت ذیل از قصیده ثبت است که مشارالیه در مدح میرزا حسن علی خان اعتماد السلطنه گفته است.

بمقل و دانش مهر ز خواجیه گذر  
مفضل دانش بر اثر ز صاحب دیده  
کهر که خدقش آرد هوای فروردین  
ز خاک لاله آمد که همین واسفند  
ز قطره نقش هر دفعه عین کمال  
خرد بسوزد در صحر کمال سیند  
دعاش گویند پاری چنانکه ای روی  
بدر دره را از دور در آرد و اگر نه

(ام هانی)

زمان حیات این شاعر. بطور یقینی معلوم نیست ولی از همه قرائین چنین استنباط میگردد که در قرن سیزدهم حیات داشته اند. شرح حال او از دوین فصل گرفته شد.

ام هانی از اهل زور ختر حاجی عبدالرحیم خان کلاهیگی بود. بسیار دیر شوهر نگرد و بلاخره با یک سید محترم ازدواج نمود و از صاحب اطفال شد. معتمد صادق خان رحیمی برادر زانده او حکایت میکند که عهده اش بیست باسی جمله کتابها دوستان و آشنایان خود بخشیده به پشت هر کتاب شعر مناسبی نوشته بود از آن جمله دو جلد کتاب اخبارت شکنی نبوی و قسمت و این دو فرد بر پشت آن به خط ام هانی نوشته شده است.

- (۱) پای دوش می دست خدا چون نهاد
- (۲) غرض ازت شکنی غیر ازین نبود ایورل
- مهر سوت ز مهر بوسه بر آن پستانهاد
- که دوش خود با کف پای مر ضی بر ساند (۳)

(۱) - روانج - مری بوجان از یادداشت - نهایی شده هی بی بی جان خانم سردار محمد عمر جان مرحوم که عروس بوجان میشود گرفته شده است و نمونه اش روی از (بشنن میرمنی) نقل گردیده  
(۲) آتشکده پودان صفحه ۲۷

دوایت است آمد وقت ز غم مهال گذشتن خواند انگشتری قیمت بهارا از دست انوی شود  
بگشاده چشم خود را کشیده این شعر را سرود  
کم مرصع است مردم در باهوش برایش

بر میگذشت سدل در خون میبیدم را

غزل و فرد قیل نیز از آن را اوست  
خار کنگ لب یکی طره مشک نام دو

وای سجال مرغ فل دانه یکی و دادم دو (۱)

کان کرم جدا دستان کز دل و از کفش برد

ما به جود هر زمان بحر یکی قلماء دو

در بوستان بوی چشم تو آغاز ساز کرد \* \* \*  
سوی زبان طاعت به از کس دراز کرد

(فصل پنجم)

(شاعرات مجهول الزمان)

در موقع تتبع به نامهای از شاعران بر خوردم که عصر و زمان حیات ایشان نامعلوم بود هر  
فردی چند جهت آورد تا درین باره معلوماتی حاصل نمایم بر نتیجه مانده اینس ناچار  
آنها را در یک فصل جداگانه قرار دادم و در آخر این فصل چند تنی شاعرانهائی که  
از آنها چیزی نام و نمونه کلام چیروی در دست نیامده است ثبت شد

(آغشا دوست)

تسه کرهها این شاعره را بنامهای مختلف مثل آفر دوست (۲) آغنه دوسته (۳) و حتی  
سنانی (۴) یاد میکنند آغشا دوست دختر درویش قیام و اراکل سبزواری و وای  
معلوم نیست در کدام زمان زیست (۵) یاد بنیات علاقه زیادی داشت و علم فراع و عروض  
را خوب میآست آغشا دوست اشعار خراب میسر و در شغلی خود را دوستی گذاشته بود  
(۶) این غزل از اوست

(غزل)

هر که آن مه با این زلف برایشان بگذرد هر که بپند کفر زلف او از ایمان بگذرد  
ای معانی بوالعجب در دست دردهاشقی هر که دامن گیرد خودش ز درمان بگذرد

(۱) در شماره (۲۰) سال دوم مجله جهان نو آقای ابرج افشار در مقاله شاعر معانی تبر و متر  
- دوم نویسد گمان کرده غزلی را که مطلع آن ذکر شد مکرر دیده ام که بنام فراق العین  
گرفته اند و مشرق ننواسته است آنچه را صاحب اند که بزدان نوشته اند و تعلیل کنم  
(۲) روز روشن وند کره الخواتین

(۳) آن الغبال و پنهانی سیر منی

(۴) شش هفت بران سوان

(۵) چون نام این شاعر در مرآت الغبال ذکر گردیده و تالیف مرآت الغبال در ابتدای  
قرن دوازدهم جاری است پس بهر صورت قبل از قرن ۱۲ حیات داشت

(۶) پنهانی میر منی

هر که عاشقش ازود کمر و سهان مجوی ز آنکه عاشق کسر گوید ز سرمان گذرد  
در غرافش (دوستی) کرد بدجو ایر و بهار گریه فرارش چو بیند ایر گریان گذرد  
مطلع غزل هوی در همه اند که ما بنام آغادوست آورده شد ولی سه فد دنگر آن تنها  
در تفسیر کز تا الهواتین (۱) موجود است مش هر سوان ایرانه را نیز با دوست میانه  
در آتش نشی تویم فست ج بدانی بود فغان که با تو مرا این چه آشنائی بود

(آفاقی)

نام این شاعره در تذکره الهواتین و سراج الاخبار ذکر شده و مردود شد که چلی را  
طوره خدمت آورده .

آفاقی بیزار شعری قدیم ایران بود و از جمله فضلا و بلاهت بشاعر سیرت والی معلوم نیست  
در کجا و کدام قرن زنده کسی منکر کرد و حتی شرح حال و نمونه اشعار او نیز  
موجود نیست .

(لمیغه)

بلاغه یک شاعره شیرازی است و معلوم نیست در کدام عهد زنده گویند  
خرات حسان و مشا میر سوان ایر شعرا بنام او ضبط کرده اند .  
شب سگ گرت بهرحا نیکه پهلومی نهد و ز شو دشمن آن زمین یوسا بر و مینهد .

(بیسگم دهلوی)

بیسگم دهلوی شاعره ای بود از شاه جهان آباد و معلوم نیست در کدام عصر زنده گویند  
این شعر از اوست .  
کرم سر شود آن روی چو خورشید مرا یارده ای چه که دعوی عدائی بکنم

(بزی)

بزی یک شاعره نیشابوری بود و سگه نام داشت شعر ذیل از اوست .  
سراسر چنی ای باد صافه ای شوقم سرت کدم مکر در توی او سار میگردد

(تصو پرهندی)

نام تصویر بلخیس خانم و از رشد آباد است شوهرش میر تقی نام داشت و او پسرش عربود  
تصو پرهندی شعر از دو میگفت ولی کجا مکانهای شرفا ری نیز میسر و درواری طعن  
شیر خوار خود را به آغوش گرفت در صحن خانه آمده و چون شوهرش ایر دیده مصرع ذیل  
را خواند دیدم بدوش آنمه طفلیری نژادی تصویر فی الد بیبه مصرع دوم را گفت .  
چون مصرعی که باشد بیوند مستزادی (۲) این شعر بیزار اوست .  
قننه را نشی صنت شننا خسته ام پسند بلا نشی منت شننا خسته ام

(۱) صفحه ۵۹

(۲) تذکره الهواتین صفحه ۷۷ -

(خلاتی)

این شاعر، تنهادر اخبارات حسان ذکر شده و جز اینکه (خلاتی) نامش یک شاعر فارسی زبان بوده است چیزی از حوال او معلوم نیست از آثار او نیز یک فرد هم باقی نمانده و همه از بین رفته.

(جمالی)

دختر امیر یا دکنار تبریزی و ظاهراً نام او خاتومه بود و جمالی نامش منسوب به فتح التو ازیخ و مرآت الغیبال از حسن و جمال او تعریف زیاد کرده اند و او شرح حال او و سبب مصری که در آن زندگانی میکرد معلوم نیست بطور نمونه کلام او در مباحث شعر ذیل را نقل کرده اند -

شبی در منزل ماموران خواهی شدن با ۲۰

اینس خاطر این اتوان خواهی شدن با ۲۰

(جهانی)

جهانی اراکل دغلی و زوجه دیگری از امرایوشهر ذیل را باو نسبت میدهند، گل باغ و رخ آن هجده سن مرد و بنکیست قدرهای وی و سر و چین مرد و بنکیست

(حجابی)

یک شاعر، دیگر بیزار استرآباد و غیر از حجابی بنت بدرالدین خلای است بدراین حجابی خواجه عادی استرآبادی است و بهول صاحب (مشاعر نسوان) بدینش (شاعر نامور) بود. این شاعر، آنقدر باحیا و صاحب عصمت بود که هرگز نقاب را از چهره خود دور نمیکرد و ازین رو نامش خود را (حجابی) گذاشته بود (۳) شعر ذیل نمونه کلام او است -  
مے حجابی تو و آفتاب هر دو یکبست  
خط عذار تو و مشکک مابهر دو یکبست

(حجابی)

این شماره از کمال با یکسان است و در سرودن اشعار مهارت بیزار داشت. دو بسبب ذیل را در نامه کرده است. تمام او آورده اند.

حفظ ناموس توشد مانع رسوائی من ورنه مجنون بودم و انرا ازین مینبایست  
بدمر خریش کسی کو تو یک سخن نشنود اگر کند کله ای از تو سر مسار تو نیست

- (۱) خیرات حسان، تذکرة الغواتین
- (۲) مرآت الغیبال صفحه ۲۳۸
- (۳) مرآت الغیبال و مفتاح النسوان

(حسینه بیگم)

حسینه بیگم نام والدها والذات معشتم . سوانف اختر نایابان) می باشد . زدرمشهر  
سوان) در دیگر تذکره معارف و ذکری شده . من سوان . شرح حالش و زه آنکه در آن  
جوان داشت خدمت نیامده اینقدر معلوم است که مرهغه ز سید گری بگرد و گناه گناهی شهر  
فارس میگفت این سه فرد را اوست .

نقش سنگین دلم صورت جان پرور است . آورد زبانه و در روز شبان نام او

\*\*\*

سرت کردم گناه بودی تو ام . روزا . وصالش در سزا عید دل زور

\*\*\*

ماه تو هر کس به پیاید بر رخ آن ماه رو

ماه گناه منل بگذرد او را بشاید بیگمان

(حسینا قندی)

حسینا از اهل مرات و روحیه و رعایتها نامی بود . اصل نامش (بی بی جانی) است و (حسینا)  
تخلص میگردد . مشارالیها خیلی ذکی بود و فواید شیری و عروض را از شعر خود آموخت  
بمراعات و در عیاشه بی بی جانی با ملا محمد خراسانی از دواج نمود حسینا اشعار خوبی میگفت  
و اگر مخالفه نباشد کلمات او بسند معنوار بیت میرسد (۱) این چند بیت از جمله اشعار اوست  
منع دلم از ساله مکن در پستی محفل . کبیر ساله کسی منع نکرد دست چرخ را

چرا ز درد من بیجا زه . دانند و عهد تنگنا قبل میگردد

ای طنا هـ رفند من عرش آشیان . میجو دانه از دام این غنا کندان

فغن بشکن وصال و پیرباز کس . بیه گداکشت و کلزار بر واز کن  
غزل ذیل نیز از حسینا می باشد .

عجب شیرین لب ا لیلی عنقاری کرده ام . پیدا

درین ایام خوشحالم که یاری کرده ام پیدا  
بباید اهل شیرین میکنم چون کوهگر جانی

چرا فرهاد از برای خویش کناری کرده ام پیدا  
زیبا افتاد از اندوه معر ان چون کوه بارب ؟

چه میتوانم می نهم روبر کف پای سگ گویش  
که این اندوه از دست ننگاری کرده ام پیدا

که من دوانه نیگو غمگساری کرده ام پیدا  
بیگم صرف راه آن بت بیگانه وش کردم

حسینا آنچه من در روزگاری کرده ام پیدا

(۱) تذکره العو این صفحه ۹۷ .

(دختر)

این نام در (خبرات حسنین) و (تذکره القوائین) ذکر شده ولی چندی از احوال او در دست نیست و حتی شعر یکیه این دو بند گم با و نسبت میدهد در تذکره های دیگر بنام (صفت سمرقندی) آورده شده است.

مکرر سوای پرق از مردم عام نمی دارد که عاشق گشتن و رسوا شدن همه می دارد

(دلشاد خاتون)

دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر است و شوهر او امیر حسن جلایر مدنی است که بمخ و دو بیتش در نامه کلام این شاعر است -  
اشکی که سوز گوشه چشم بیرون کند بر روی من نشاندود عوی نون کند (۱)

حل شد از غم همه مشک که مراد دل بود جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

(ریحانه میخونده)

نام ریحانه میخونده تشادری (تذکره نسوان) ذکر شده تاریخ حیات و محل بود و ناشی وی معلوم نیست. دیوانه بود و در قبرستانها سر میبرد و تذکره از احوال کرده که چرا همه عمر در گورستانها میبایست جواب داد. (بسر در و ازه وصال نشسته ام و انتظار آنرا ببرم که کی باشد که این سعادت مشرف شرم) و وفرد قبل را خواند و منتظر باش و چشم بر در دار کو نظر را در انتظار گذشت

(زلیخا)

این شاعره زوجه توحش ترک است که در دهه اول آخریات خود در دهان مرده و در دهان ایجاد فن شده (دامی و ورین) تصنیف مشهور اوست

(صراحی)

نام اصلی وی میخونده النساء خانم و دختر میر علی اکبر مشهدی است از این خانم بنا میر مرضی ازدواج نمود (۲) ولی معلوم نیست در کدام عصر حیات و اوقات مشارالیهام - راجحی نعلن می نمود و جز شعر ذیل چیزی از اشعار او باقی نمانده است.  
صراحی اگر غمی دارم زبقت سر تا کون خود قدح امدم خود ساز و خالی کن درون خود

(آئینه سمرقندی)

عایشه نام یک شاعره سمرقندی بود (۳) اما متأسفانه از احوالش چیزی بدست نیست و حتی معلوم نیست در کدام عهد میزیست و بر دو رباعی ذیل نمونه ای از اشعار او موجود است.

(۱) آنشکده آذر

(۲) مشاهیر نسوان

(۳) مشاهیر نسوان

(رباعی)

بامن چو شب وصل تو بگشاید راز / گما هم از شام کنند صبح آغاز  
با این همه گر خوش کنند اند هم / کو تاه شبی از آن بعد مهر دراز

(رباعی)

اشکی که از چشم من بر او غلط بد است / در گوش کشیده که مر وارید است  
از گوش برون آن که بدنامی است / گما ز این رخ تو نام دیدم (۱)

(عاجیزی)

نام پدرش - مرغیل - در دارا رسد خان است عاجیزی در نوا می فیروز کوه بای بهر صده  
وجود گداشت و چون به سن رشید با میر اقبال نامی از دواج نمود باز آن به سعدیا  
شوهر خود در اطراف هرات پسر میبرد بدو رفتاری شوهر زنندگی این زن فاسد را  
تاریخ ساخت و بیلاخره سبب مزاک قتل از هم گم او گردید  
عاجیزی دو خواه پدر انعم اساسی پذیرفت به شاه سوی نیز دسترس داشت و اشعار  
بسیار روان و سلیس میسرود که اکثر آن نعت میباشد . ملا محمد صدیق آخوند زاده  
در قوی تلمذ کرده سوان (از او شعر خبری زادی بوده ولی تاریخ حیاتش را نیاورده اینک بیک  
نعت او -

برده دل و دستم و چه دلبر با هستی / خنجر جفا بر کش به مهر قتل ما هستی  
میل دلبری دارد دلبر با چرا هستی / درد منند و مسکینم معدن شفا هستی

بهر حرم فکن سایه سایه خدا هستی

سر زبیر مرده بیرون کمن درونش جهان بشکن / از کلک سایه ماه زامیان بشکن  
در سخن زبان بنگ غنچه رادمان بشکن / در زمین قدم بگذار قدر آسمان بشکن  
قدر خویش ظاهر کن در بی بها هستی

عاشق است هوید اکین شوکت پیری بشکن / رخ نوا دلستان رسم تاجری بشکن  
اب بگفتن شکر بگفتا سحر ما موی بشکن / داوران عالم دارم داوری بشکن  
گر چه شاه خوبان نی مایل گداهستی

سر زبیر مرده بیرون کن رونق فسر بشکن / یز و بلان دستارت از قفای سر بشکن  
چلو کسن بوی بی الا از های پسر بشکن / رف رف و بر افت شد دامن از کمر بشکن  
وقت رفتن و گفتن و چه خوشنما هستی

رو نورد رفت املاک شهوار اوادانسی / فخر اول و آخر صدر عالم بیالا  
مقام مشرق و مغرب شمع مجسم اقصی / معنی رواج دین شاه بشر و طغی  
اسجل زبده آدم نور کبریا هستی

از کسان این سر و است مدام نوظنفر دارد / لاله از شام دوری داغ بر چکر دارد  
وز خند آنک داجو بیت جان من حذر دارد / تر کس از فراق تو دیده های تر دارد  
عشق تو بسیار است چون نسو کم نما هستی

(۱) این رباعی به قصه شوقی نیز منسوب است

(عجمی) که در نعت ذکر و گفته گوید دارد کس مبارک عالم طالع که او دارد  
از سگان کبوی تنو که ستر آسرو دارد این کبیر اولادت فکر چمنیو دارد  
چون کند ... بدانند ... من کجا هستی

(عصمتی - مرقمندی)

(عصمتی) تخلص دختر نایب مرقمندی است (۱) اشعار خوبی میسروده و دو بیت ذیل را  
بنام او آورده اند  
نسا فیکند ست مرا بیعت بد از یسار چندا غیر جدا بیکدم چرخ شنگار چندا (۲)  
مگر رسوای عشق از مردم عالم نمی دارد که عاشق کشتن و رسوا شدن هم نمی دارد (۳)

(عصمتی)

شرح حال و عصر این شاعره در دست نیست مگر این نام و محل اولاد او از این گفته ولی  
بهر صورت قبل از قرن ۱۲ زنده نمی کرد، چه نام او در مرآت العیال آورده شده (۴)  
مطلع ذیل را با او نسبت می دهند -  
از بیانش که آن طلب کعبه مشکل است آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

(کبیر فاطمی)

احوال این شاعره معلوم نیست، اینقدر معلوم است که والدش شاه سلطان کبابلی  
بود، فرد ذیل را با او نسبت می دهند -  
سوزد که فخر بر آسمان به دورانم که بیرون فاطمه و ... اور سلطانم

(کرگر خانم)

نام این شاعره نیز در کتاب (دانشندان آذربایجان) تألیف آقای محمد علی تربیت  
ذکر شده و شرح حال و تاریخ حیاتش در دست نیست این شاعره را با او نسبت می دهند -  
اگر بیاد دهم زلفه عشق آما را بدام زلف کشم آهوان سحر را  
که ندارم یک امضا اگر فتنه روزی بدین خویش کشم دشمنان ترسار را  
بیک یک نگاه دوسه مرده میکنم زنده خیر دهم زاعجاز من مبیحار را

(فاطمه خورشانی)

نام این شاعره در اکثر تذکره ها ذکر شده و همه فضیلت و سلیقه اش را در او  
ستوده اند ولی متأسفانه معلوم نیست در کدام عهد و در کجا حیات داشت این دوراهی از  
او می باشد (۵)

(۱) آتشکده آذربایجان ص ۳۶۵

(۲) تذکره العوائین ص ۱۵۳

(۳) در تذکره العوائین و خیرات حسنان این بیت را بنام دختر آورده اند

(۴) مرآت العیال در سنه ۱۱۰۲ تألیف یافته

(۵) تذکره حسینی و مشاهیر نسوان



(رباعی)

ای از تو و فداوی هر ساری نایاب  
بجوصل تو لذت از جادوئی نایاب  
و سئل تو حیات جادو آرزوی لیکن  
مافتنده آبتون مگاشی نایاب

\*\*\*

آراسته باغ و مندی لیبان بر دست  
یاران همه از نشاط گل پادم پرست  
ارباب فراغت همه در آموده است  
بشباب که غیر تو هر آنچه می آید هست

(لطیف)

لطیف تعاض لطیف انبیا، ماست شومر ان شامه بکافن الفون از هل تنه بود  
و شمشیر خان ام داشت (۱) لطیف انبیا، خانم درغی رسی و اردو شمر بیرو و قزل ذیل

بباد زلفت سیر سیر دار بسم ما  
گناه سر بر سنگ و گداز سنگ سر  
دیده ام من آفتاب و روی تو  
گناوش بجاست ای چرخ عدو  
کنایه در کعبه کعبی در شکوه  
از که بر رسم منور حال رفتگیان  
بسم غم دیگر رسیدم لطیف

(مجوی)

طوری که مشاعر نسوان از زبان ملامت قمر مینویسد. مجوی یگانه شاعر متم بوده  
و در عربی و فارسی شعر میسرود (۲) نام و عصر او معلوم نیست چند شعر زیر را با او نسبت میدهند -

آبرودر نودمن بهتر از آب زندگیت  
پشته بیوان ز چشم آفتاب افتاده است  
می نایب فکین معده در آب سدید و ناب  
زان گل عارضه گرامش نقاب افتاده است

نیت این حال بیرون پشته بروی خوش  
نقطه از گنق فضا در آفتاب افتاده است

(مخدومه یزدی)

اسم مخدومه یزدی است ام و عصر او معلوم نیست اشعار خود را داشته و این چند شعر از او است

شب عریضه با محنت هجران کردم  
چون دیدم از او روی خلاصی مشکل  
از یا بسره خدمت خلایق هستن  
مخدومه عالمی توانی کشتن

(نظیر)

زوجه میرزا امان اله بیگم شیرازی بود و معاوم ایست در کدام عهد حیات داشت این  
دو بیت را بوی سبب میدهند (۳)

مگر آن سرو جان سوی چمن می آید  
شوخ عاشق کس من این همه بیایک میباش  
کز چمن رایحه مشک نشین من آید  
که هنوز از آب تو روی این همه آید

(۱) تذکره حبیبی و مشاعر نسوان  
(۲) جهان نو شماره (۲۰) - سال دوم - مقاله آقای افشار و تذکره صبیح گلشن  
(۳) آتشکده یزدان صفحه ۲۲۹ عبد العزیز آینی  
(۴) مشاعر نسوان

مجله سینا - شماره ۱۰۰ - زمستان ۱۳۰۰

(اسائی)

تلم این شاعر رسیده یکم (۶) و اصلاً از شهر نساء رود خراسان است. در بعضی تذکره ها  
بنام فخر النساء میشود طوری که از نامش معلوم میشود از اولاد سادات است و خامن خود را  
نسبت به بعل و بعد شوهرش می گذاشته است عصر و زمان او بدست نیامد.

غزل و شعر ذیل نمونه کلام او است -

غزل

در دم زیاده میشود دو کم نمیشودت  
شادم اگر دلم ز تو می غم نمیشود  
مرهم مبار هر دوای من آن ای سبیب  
دافعی نهاد بر دلم آن بیو غم که عمر

سازد ببرد مهر (اسائی) خاکسار

چون خاطرش بوجل تو خرم نمیشود

عشق با قامت ایزد بلندی کرده ام

(تهائی قاینی)

این شاعر از اهل قاین بود و این دو فرزند را با او نسبت میدهند (۴)  
خواهم که بر آن سینه هم سینه خود را نادل بتو گوید غم در سینه خود را

همچون بر رخ شویان نظری باک انداز  
هر کجا دیده آوده بود خاک انداز

(همد منی)

نام این شاعر شریفه یا توواز سادات هر جان بود امام معلوم نیست در کدام عصر زندگی  
میکرد غزل ذیل بنام او ثبت شده (۳)

من بیو خسته لاله رخسار چه توان کرد  
صد تیر بسلا و - تم و جور رسیده  
جز نام توام هر نفسی ذکر گر نیست  
می چون صفت از عشق بنان زار و زارم  
ای غم دلمی از جو زرقیان شنیدگار  
بر خارخ برین رفت غماتم چه توان کرد

(رباعین او)

باسمین و امزوجه مرزا اسکری دامغانی بود مدتی باشوهر خود در شهر کلبرک  
دکن میزیست اما بعد از وفات مد کور به مغلای یکم (۴) زن یکی از امرای دولت  
آندوربه (۵) بدعای رفته آخرا عمر درین شهر زندگی میکرد این خانم فاضله خط  
سخن گفت و مستعین و شاعران خوبی می آوشت و شعر میسر آود. ابیات ذیل نمونه اشعار اومی باشد.

- (۱) مرآت البیبال صفحه ۲۳۸
- (۲) مشاعر نسوان
- (۳) مرآت البیبال صفحه ۲۳۹
- (۴) مشاعر نسوان
- (۵) تذکرة العواتین

کتاب مستوفی ۱۰۰ جلد سید احمد محمد علی بن محمد

با آواز و ناله کردم سید خود و حشی نگاه آنرا  
 بزور جذب کردم رام خود کج آگاه آنرا  
 بنوشیدم سحر که چون شراب بی دینان را  
 کرد کردم بجام می لبس یار سانی را  
 شدم بهدم بهمی خواران بملوث خانه حیرت

شکستم ساغر و بیما نه زاهد دینان را  
 گرفتند امن سحر اشد هم پیشه معجون  
 سبق آموز گشتم درس عشق ی نوانورا  
 اینک اشعار چند شاعر ما بیکه شرح حال شان بدست نیامده:

(خان بختیاری)

اگر در علم افغانی اگر در شعر حسانی  
 اگر در ملک دارانی اگر در وجود فانی  
 تودر آخر قناد اری بزیر خاک جاداری

(لاله هندوستانی)

داریم هوای وصل آن یار که نیست  
 خواهیم و فانی ز آن سنگار که نیست  
 در فرقت یار صبر جستم و فرار  
 آواز بیو آمد از دل زار که نیست

(عفاف)

من آن مـرهم که اندر دام صیاد  
 نفا و ن نیستم با مرغ آزاد

(شاهد خت جلایری)

شب نیست که دیده از غمت نریزکنم  
 در مردم این دیار چون بست وفا  
 دامن و کمانار یار کوه نکنم  
 شهادت بر آن سرم که شوهر نکنم

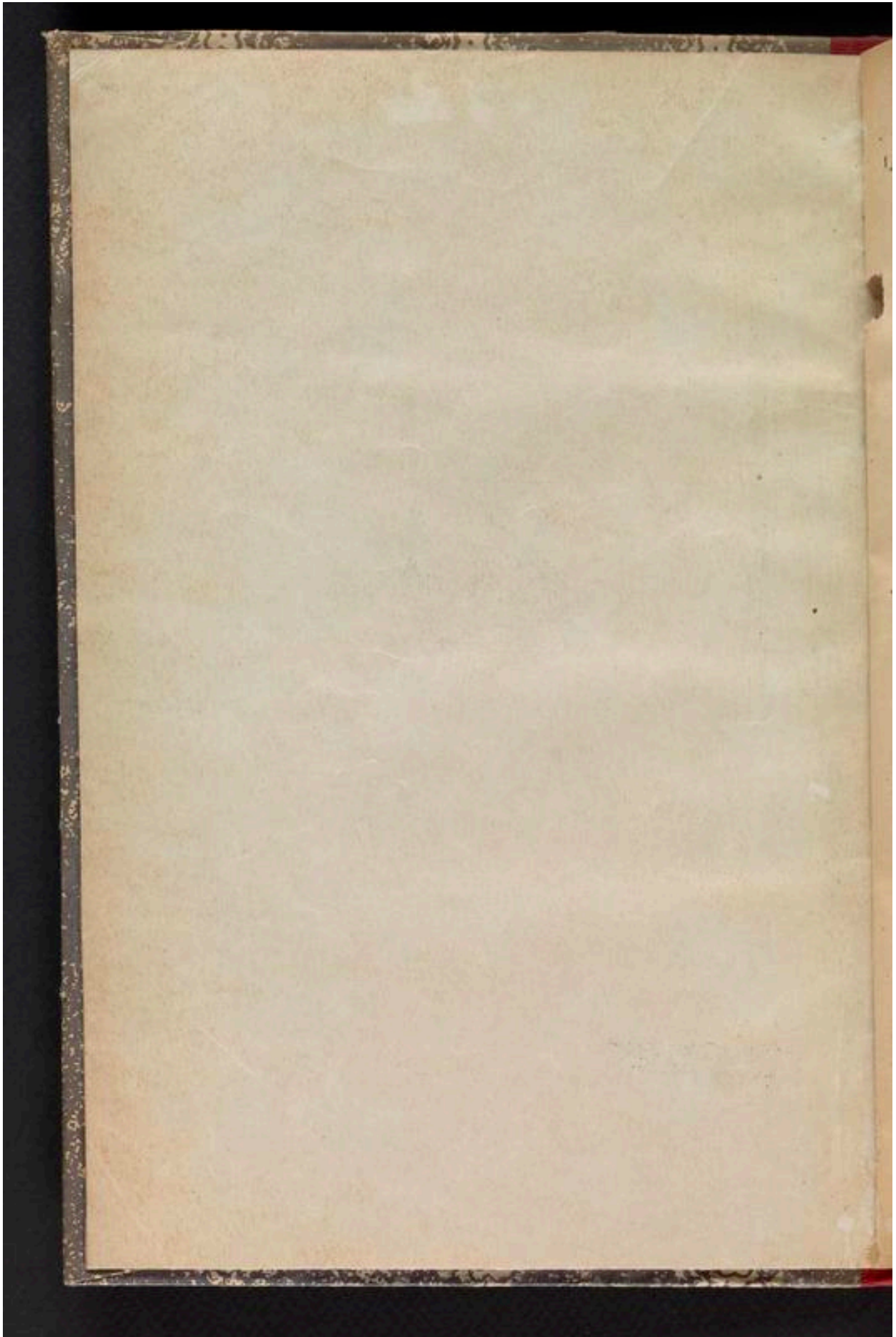
\* \* \*

من دخترک فاضله و شاعر ام  
 این قنبر بس است که ترک دنیا گفتم  
 درد وره خود چو بهشتی با دره ام  
 بس میگردد ز مهر و من با کره ام

(فاطمه قوال)

ساکن گشتم کرد خوش مینوشی  
 نرسد مست خون خواری ظالم جفا کاری  
 کعبه راز پیادم برد کافر سیه پوشی  
 بساد کس مکن یاری عاشقان فراموشی  
 طرقتی حالنی دارم از بهار رخساری  
 خوش قهرمانی دارم در بهشت آغوشی

پایان





٥٠

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی

